

رنج و شادی

نویسنده: آجیت فرناندو

مترجم: آرینه سرکیسیان

THE CALL TO JOY AND PAIN

Copyright © 2007 by Ajith Fernando

Published in association with the literary agency of
Wolgemuth and Associates

Published by Crossway

a publishing ministry of Good News Publishers
Wheaton, Illinois 60187, U.S.A.

This edition published by arrangement
with Crossway

All rights reserved.

فهرست

۱	مقدمه
۸	فصل اول - دو جنبه اصلی مسیحیت
۱۶	فصل دوم - گنجی فراموش شده
۲۷	فصل سوم - لذت فراوان
۳۳	فصل چهارم - ضجه زدن
۴۰	فصل پنجم - ایمان و پایداری
۴۹	فصل ششم - تسلیم
۵۵	فصل هفتم - تشنه مجازات نیستیم
۶۰	فصل هشتم - نقطه کوری در الهیات
۶۸	فصل نهم - مشارکت در رنجها
۷۴	فصل دهم - شبیه شدن به مسیح
۸۱	فصل یازدهم - انگیزه های خالص شده
۸۷	فصل دوازدهم - شرمندگی و احترام
۹۳	فصل سیزدهم - اتحاد با مسیح
۱۰۰	فصل چهاردهم - رنج و رشد کلیسا
۱۰۶	فصل پانزدهم - آشکار کردن مرده نجات
۱۱۲	فصل شانزدهم - شبیه شدن به مردم
۱۲۱	فصل هفدهم - عمق بخشی به تاثیر گذاری
۱۲۸	فصل هجدهم - رنج و اعتبار
۱۳۵	فصل نوزدهم - تعهد، تعهد ایجاد می کند.

۱۴۱	فصل بیستم - اجتناب از تعهد
۱۴۹	فصل بیست و یکم - تعهد و زندگی شاد
۱۵۷	فصل بیست و دوم - خادمین و ناظرین
۱۶۶	فصل بیست و سوم - خادم بودن ریشه در فیض دارد.
۱۷۵	فصل بیست و چهارم - ما ثروتمند هستیم.
۱۸۲	فصل بیست و پنجم - امید پر جلال
۱۸۹	فصل بیست و ششم - عیسی پیغام ماست.
۱۹۴	فصل بیست و هفتم - شاگردان ساخته می شوند.
۲۰۲	فصل بیست و هشتم - زحمت شاگرد سازی
۲۱۱	فصل بیست و نه - اوست که قوت می بخشد.
۲۲۰	فصل سی - تضادی در زندگی مسیحی

مقدمه

« آننوں از رنجهای که به خاطر شما کشیدم شادمانم و هر کاشی رنجهای مسیح را در بدن خود جبران میکنم، به خاطر بدن او که کلیب است. بنا بر مأموریتی که خدا به من سپرد، خادم کلیب گشتم، تا کلام خدا را به کمال به شما بیان کنم، یعنی آن راز را که طی اعصار و نسلهای متمادی پنهان نگاه داشته شده بود، اما آننوں بر مقدسین او آشکار شده است. خدا چنین اراده فرمود که بر ایشان آشکار سازد که این راز از چه جلال عظیمی در میان غیر یهودیان برخوردار است، رازی که همان مسیح در شماست، که امید جلال است. ما او را وعظ میکنیم، و هر کس را هشدار میدهیم و با کمال حکمت مآموزیم، تا همه را کامل در مسیح حاضر سازیم. از این روست که من زحمت میکنم و با نیروی او که در من نیرومندانه عمل میکند، به مجاهده مشغولم. »

- کولیان ۱: ۲۴ - ۲۹ -

کتاب مقدس رنج را جنبه ای ضروری از زندگی مسیحی می داند و این رنج باید موضوعی باشد که در تفکر مسیحی ما جای ویژه ای داشته و در سخنان و مشارکت های هر روزه ما از جایگاه ویژه ای برخوردار باشد. اما با گذر زمان و با پیشرفت علم و تکنولوژی در قرن ۲۱، بسیاری به این نتیجه رسیدند که موضوع راحتی و آسایش جزو جدائی ناپذیر و ضروری حقوق بشر

است. بنابراین با توجه به فرهنگ موجود، پیغام کتاب مقدس دربارهٔ ضرورت حمل صلیب، برای ذهن بسیاری از افراد تبدیل به مفهومی غیر قابل درک شده است. بسیار مهم است که درباره این موضوع تأمل کنیم زیرا بسیاری از معلمان معروف کتاب مقدس براین باورند که اراده خداوند برای مسیحیان معاصر این نیست که رنج بکشند. برخی می گویند از آن جا که عیسی به جای ما لعنت شد دیگر احتیاج نیست که ما این جنبه لعنت یعنی رنج را در زندگی خود متحمل شویم و تعلیم می دهند که اگر رنجی در زندگی ما وجود دارد نشان دهنده این است که مشکلی جدی در زندگی ما وجود دارد.

من در بسیاری از کتاب های خود دربارهٔ موضوع رنج اشاره کرده ام، اما احساس کردم که باید کتابی را به طور خاص به این موضوع اختصاص دهم. بسیاری از دوستان هم این پیشنهاد را دادند. برای فرصتی که به دعوت جان پایپر^۱ برای سخنرانی در کنفرانس شبانان در بیت لحم برایم ایجاد شد خوشحال هستم. آن جا بود که توانستم به طور خاص با تمرکز بیشتری این موضوع را تشریح کنم. این کنفرانس در ماه های ژانویه و فوریه سال ۲۰۰۶ با موضوع « یک شبان چگونه باید بمیرد »^۲ برگزار شد. زمانی که دکتر لن دنیس^۳ و آل فیشر^۴ از انتشارات کراس وی^۵ در یافتند که قرار است این سری دروس را تعلیم دهم به من پیشنهاد کردند که این دروس را مکتوب و نظم ببخشم و آن ها را به صورت کتابی در آورم. مثل همیشه کار کردن با

^۱ John Piper –

^۲ How must a Pastor Die? –

^۳ Lane Dennis –

^۴ Al Fisher –

^۵ Crossway –

دوستانم در کراس وی برایم بسیار لذت بخش بوده و استفاده از تخصص ویراستاری تد گریفین^۶ را برای خود فرصتی مغتنمی می‌شمارم.

پس از کنفرانس شبانان بیت لحم، دربارهٔ این موضوع در جاهای مختلف نیز صحبت کرده‌ام و یکی از تجربیات تکان دهنده‌ای که در این زمینه دارم تعلیم به گروهی از شبانان در کشور کامبوج بود. نام این برنامه تعلیمی « تیموتائوس و هر آنچه او داشت. »^۷ بود. بسیاری از این شبانان رنج‌های بسیاری را در سرزمین‌های مرگ در زمان خمرهای سرخ متحمل شده بودند. به نظر می‌رسد که این موضوع به آن‌ها کمک بسیاری کرده بود و حالا آن‌ها می‌توانند تعریف صحیحی از تجربیات خود بر اساس تعاریف کتاب مقدسی بیابند. زمان بحث و گفتگو در این کنفرانس آنقدر فشرده بود که مجبور شدیم برنامهٔ جدیدی برای جلسات تنظیم کنیم. حتی یکی از سخنرانان با سخاوت مندی جلسهٔ سخنرانی خود را ملغی کرد تا من بتوانم وقت بیشتری برای تشریح این موضوع داشته باشم و متوجه شدیم که حتی در کامبوجا این تعلیم که مسیحیان نباید به هیچ وجه رنج بکشند چقدر گسترش پیدا کرده است. یکی از تصمیمات اولیه‌ای که در زمان آماده کردن دروس این کنفرانس گرفتم این بود که این اصل کتاب مقدسی را رعایت کنم و بدون صحبت درباره رنج از برکات سخن نگویم.

در عهد جدید آیات بسیاری برای شادی و برکت و همچنین رنج آمده است. متنی که به عنوان اساس کار خود در نظر گرفتم رسالۀ کولسیان ۱ : ۲۴ - ۲۹ بود. این متن شادی و رنج را توأمأ به خواننده ارائه

^۶ Ted Griffin -

^۷ Timothy's All -

می کند. بنابراین تصمیم آن شد که موضوعات شادی و رنج با یکدیگر بررسی شوند. در این کتاب به شما نشان خواهیم داد زمانی که مسیحیان رنج می کشند لزوماً مشکلی جدی در زندگی آن ها وجود ندارد، بلکه مشکل آن جا است که آن ها رنج می کشند ولی شادی خداوند در زندگی شان وجود ندارد. کتاب مقدس در مورد وظیفه ای که رنج ها در زندگی ما بر عهده دارند سخن می گوید و اغلب آن ها را با صلیب مرتبط می داند. دیدگاه کلی کتاب مقدس در مورد درد و رنج موجود در زندگی مسیحیان مثبت است. حتی در کتاب مکاشفه زمانی که از جفاها و شهادت صحبت می شود، همزمان از پاداش آسمانی برای وفاداران و مجازات شریران به وضوح سخن گفته می شود. امید من این است که این کتاب به مسیحیان کمک کند تا بتوانند به موضوع رنج به عنوان مبحثی پذیرفته شده بنگردند زیرا خداوند حاکم چنین مصلحت دیده که آنان، آن رنج لازم را متحمل شوند.

ما نباید به دنبال رنج برویم اما زمانی که رنج به سراغمان آمد می توانیم با چشمان ایمان به آن بنگریم. بدون داشتن چنین دیدگاهی نمی توانیم آن شادی ی که کتاب مقدس به عنوان جنبه ای ضروری از زندگی مسیحی به آن اشاره می کند را تجربه کنیم. میسیونر بزرگ آمریکایی در هند، استنلی جونز^۸ نیز این دیدگاه را تشریح کرده و می گوید: "مشکلات را فقط تحمل نکنید بلکه از آن ها استفاده کنید." هر آنچه در زندگی تان اتفاق می افتد عادلانه یا ناعادلانه لذت بخش یا دردناک تشویق یا توبیخ آن را بر دارید و به عنوان هدف زندگی تان از آن ها استفاده کنید تا

بتوانید از خلال آن چیز نیکویی حاصل کنید. همه آن ها را تبدیل به یک شهادت کنید.

امروزه در کلیساها درباره درمان رنج ها سخن بسیاری گفته می شود، اما تاکید کمی بر الهیاتی می شود که پس تمامی این رنج ها وجود دارد. در واقع این الهیات رنج است که باید اساس تمام مشاوره ها و درمان ها قرار بگیرد. بدون داشتن الهیاتی درست در مورد رنج مسیحیان، آن ها از صلیب اجتناب کرده و از خواندگی خود دور می شوند و زمانی رویارویی با رنج غمگین می گردند. ایمان من این است که این کتاب به مردم کمک خواهد کرد که نسبت به رنج های خود دیدگاهی کتاب مقدسی داشته باشند و از این طریق است که آن ها می توانند در رویارویی با سختی های زندگی شاد باشند و مسیحیانی مطیع گردند.

این کتاب در مورد مسائل جانبی موضوع رنج سخن نمی گوید. مخصوصاً در باره علل وجود رنج در این دنیا سخنی گفته نمی شود بلکه تلاش ما این است که در این کتاب به مسیحیان الهیاتی عملی در مورد رنج ارائه دهیم. سعی کرده ام موضوع این کتاب را در غالب سی تفکر کتاب مقدسی کوتاه جای بدهم تا این کتاب بتواند به عنوان کتابی دعایی برای مسیحیان مورد استفاده قرار بگیرد.

در سی - امین سالگرد ازدواج مان می خواهم که از خداوند برای وجود همسر من نیلون^۹ تشکر کنم. او به خاطر محبتی که نسبت به خداوند دارد توانست تمامی سختی هایی موجود در ازدواج با شخصی که برای مسیح

خدمت می کند را بر خود هموار سازد. شخصی چون من که خواندگیش باعث می شود زندگی برای او سخت تر گردد. شخصی چون من که به خاطر ضعف های فراوانم زندگی کردن با من در زیر یک سقف مستلزم داشتن صبر مسیحایی فراوان است و همچنین از او برای خواندن دست نوشته اولیه این کتاب و ارائه پیشنهادات ارزشمندش، بسیار متشکرم.

بخش اول :

رنج و شادی اساس مسیحیت است.

« اکنون از رنجهای که به خاطر شما کشیدم درمانم و هر
کاستی رنجهای میح را در بدن خود جبران می‌کنم، به خاطر
بدن او که کلیست. »

- کولین ۱: ۲۴ -

فصل اول

دو جنبه اصلی مسیحیت

پال تورنیر^{۱۰} پس از مرگ همسرش به عنوان پدر مشاوره مسیحی معاصر شناخته شد. در کتاب^{۱۱} معروفش به ما نشان می دهد که رنج چگونه می تواند باعث شکوفا شدن خلاقیت های بسیاری در فرد شود. او درباره غمی که با از دست دادن پدرش در دو سالگی تجربه نمود صحبت می کند. غمی که با فوت مادرش در ۵ سالگی به اوج رسید و سپس با مرگ همسرش ادامه یافت. او چنین می گوید: "قلب انسان از قوانین منطقی پیروی نمی کند. قوانین اساسی آن معمولاً متضاد با منطق هستند. من واقعاً می توانم بگویم که غم بزرگی دارم ولی در عین حال مردی شاد هستم."

ما در این کتاب این جمله تورنیر را به عنوان یک پیش فرض و یک اصل استفاده می کنیم. رنج و شادی هر دو از خصوصیات ضروری مسیحیت هستند. ما اصلی که در ابتدای این بخش ذکر کردیم را به عنوان اساس این کتاب قرار می دهیم. (کولسیان ۱: ۲۴) این گفته تورنیر را تأیید می کند.

«خوانده شده ایم تا شاد باشیم.» - کولسیان ۱: ۲۴ -

^{۱۰} Paul Tournier -

^{۱۱} Creative Suffering -

دعوت به شادی

متفکران بزرگ مسیحی مانند سی اس لویس^{۱۲} و جان پایپر بر این نکته تاکید نموده اند که شادی خصوصیت اولیه هر مسیحی است. ممکن است متوجه آن نشده باشیم اما حتی در عهد عتیق موضوع شادی بارها تکرار شده است. در زبان عبری ۲۳ واژه متفاوت برای کلمه شادی در عهد عتیق وجود دارد. جایی خواندم که در زبان عبری بیش از هر زبان دیگری برای کلمه شادی واژه های مختلفی وجود دارد. تنها در دو آیه از کتاب صفیا (۳ : ۱۴ ، ۱۷) هفت واژه مختلف برای شادی دیده می شود. عهد عتیق فرا خوان و فرمان های مختلفی برای شاد بودن قوم خدا دارد. از جستجوگر کامپیوتر خود استفاده کردم تا از واژه انگلیسی rejoice یعنی خوشی کردن در خواندگی و تصمیم ها مطلبی تهیه کنم و بینم که در زندگی قوم خدا آن ها چند بار دعوت شده اند تا در خواندگی خود شاد باشند. توانستم ۸۱ ارجاع کتاب مقدسی بیابم. در کتاب مزامیر ۳۱ آیه، کتاب اشعیا ۱۳ آیه و در کتاب تثنیه ۱۰ ارجاع وجود دارد. ابزارهایی برای پرستش در عهد عتیق وجود دارد مانند سنج ها که به طور خاص برای شادی کردن از آن استفاده می شود. ایمان داران تشویق می شوند که به خاطر شادی خود دستک بزنند. (مزامیر ۴۷ : ۱) در کتاب مزامیر ۱۲ بار گفته می شود که فریاد شادی بر آورید و ۱۳ بار هم سرود خواندن و شادی نمودن به همراه یکدیگر ذکر شده اند. همچنین توالی جشن ها و ضیافت های مختلفی را در تقویم عبری مشاهده می کنیم. این جشن ها به طور خاص فرصتی هایی بودند برای ابراز شادی. بنابراین واضح است که شادی و ابراز آن در عهد

عتیق موضوعات مهمی به شمار می آمدند. این نکته برای عهد جدید نیز صدق می کند. اولین بار در زمان تولد مسیح اتفاق می افتد که توسط فرشتگان اعلام می شود:

«اما فرشته به آنان گفت: «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی بخش که برای تمامی قوم است.»

- لوقا ۲: ۱۰ -

متی نیز در تشریح واکنش مغانی که برای دیدن عیسای کودک آمده بودند بر این نکته تاکید می کند.

«ایشان با دیدن ستاره بی نهایت شاد شدند.»

- متی ۲: ۱۰ -

در عهد جدید با پر رنگ شدن معنا و تجربه نجات نسبت به عهد عتیق شاهد آن هستیم که شادی نجات از جایگاه مهمی در کل کتاب مقدس برخوردار می گردد. ما این حقیقت را در سه مثالی از نجات که در باب ۱۵ انجیل لوقا آمده است می فهمیم. جایی که در آن پیدا کردن گوسفند گمشده، سکه گمشده و پسر گمشده همگی به همراه شادی و جشنی مفصل همراه هستند. (لوقا ۱۵: ۶-۷، ۹-۱۰، ۲۰-۲۴)

برای من تصویر و عملکرد آن پدر پیر که مردی ثروتمند با ردایی بلند بود یکی از تکان دهنده ترین قسمت های کتاب مقدس است. در آن روز در حضور افراد دیگر به سوی فرزند خودسر خود می دود و او را در آغوش گرفته، می بوسد. او دوستان خود را دعوت می کند و با رقص و موزیک جشنی را بر پا می کند. اعضای کلیسای اولیه در اورشلیم نیز یکدیگر را در

خانه ها ملاقات می کردند و با خوشی و صفای دل با یکدیگر خوراک می خوردند. (اعمال ۲ : ۳۶). و زمانی که نجات به شهر سامره آمد.

« از رو شادی عظیمی آن شهر را فرا گرفت. » - اعمال ۸ : ۸ -

و بعداً پولس شادی را درست بعد از محبت در لیست خود از ثمرات روح القدس قرار می دهد. (غلاطیان ۵ : ۲۲) او از زندان مسیحیان را به شاد بودند فرا می خواند و حتی با تکرار آن بر اهمیت این فراخوان تاکید می کند.

« همیشه در خداوند شاد باشید باز هم می گویم شاد باشید. »

- فیلیپیان ۴ : ۴ -

او برای ارائه راهنمایی هایی لازم در مورد مباحثاتی که در کلیسای اولیه بر سر قوانین مربوط به خوراک ها وجود داشت، از ایمان داران می خواهد که بر نکته درستی تاکید کنند و به آن ها می گوید :

« زیرا پادشاهی خدا خوردن و نوشیدن نیست بلکه پارسایی سلامتی و شادی

در روح القدس است » - رومیان ۱۴ : ۱۷ -

نجات چنان برکت شگفت انگیز و غیر قابل درکی است که همیشه و در هر جایی می تواند دلیلی شادی ما باشد. بیلی بری^{۱۳} (۱۷۹۴ - ۱۸۶۸) که قبل از ایمانش شخصی الکلی و فاسدی بود، پس از تجربه نجات به یکی از بزرگترین واعظان کلیسای متدیست تبدیل شد. او چنین می گوید:

" هرگز نمی توانم شاد نباشم. چون خداوند مرا را نجات داده و مرا فرزند پادشاهی خود ساخته است و من نمی توانم بی تفاوت از آن عبور کنم. "

زندگی او دائماً در شادی و ستایش خداوند می گذشت و او احساس می کرد

که تجربه شادی نجات آنقدر در وجودش شدید است که باید حتماً آن را ابراز کند. او چنین می گفت: "خب! گاهی من می رقصم. چرا نباید مانند داود برقصم. شما می گوئید داود یک پادشاه بود. خب! خدا را شکر! من هم فرزند پادشاه هستم و حق دارم همان طور که داود می رقصید برقصم و خدا را شکر کنم. گاهی بسیار شاد می شوم و روحم مملو از جلال خداوند می گردد و در آن زمان است که می رقصم." واضح است که شادی یکی از مشخصه های اولیه مسیحیت برای بیلی بری بود. او در حین خدمت در یک معدن نیز کار می کرد. شغل او بسیار خطرناک بود و همیشه خطر مرگ در کمین او بود. او به دوستان معدنچی خود می گفت که قبل از پائین رفتن باید دعا کنند. او از آن ها می خواست که چنین دعا کنند و با آن ها دعا می کرد. "خداوندا اگر قرار است یکی از ما کشته شود یا امروز بمیرد بگذار آن کس من باشم. نگذار هیچ کدام از این مردان بمیرند زیرا آن ها شاد نیستند اما من شادم و اگر امروز بمیرم به آسمان نزد تو خواهم آمد." بری چنین می گوید: "زمانی که از روی زانوانم بلند می شدم می توانستم ببینم که اشک از چشمان آن مردان سرازیر می شد و دیری نگذشت که برخی از آن ها تبدیل به مردان دعا شدند."

بسیار آسان است که گاهی ما مسیحیت را ایمانی پیچیده بدانیم و به این ترتیب از شادی نجاتی که کتاب مقدس درباره آن سخن می گوید غافل بمانیم.

ما خوانده شده ایم تا رنج بکشیم.

قسمت های عمده این کتاب را به بررسی متونی که نشان دهنده فراخوانی برای تحمل رنج و درد هستند اختصاص می دهیم. اجازه دهید همین جا بر این نکته تأکید کنم که این حقیقت نیز جنبه ای اصلی از مسیحیت است. فراخوان اساسی عیسی برای پیروی از او فراخوانی بود برای رنج کشیدن.

« اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند باید خود را انکار کرده صلیب خویش
برگیرد و از پی من بیاید. » - متی ۱۶ : ۲۴ -

شاگردان او می دانستند که او از رنجی عظیم سخن می گوید زیرا زمانی که او این جملات را می گفت آن ها می دانستند که مصلوب شدن روشی دشوار و دردناکی برای مرگ است. عیسی به ما گفت :

« اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما
زحمت خواهد بود؛ اما دل قوی دارید، زیرا من بر
دنیا غالب آمده‌ام. » - یوحنا ۱۶ : ۳۳ -

و پولس چنین می گوید:

« براستی، همه کسانی که بخواهند در مسیح عیسی با دینداری
زیست کنند، آزار خواهند دید؛ »
- دوم تیموتائوس ۳ : ۱۲ -

عیسی نمی خواست مردمی که او را پیروی می کنند از این حقیقت غافل باشند که پیروی از او بهایی دارد. بنابراین او در فراخوان اصلی خود برای شاگردی این بها را ذکر می کند. زمانی که بسیاری از این پیروان

داوطلب پیروی از او شدند و این بها را در جاهایی که احتمال آسیب پذیری بیشتری وجود داشت ذکر کرد. (لوقا ۹ : ۵۷-۶۲) در این جا نوشته نشده است ولی به احتمال زیاد آن ها تصمیم گرفتند که عیسی را پیروی نکنند. می دانیم که آن جوان ثروتمند عیسی را پیروی نکرد زیرا بهایی که عیسی گفت که او باید پرداخت کند برای او بسیار بزرگ بود. (متی ۱۹ : ۱۶-۲۲) این دو متن باید اصول و روش بشارت مسیحی باشند. اما متأسفانه آن چه در بشارت های ما رخ می دهد از این دو متن فاصله بسیاری دارد.

آن ها با یکدیگر جمع می شدند.

یکی از جالب ترین مسائل در روایات عهد جدید این است که بسیار کم دیده می شود که رنج کشیدن بدون ذکر برکت آن رنج نوشته شده باشد و معمولاً برکتی که برای رنج ها ذکر می شود شادی است. توانستم ۱۸ آیه مختلف در عهد جدید پیدا کنم که در آن متون رنج و شادی با یکدیگر آمده اند. متونی که ارتباط بین رنج و شادی در آن ها بسیار به چشم می خورد اناجیل، کتاب اعمال رسولان و در رسالات بودند. همچنین می دانیم اگر چه در کتاب مکاشفه به این ارتباط به طور مستقیم اشاره نشده ولی در آن جا نیز به طور ضمنی به این ارتباط اشاره می شود. بنابراین بر طبق کتاب مقدس شادی و رنج می توانند با یکدیگر و یک جا وجود داشته باشند. مسیحیان در مورد رنج سخن نمی گویند مگر آن که درباره شادی آن رنج سخن بگویند. این شادی است که صلیب را ارزشمند می گرداند. زیرا به ما آن قدرت را می دهد که آن را تحمل کنیم. همان طور که نحمیا می گوید:

« شادی خداوند قوت شما است » - نحمیا ۸ : ۱۰ -

یکبار شنیدم که دیوید سیتون^{۱۴} مؤسس یک سازمان خدماتی بزرگ^{۱۵} چنین می گوید: " زمانی که او یک تاجر ۱۹ ساله بود یک میسیونر پیر در جلسه مشارکت جوانان کلیسای آنان موعظه کرد. در ابتدای سخنان او یک جمله را بارها و بارها تکرار کرد این جمله چیزی شبیه این بود. می خواهم این را به یاد داشته باشید. می توانید هر چیز دیگری که امروز گفته ام را فراموش کنید اما این را فراموش نکنید. " و برای ۵ دقیقه جمله ای را تکرار کرد و جوانان حاضر در آن جا کلافه شده بودند و می گفتند ای کاش او به سخنان خود ادامه دهد و آن چه می خواهد بگوید را تمام کند.

نهایتاً او آنچه می خواست بگوید را اعلام کرد. « شادی خداوند قوت شما است. » زمانی که شادی برود قوت شما نیز رفته است. پس از گفتن این جمله در جای خود نشست این کتاب نیز این جمله را تأیید می کند. شادی و رنج جنبه های مهم زندگی مسیحی هستند و آن ها می توانند و باید که با یکدیگر وجود داشته باشند.

David Stton – ^{۱۴}

Every Tribe Mission – ^{۱۵}

فصل دوم

گنجی فراموش شده

سال ها من فکر می کردم که بزرگترین جاذبهٔ مسیحیت شادی ی است که در پی نجات به دست می آید. اکنون شک هایی در این مورد دارم. من به این نتیجه رسیده ام که بسیاری از مردم حاضرند که شادی خود را فدا کنند تا بتوانند چیز های دیگری که فکر می کنند در زندگی مهم تر هستند را بدست آورند. « رضایت در مقابل شادی. »

چنین به نظر می رسد که بسیاری از مردم شادی واقعی را نچشیده اند و آن ها ترجیح می دهند که در جای دیگری همانند ورزش یا کار یا جاذبهٔ جنسی افراد دیگر یا موفقیت های مادی و یا حتی انتقام گرفتن از شخص دیگری، شادی را تجربه کنند.

در سریلانکا زمانی که در بین حق جویانی از تفکرات دیگر خدمت می کردیم یکی از سخت ترین قسمت های کار این بود که مردم از لحاظ فرهنگی چنین آموخته بودند که باید از دیگران انتقام بگیرند. در آن جا این انتظار می رفت که اگر کسی به خانواده فردی توهین بکند آن فرد باید طرف را بزند. اگر چنین کاری نمی کرد او را به عنوان یک ترسو و بی غیرت شناخته می شد. حتی می دیدم که رهبران بسیاری در کلیسا نیز این عمل کرد را تأیید می کنند و آن ها سازمان ها و کلیساهایی که این عمل کرد را اشتباه می دانستند، تحت فشار قرار می دادند. مسیحیانی را می دیدم که به

یکدیگر توهین می کردند و به سختی تلاش می کردند که اشتباه طرف مقابل را اثبات کنند. این تلاش ها شادی آن ها را می ربود و خشم را در قلب های شان شعله ور می ساخت. آن ها نمی توانستند در مقابل وسوسه ای که در رضایت از ضربه زدن به طرف مقابل وجود داشت مقابله کنند. شاید اعتیاد افراطی ترین نوع جستجو برای کسب احساس رضایت به بهای از دست دادن شادی باشد. با وجود این که شخص اسیر می داند که مواد مخدر، پورنوگرافی و قمار شادی را از او و افراد مورد علاقه اش می رباید اما باز هم نمی تواند بدون آن زندگی خود را ادامه دهد. آن ها چیز های بزرگی را به خاطر یک لحظه هوس زود گذر فدا می کنند و رضایت بدست آوردن آن چیزی که دنبالش هستند برای شان مهم تر از شادی شان می گردد. به نظر من یکی از دلایلی که افراد این کار را انجام می دهند این است که نمی دانند شادی چه چیز شگفت انگیزی است. از آن جا که آن ها شادی واقعی را نچشیده اند به راحتی با آن حس رضایت تقلبی که این کارها درون شان ایجاد می کنند فریب می خورند. در فرهنگ ما که دیوانه لذت هاست فراخوان مزبور نویس شاید امری بی مربوط نباشد:

« بچشید و ببینید که خداوند نیکوست خوشبحال کسی که در

او پناه گیرد. » - مزامیر ۳۴ : ۸ -

شادی خداوند چیست ؟

ما می توانیم شادی که مژده نجات برای ما به ارمغان می آورد را شادی خداوند بنامیم. (نحمیا ۸ : ۱۰) و یا آن را شادی کردن در خداوند بدانیم.

(فیلیپیان ۴: ۴) این شادی در بطن خود حقایق عظیمی دارد که زندگی های ما را تحت الشعاع خود قرار می دهد.

- ما به خداوند ایمان داریم.
- او ما را دوست دارد و در محبت خود پسر خود را داد تا به جای ما بمیرد.
- ما ایمان داریم که او ما را فرزندان خود ساخته و مراقب ماست و با ماست. بنابراین هیچ کس نمی تواند در مقابل ما بایستد.
- او در ما زندگی می کند و احساس تنهایی ما محو می شود.
- او آنچه که در زندگی ما بد است را تبدیل به نیکوئی می کند.
- او ما را بسیار دوست دارد. صرف نظر از این که در زندگی خود چه ناملایمات و نا مهربانی هایی را تجربه کرده ایم او می تواند ما را تسلی دهد و زمانی که آسیب دیده ایم ما را شفا ببخشد.

او میراثی عالی برای ما مهیا کرده تا پس از این زندگی آن را دریافت کنیم. این میراث عالی تر از هر چیزی است که می توانیم تصور کنیم. این حقایق عالی و حقایق بسیار دیگری نیز وجود دارند که می توانیم بر اساس آن ها زندگی مان را بنا کنیم. آن ها راه را برای رابطه محبت آمیز با خداوند باز می کنند. در حالی که این رابطه لزوماً یک رابطه بر اساس تجربه و محبت بنا شده است اما اصول این رابطه لیستی از این حقایق قطعی و غیر قابل تغییر هستند. هر وقت می بینیم که موضوعات پیرامون ما ظاهراً بد

هستند می توانیم بر این حقایق تکیه کنیم و به خود یادآوری کنیم. محبت شادترین واژه در فرهنگ واژگان ماست.

در سال گذشته روز جشن تولدم بیرون از شهر بودم. در میانه شب به خانه بازگشتم. وقتی به اتاقم وارد شدم کارت تبریک بزرگی روی میزم بود. من غالباً خود کارت های تولد را برای خانواده ام می نویسم. معمولاً همسرم آن ها را می خرد. اما او همیشه برای این که مطمئن شود واژه هایی که در کارت نوشته شده درست است دچار درد سر بسیاری می شود. اما واژه هایی که او در این کارت استفاده کرده بود به زیبایی رابطه ما را تشریح می کرد. بسیار هیجان زده شده بودم. از عمق وجودم به خاطر این حقیقت که پس از سی سال زندگی با هم هنوز همسرم مرا دوست دارد شاد گشته بودم. به یکباره فکری به ذهنم آمد که محبت خداوند از این هم عظیم تر است. اگر محبت همسرم می تواند تا این اندازه مرا شاد کند چقدر بیشتر محبت خداوند می تواند برای من شادی به ارمغان بیاورد. داود این شادی را چنین توصیف می کند:

« تو راه حیات را به من خواهی آموخت؛

در حضور تو کمال شادی است،

و به دست راست تو لذتها تا ابدالآباد! »

- مزامیر ۱۶ : ۱۱ -

مطمئناً تجربه ای که داود آن را تشریح می کند احساس دائمی ما نیست. اما این تجربه درباره حقیقت عمیقی سخن می گوید که تغییر ناپذیر است و اساس زندگی ما را تشکیل می دهد. بر اساس این حقیقت خداوند

قادر مطلق ما را دوست دارد و از ما مراقبت می کند. در این زمان است که ما نیز می توانیم با حقوق چنین بگوئیم:

« اگرچه درخت انجیر شکوفه نیاورد،

و میوه در موها یافت نشود،

محصول زیتون از میان برود،

و مزرعه ها آذوقه ندهد،

گله از آغل منقطع شود،

و رمه ای در طویله ها نباشد،

لیکن من در خداوند شادمان خواهیم بود

و در خدای نجات خویش وجد خواهیم کرد. »

- حقوق ۳ : ۱۷ - ۱۸

صمیمی ترین دوست من در سال ۲۰۰۵ در اثر سرطان درگذشت. بار آخری که به بیمارستان می رفت درد بسیاری داشت. او کم کم به حالت نیمه هوشیار فرو رفت. یکی از آخرین چیزهایی که به من گفت این بود : " من به شدت بر زمین خوردم و دریافتم که این زمین بسیار سفت است. " تنبیه ۳۳ : ۲۷ چنین می گوید :

« خدای ازلی مخفیگاه توست،

و زیر تو بازوان جاودانی است.

او دشمن را از برابر تو خواهد راند،

و خواهد گفت: "هلاک کن". »

حتی اگر ما از نا امیدی ها رنج و اضطراب ها عبور کنیم می دانیم که خداوند با ماست و او به ما وعده داده که می تواند این تجربیات سخت را

تبدیل به چیزی نیکو کند. این حقیقت در میانه تمامی این رنج ها به ما آرامی می بخشد. در ابتدای ازدواج مان من و همسر با یکدیگر توافق کردیم که اگر در بین ما مشکلی وجود داشت، نخواهیم. در سال های اول ما جنگ های عشقی جالب و بسیاری داشتیم که این جنگ ها گاهی به شب نیز کشیده می شد. اما زمانی که نتیجه ای حاصل می شد این نتایج بسیار شیرین بود. ممکن بود روز بعد با چشمانی قرمز سر کار بروم زیرا خوب نخواهی بودم اما این آزادی را در وجود خود احساس می کردم که اوضاع با کسی که او را دوست دارم روبراه است. در طول آن بحث ها من عادت می کردم در خود پرورش دادم. زمانی که با دهانم با همسر صحبت می کردم در قلبم دعا می کردم و اغلب دعای من چیزی مانند این عبارات بود :

" خداوند! خواهش می کنم! خدا! خواهش می کنم! خدا! خواهش می کنم! کمک! " بسیار تسلی دهنده است که بدانیم خداوند درست در زمانی که از بحران ها عبور می کنم در آن جا حضور دارد و آگاهی از این مطلب ترس را فرو می ریزد و به ما این توانایی را می بخشد تا امید به راه حلی داشته باشیم و مانع از آن می شود که ما عجلانه عمل کنیم. ممکن است از درون اشک بریزیم. ممکن است به خاطر ضربه هایی که به ما زده اند رنج بکشیم اما در عمق وجودمان می دانیم که خداوند با ماست و او منبع شادی ماست. شادترین افراد در دنیا آنانی نیستند که مشکلی ندارند آنانی هستند که از مشکلات نمی ترسند.

آزادی واقعی

اما خداوند برای رهایی ما چگونه عمل می کند؟ خداوند ما را از اسارت ترس آزاد می کند. در این زمان است که ما چیز قابل اطمینان تر از تجربه های زود گذر خود را داریم. اساس زندگی ما حقایق بی تغییری است که راه را به سوی رابطه محبت آمیز با خداوند تغییر ناپذیر باز می کند. عجیب نیست که عیسی چنین گفت :

« و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد. » - یوحنا ۸ : ۳۲

ما نیز با این جمله زندگی خود را ادامه می دهیم ۸ : ۳۶ یوحنا

« پس اگر پسر شما را آزاد کند، براستی آزاد خواهید بود. » - یوحنا ۸ : ۳۶ -

افرادی که تفکر پست مدرن دارند می گویند که می خواهند از سلطه این حقیقت واضح خود را آزاد کنند. آن ها می گویند که این حقیقت انسان را از کسب تجربه های معتبر باز می داد چون آن ها می خواهند بیشتر بر تجربیات خود و چیزی که به طور غریزی درون آن ها ایجاد می شود تمرکز کنند.

ما الویت و اهمیت تجربه را انکار نمی کنیم. در واقع ما می گوئیم که تجربه یکی دیگر از اصول مسیحیت است. اگر ما به مردم این تفکر را القا کنیم که مسیحیت تنها بر اساس شماری از پیش فرضها بنا شده در آن موقع است که ما تفکری اشتباه از مسیحیت را به آن ها ارائه داده ایم. مسیحیت بر اساس پیش فرض هایی بنا شده که در کتاب مقدس ذکر شده اند اما این پیش فرض ها راه را به سوی تجربیات معتبر باز می کنند تا بتوانیم به صورت صحیح انسان بودن خود را درک کرده و آن را بپذیریم.

تجربیهایی که ما آن‌ها را پشت سر می‌گذاریم قابل پیش بینی و کسل کننده نیستند. معمولاً منتقدان می‌گویند که تجربیات شما واقعاً واقعی نیستند و شما آزاد نیستید. روش‌های مختلفی که مردم به مسیح ایمان می‌آوردند و تجربیات گوناگونی که آن‌ها در طول ایمان‌شان پشت سر می‌گذارند ما را قانع می‌کند که هیچ تجربه کسل کننده و قابل پیش بینی در مسیحیت وجود ندارد. برای مثال کتاب مقدس درباره تجربه دریافت عطایای روح القدس چنین می‌گوید که خداوند به هر مسیحی یک هدیه خاص عطا می‌کند. پولس در این جا از دو واژه بسیار قوی استفاده می‌کند "تقسیم کردن" (اول قرنیتان ۱۲: ۱۱) و "اندازه بخشش" (افسیان ۴: ۷) تا بگوید خداوند ترکیبی از عطای مختلف را که به طور خاص برای هر عضوی طراحی شده را به آن‌ها عطا می‌کند. البته هر شخص جایگاه خاص خود را دارد. البته آنانی که تسلیم خداوندی او نمی‌شوند می‌گویند که آن‌ها می‌خواهند آزاد باشند تا تجربیاتی که می‌خواهند داشته باشند را کسب کنند. اما ما می‌گوئیم که آزادی واقعی زمانی حاصل می‌شود که خداوند خالق به ما آن چه بهترین برای مان است را عطا کند. یکی از جنبه‌های کتاب مقدس که گاهی به آن بی‌توجهی می‌شود این است که گاهی خداوند تجربه‌ای برای ما ایجاد می‌کند که در را برای پذیرش یک فرضیه در ذهن مان باز می‌کند. مبشرین این حقیقت را به خوبی درک کرده‌اند زیرا در تفکرات پست مدرن تأکید بر تجربه جایگا ویژه‌ای دارد. برای مثال پطرس فرضیه مهم شکستن دیوارها بین مسیح و یهودیان و امتها را پس از تجربه یک رویا می‌پذیرد. توالی رخ داد‌های این تجربه او را به سوی پذیرش این فرضیه سوق می‌دهد. بسیاری از متفکرین مسیحی لیبرال که تفکرات الهیاتی خود را به سوی تفکرانی کتاب مقدسی تر و انجیلی تر تغییر

داده اند این بوده که آن ها تجربه ای تأثیر گذار در زندگی خود داشته اند یا مشاهده کرده اند که خداوند معجزه ای در زندگی آن ها انجام داده است.

اتا لین من^{۱۶} یکی از متفکرین بسیار آزاد اندیش عهد جدید است که در آلمان پرفسور بود و افتخار شاگردی متفکر معروف رودلف بولتمن^{۱۷} را داشت. این می تواند مثال خوبی از این نمونه برای ما باشد. او کتابی نوشته است که در آن سفر خود را از شک و تردید تا ایمان به حقانیت کتاب مقدس تشریح می کند. اما حتی در این جا نیز با وجود این که او به پذیرش این حقیقت از طریق تجربه خود دست یافته، اما اصول کتاب مقدسی اساسی برای پذیرش او بوده اند. تجربیات مسیحیان مسائل غیر قطعی هستند که نمی توان بر آن ها تکیه کرد. زیرا آن ها بر اساس شریط مختلف حاصل می شوند. اما واقعیتی که در پشت این تجربیات است با تغییر شرایط تغییر نمی کند. تجربیات ما بر اساس حقایق تغییر ناپذیری است که ما را به سوی رابطه محبت آمیز با خدای تغییر ناپذیر هدایت می کند. در دنیایی که مملو از شک و تردید و عدم قطعیت است این خبر خوشی برای ماست.

سی اس لوئیس در مورد این سؤال که چرا مزمور نویس در شریعت خداوند شادی می کند سخنان شگفت انگیزی بیان می کند. ترجمه انگلیسی S.V سخنان مزمور نویس را چنین ترجمه می کند که او در شریعت خداوند خوش است و این شریعت یا کلام خداوند دوازده بار در آن تکرار می شود. لوئیس می گوید : " برای من این حقیقت که افرادی در راه یا شریعت خداوند شادی می کنند همانند سری باقی می ماند ما می توانیم تصور کنیم

^{۱۶} – Etta Linnemann

^{۱۷} – Rudolf Bultmann

که افراد از شریعت بترسند یا به آن احترام بگذارند اما این که چگونه می توانند در آن شاد باشند، نمی دانم. " پس از تعمق بسیار در مورد این مطلب لوئیس چنین نتیجه گیری می کند. " شادی آن ها در شریعت شادی است که از تجربه قاطعیت و قطعیت در زندگی آن ها بدست آمده است. مانند عابری که پس از طی مسیری طولانی در زمینی پر از گل و لای بالاخره به خیابان آسفالت شده می رسد و زمین سخت را در زیر پایش احساس می کند. "

یک بار زمانی که با دوستانم به کوه نوردی رفته بودم این احساس را تجربه کردم. تصمیم گرفتیم که از راه میان بری به مقصد برسیم و گم شدیم. صدای گراز های وحشی را می شنیدیم که ما را بسیار می ترساند اما در مسیری افتاده بودیم که فکر می کردیم ما را به شهرمان می رساند. سپس به خیابان اصلی رسیدیم و نمی دانید چه احساس خوش آیند و خوبی داشتیم وقتی که وارد خیابان اصلی شدیم. با چنین امنیت و اطمینانی است که آزاد می شویم تا بتوانیم به طور کامل از زندگی لذت ببریم. ما می دانیم که حتی مشکلات نیز می توانند تبدیل به موضوعی نیکو گردند و می دانیم که حتی آن ها پلی به سوی شادی هستند. دنیا یک چنین شادی ی را نمی شناسد زیرا تنها تمرکزش به هوس های زود گذر و لذت ها و رضایت های سطحی است. اما این رضایت ها و لذات واقعی نیستند. سی اس لوئیس می گوید: " مردم اغلب شادی را جایگزین رابطه جنسی نمی کنند بلکه رابطه جنسی اغلب جایگزین شادی ها می شود. گاهی در عجب می مانم که آیا همه این لذت های زودگذر خواهند توانست جایگزینی برای شادی باشند؟ " مشکل ما این است که به راحتی از درون احساس رضایت

می کنیم. آنچه در این جا درباره اش بحث می کنیم این است که شادی خداوند مفهومی عمیق تر، قابل اطمینان تر و کامل کننده تر از لذت های گوناگونی است که مردم بدون خداوند به دنبال آن ها می گردند.

فصل سوم

لذت فراوان

تجربیات مهم و تکرار شونده در زندگی انسان ها وجود دارد که ما آن را « لذت فراوان » می نامیم. افراد مختلف این را به شیوه های مختلفی تجربه می کنند. جشن ها و روزهای خاصی داریم که شاید تمام هفته منتظر آن می مانیم. زمان هایی خاصی مانند پس از امتحانات یا زمانی که دوره تحصیلی تمام می شوند. بسیاری از جوانان شادی خود را با نوشیدن مشروبات و افراط در نوشیدن ابراز می کنند. برخی از آن ها شادی را از طریق ورزش و یا سرگرمی های دیگر بدست می آورند. آن ها خواه در این ورزش ها شرکت کنند و یا آن را تماشا کنند به این لذت می رسند. برخی دیگر این لذت را در روابط جنسی می جویند. برخی از این لذت ها برای ما تجربه ای عالی است، همانند رابطه جنسی با همسرمان یا موزیک یا ورزش. اما برخی دیگر برای ما مضر هستند.

کتاب مقدس هم جایگاه رفیعی در این لذت ها دارد. در روند عادی زندگی مسیحی لحظات وجد و شادی فراوان از جایگاه مهمی برخوردار هستند. خداوند ظرفیت تجربه شادی فراوان را در ما قرار داده و از ما انتظار دارد که از آن استفاده کنیم. در روابط جنسی اشخاص متأهل نمونه ای از وجد و شادی فراوانی دیده می شود. این چیز اوج تجربه ای است که به دو طرف اجازه می دهد تا از لحاظ جسمی، فکری و روحی با یکدیگر متحد

شوند و باعث می شود که یک زوج در کنار زندگی روزمره خود این رابطه را به عنوان نشانه ای از اتحاد داشته باشند.

در عهد عتیق می بینم که جشن های بسیاری در تقویم قوم یهود وجود داشت که در برخی قسمت اعظم برنامه به شادی کردن و پایکوبی اختصاص داشت. حقیقتی که در زندگی هر روزه آن ها قابلیت تجربه شدن داشت. جشن ها به طریق خاصی برگزار می شد. ما نمی توانیم هر روز به برگزاری چنین جشن ها با چنین شدتی بپردازیم. رابطه جنسی موجود در بین زوجین و چنین جشن هایی برای ما ایجاد شادی نمی کنند بلکه آن ها ابراز شادی هستند که درون ما وجود دارد. وجد و شادی مسیحیان مکمل شادی درونی آن هاست نه جایگزین آن شادی درونی.

مبشر بزرگ هندی سادو ساندر سینگ^{۱۸} (۱۸۸۹ - ۱۹۲۹) در یک خانواده که پدرش جزو مشایخ متعهد هندو بود متولد شد. زمانی که هنوز مردی جوان بود به کوه ها می رفت و آن جا درباره هندو و آداب مذهبی مشایخ تفکر می کرد. او در تکنیک های یوگا تبحر خاصی پیدا کرده بود و برای زمان های کوتاهی به خلسه فرو میرفت. در آن لحظات او آرامش و شادی که روحش مشتاق آن بود را تا حدی تجربه می کرد اما زمانی که به حالت هوشیار خود باز می گشت باری دیگر وارد کشمکش های ذهنی، اضطراب و عدم رضایت می گشت. او به شدت با مسیحیت مخالفت می کرد. حتی کتاب مقدس ها را پاره می کرد و به سوی خانه های میسیونر ها گل پرتاب می کرد. او مشتاقانه در جستجوی شانتی^{۱۹} بود. زمانی که

^{۱۸} Sadhu Sunder Singh -

^{۱۹} Shanthi - آرامش درونی

نتوانست شانتی را پیدا کند تصمیم گرفت با ایستادن در مقابل قطار سریع السیری که هر روز صبح از مقابل درب خانه شان می گذشت خودکشی کند. درست پیش از آن که به ریل قطار برسد مسیح را در رویایی می بیند و به او ایمان می آورد. او نه تنها تبدیل به مبشری بزرگ می شود بلکه استاد اصول و قوانین مسیحیت می گردد. او آن شانتی که با روش های نامتعارف روحانی در پی اش بود را در مسیح یافت. او دست از تجربیات روحانی وجد آور خود نکشید اما حالا دیگر این تجربیات مربوط به خداوندی بود که پس از پائین آمدن از کوه باز هم همراه او بود و او را ترک نمی کرد. سادو یک بار چنین گفت: " بدون مسیح من مانند یک ماهی بیرون از آب هستم و با مسیح من در اقیانوس محبت او قرار دارم." این آن چیزی است که مسیح برای ما انجام داده و او نه تنها تجربیاتی وجد آور را به ما بخشیده بلکه با ما باقی می ماند و به ما آرامش و شادی عظیمی در طی زندگی مان عطا می کند. مسیح آن چه قلب ما عمیقاً مشتاقش است را محقق می سازد.

با گروه « جوانان برای مسیح »^{۲۰} کار می کنم و متعهد شده ایم به جوانان اجازه دهیم که در برخی از اوقات آن شادی فراوان را تجربه کنیم. در گروه جوانان برای مسیح در مورد کسب شادی ها غیور هستیم و این به خاطر آن الهیاتی است که درباره لذت و شادی به آن باور داریم. خداوند ما را این گونه خلق کرده و در ما ظرفیت شادی و سرگرم شدن را قرار داده است او همان کسی است که به ما عالی ترین تجربه از لذت را هدیه می کند و ما را ارضا می کند. بنابراین شادی فراوان را می توان نتیجه مشارکت با خداوند دانست و آن را در زمرهٔ فعالیت های مهم روحانی قرار داد. من فکر می کنم

بهترین مثال از لذت های زودگذر که به طور واقعی بسیاری از مردم را ارضا نمی کند طریقی است که آن ها به دنبال لذت های جنسی هستند. در مسیحیت رابطه جنسی یعنی یکی بودن فیزیکی روانی و روحانی. و برای همین است که با گذر زمان تبدیل به رابطه ای عمیق تر و لذت بخش تر می شود. امروزه رابطه جنسی تبدیل به یک ضرورت بیولوژیکی برای بسیاری از افراد شده و آن ها به این رابطه به عنوان یک نیاز فیزیکی نگاه می کنند که باید بر آورده شود. خواه متاهل باشند و خواه مجرد. برخی از مردم می گویند که خالص ترین و والاترین نوع رابطه جنسی زمانی صورت می گیرد که دو نفری که همدیگر را نمی شناسند در یک رابطه جسمی خالصانه با یکدیگر یکی می شوند و سپس یکدیگر را ترک می کنند. آن ها حتی به شناخت و نام های یکدیگر هم اهمیت نمی دهند. اما تجربه این را نشان نمی دهد.

ما چنان خلق شده ایم که متعهد به محبت خود باشیم. در چنین عشقی است که می توانیم عمیقاً به احساس رضایت دست یابیم. مطالعات اخیر نشان می دهد که افراد متأهل بیشتر از زوج هایی که بدون تعهد فقط با یکدیگر زندگی می کنند از رابطه جنسی شان لذت می برند. رابطه جنسی در واقع باید به همراه تعهدی برای تمام عمر نسبت به طرف مقابل باشد. بدون آن رابطه جنسی چیزی جز یک تجربه ای زود گذر نیست. بدون شادی خداوند همه شادی ها زود گذر و سطحی هستند. این شادی ها در مدت کوتاهی، از شما دور می شوند. بگذارید چنین بگویم که ما باید در زندگی خود ریمتی داشته باشیم که در آن بتوانیم از فوران لذتی که بتواند تجربیات روزانه ما را از شادی تحت تأثیر خود قرار دهد لبریز شویم. خانواده

ها باید نظم و روتین خاص خود را داشته باشند. والدین باید مطمئن شوند که خانه آن ها خانه ای شاد برای فرزندان شان است و مراقب باشند که خانه آن ها مکانی آرام برای کودکان شان است تا در آرامش رشد کنند. آن ها باید مطمئن شوند که در زندگی آن ها زمان هایی برای شادی و سرگرمی مانند بازی ها، مسافرت ها، غذا های خاص و جشن ها وجود داشته باشد. با وجود اینکه که شادی مسئله ای ضروری در زندگی است و ما باید آن را تجربه کنیم اما گاه این لذت های فراوان می توانند برای مدت زمانی از ما دور شوند. به طور مثال در زمان بیماری ایجاد رابطه جنسی برای او غیر ممکن می گردد. افرادی که مجرد هستند هرگز این لذت را تجربه نمی کنند. یا زمانی که به دوست مریض تان سر می زنید با خود می اندیشید که دلتان برای روزهایی تنگ شده که با هم می نشستید و مسابقه ای را تماشا می کردید.

اما حتی بدون انجام این کارها هم مسیحیان می توانند افرادی شاد باشند. زیرا اساس شادی آن ها جای دیگری است. اگر ما شادی واقعی را به عنوان قسمتی از زندگی هر روزه خود نداریم در آن زمان بیش از اندازه بر فوران لذت ها برای ارضای نیاز های درونی مان تکیه خواهیم کرد و زمانی که این لحظات نتوانند ما را خوشحال کنند پس از آن دائما غمگین خواهیم بود. حتی مسافرت ها می توانند برای خانواده استرس زا باشند. خانواده ها مدت زمان طولانی منتظر این مسافرت ها می مانند و زمانی که زمانش فرا می رسد و چیزی اشتباه از آب در می آید ممکن است ناامید شوند و محزون گردند.

بنابراین نیاز امروز ما این است که به مردم نشان دهیم شادی چه موضوع شگفت انگیزی است. باید به آن ها نشان دهیم شاد بودن چقدر لذت بخش است و آزادی که از تسلیم بودن و داشتن رابطه ای دائمی و بر اساس تعهد با خداوند و با همسرمان داریم تجربه ای است غیر قابل مقایسه با تجربیات دیگر. باید نشان دهیم که ما نیز در زمان هایی از زندگی فوری از لذت را تجربه می کنیم. در آن زمان است که مردم در تلاش دیوانه وار خود برای رسیدن به لذت در این عصر لذت طلبی^{۲۱} متوجه خواهند شد که آن چه آن ها به دنبالش می گردند تنها در روش زندگی ی که خالق آن ها برای شان در نظر گرفته یافت می شود.

فصل چهارم

ضجه زدن

حال که دیدیم چگونه شادی و رنج می توانند با یکدیگر در زندگی یک مسیحی وجود داشته باشند زمان آن فرا رسیده که سه نکته که برای تجربه شادی در زمان رنج برای ما ضروری است را نام ببریم. اولین نکته همیشه هم لزوماً نباید باشد ولی دو مورد بعدی ضروری هستند. اولین نکته ضجه و زاری کردن است.

مسیحیان نباید رنج را انکار کنند. همه مسیحیان در دوره ای از زندگی شان رنج، ناامیدی و غم را به خاطر عواملی که باعث بدبختی آن ها شده و بر آنها تأثیر گذاشته را تجربه می کنند. انکار این احساسات فایده ای ندارد. معمولاً پیش از آنکه بتوانیم در زمان رنج شادی را تجربه کنیم باید بتوانیم سوگواری نموده و ضجه بزنیم و زاری کنیم و یا رنج خود را به روشی ابراز کنیم. در دانش الهیات اصطلاحی وجود دارد که به آن «هم اینک اما هنوز نه»^{۲۲} می گوئیم که تشریح کننده عصری است که هم اکنون در آن زندگی می کنیم و در عین حال به سوی عصری نگاه می کند که باید بیاید. طلوع این عصر با آمدن مسیح آغاز می شود. با این حال انتها هنوز فرا نرسیده است. با بازگشت دوباره مسیح کار او به کمال می رسد. تا آن زمان ما خصوصیات این عصر جدید را می چشیم. این ها تنها شمه ای اولیه ای از

^{۲۲} - Now and not yet

آن چیز ابدی هستند. هنوز از عصر گذشته خصوصیاتِی در این عصر باقی است. این الهیات به خوبی در کتاب رومیان ۸ : ۱۹ - ۲۵ دیده می شود. جایی که پولس می گوید به خاطر سقوط " خلقت نیز توسط خداوند با امیدی تسلیم بطلت شده است. " نتیجه این است که ما بیمار می شویم. توانایی های ما با گذر زمان کم می شود و نهایتاً می میریم. مردم ما را نا امید می کنند و به ما آسیب می زنند و ما رنجور می گردیم و منتظر روزی می مانیم که:

" خود خلقت نیز از بندگی فساد رهایی خواهد یافت و در آزادی پر جلال
فرزندان خدا سهیم خواهد شد. " (آیه ۲۱)

در آن زمان است که ما از نوبر روح برخوردار می شویم. در آن زمان است که خداوند به ما نوبری از جلالی که در زمان کمال منتظر ما است بهره مند می سازد. در طول این زمان انتظار پولس می گوید : " می دانیم که تمام خلقت تا هم اکنون از رنجی همچون رنج زایمان می نالد. حتی ایمان داران نیز در این نالیدن شریک هستند. "

« و نه تنها خلقت بلکه خود ما نیز که از نوبر روح برخورداریم در
درون خویش ناله بر می آوریم در همان حال که مشتاقانه در انتظار
پسر خواندگی یعنی رهایی بدن های خویش هستیم. » - آیه ۲۳ -

ابراز این ناله ها در عهد عتیق مراثی خوانده می شد. متفکرین ۵۰ تا ۶۰ مزمور از ۱۵۰ مزمور را مزامیر مراثی می خوانند. این کمی بیشتر از یک سوم مزامیر است. کتابی کامل به نام مراثی ارمیا شامل تعدادی از مرثیه هایی است که به خاطر خرابی اورشلیم گفته شده است. در واقع هر کتاب به جر کتاب حجبی در خود یک یا چند مثال از ژانر مراثی را در خود جای داده

است. کلیتین مک کان^{۲۳} به این نکته اشاره می کند که در کتاب مزامیر تعداد زیادی از مزامیر مراثی در کنار مزامیر پرستشی وجود دارند. اما در سرود نامه های کلیسای پرزبیتری^{۲۴} تعداد سرودهای پرستشی و شادی نسبت به سرود های مراثی و غم ۱۶ به ۶ است. به نظر من در بسیاری از سرودنامه های معاصر فرق بین تعداد این نوع از سرودها بسیار بیشتر است. مراثی فریاد افراد عادل است که با وجود وفاداری شان از سختی فراوانی عبور می کنند. متفکری که تخصصش تفسیر عهد عتیق است موضوع مراثی کتاب مقدسی را چنین تشریح می کند: " خداوندا! من رنج می کشم و خدایا افراد دیگر می خندند و خداوندا تو نیز کمک زیادی نمی کنی! این رنج چقدر طول خواهد کشید؟ "

بنابراین وقتی که ما به خاطر رنج عزا داری و گریه می کنیم و ناله سر می دهیم در واقع می پرسیم که چرا این مشکل برای ما پیش آمده و با سؤالات الهیاتی مرتبط با این مشکل وارد کشمکش می شویم. تفکر مرثیه سرایی در برخی از فرهنگ ها مسئله ای عجیب است به خصوص برای مردان. در کتاب مقدس می بینیم که مردان و هم مانند زنان مرثیه سرایی می کردند. حتی می بینیم که عیسی به خاطر اورشلیم گریه و زاری می کند. (لوقا ۱۳ : ۳۴ - ۳۵) و بعداً دوباره به خاطر آن اشک می ریزد. (لوقا ۱۹ : ۴۱) و می بینیم که وقتی عیسی بر سر قبر ایلعازر حاضر می شود گریه می کند. (یوحنا ۱۱ : ۳۵) زمانی که عیسی با شاگردان خود در مورد مرگ و قیام صحبت می کند به آن ها می گوید :

Clinton McCann –^{۲۳}

Presbyterian –^{۲۴}

« آمین! آمین! به شما می گویم شما زاری و ماتم خواهید کرد
اما جهان شادمان خواهد شد. شما غمگین خواهید بود اما
غم شما به شادی بدل خواهد شد. » - یوحنا ۱۶ : ۲۰ -

وقتی سعی می کنم در مورد این که چگونه مسیحیان به سونامی سال
۲۰۰۴ سریلانکا واکنش نشان دادند فکر کنم، به این نتیجه می رسم که ما
آن طور که مردم در کتاب مقدس گریه و زاری و سوگواری می کردند
سوگواری نکردیم. در این زمان که فاجعه ای ملی اتفاق افتاده بود در
کلیسای محلی خود دو هفته پس از سونامی موعظه کردم و بر اهمیت
سوگواری و گریه و زاری به خاطر آن چه اتفاق افتاده و هم دردی با مردم
رنج دیده کشورمان تاکید کردم و این اصل مهم را یادآوری کردم که باید از
خداوند تسلی هم وطنان مان را بطلبیم. اگر سوگواری های عمومی قسمتی
از زندگی اجتماعی ما نباشد خوب است که این کار را از کلیسا شروع کنیم.

اوقاتی که گزندی به ما رسیده است و شخصاً در حال تحمل رنجی
هستیم، باید بیاموزیم که چگونه رنج خود را به صورت مناسب ابراز کنیم.
باید به یاد داشته باشیم که در زمان های سوگواری، گریه و زاری ما خطاب
به خداوند است و فلش سوگواری و مرثیه سرائی ما باید به سمت قوش
باشد. زمانی که ما این کار را انجام دادیم در واقع راه را برای تسلی خداوند
باز می کنیم. او مستقیماً این تسلی را به ما عطا می کند یا آن را از طریق
قوم خود برای ما جاری می سازد. پولس خداوند را چنین تشریح می کند.
(دوم قرنتیان ۱ : ۳ ، ۴)

او از این که به ما کمک کند شاد می شود. او ما را تسلی می دهد و این تسلی باعث می شود ارزشمندترین حقیقت در زندگی ما عمق تازه ای یابد و این حقیقت ارزشمند در زندگی مان رابطه محبت آمیز ما با اوست.

یک بار زمانی که در خدمت خود دچار مشکلاتی جدی شده بودم، پس از جلسه به خانه آمدم و عمیقاً آسیب دیده بودم. بر تختم دراز کشیدم و به یک باره اشک از چشمانم سرازیر شد. پسرمد وارد اتاق شد و برای اولین بار دید که پدرش گریه می کند. نزد مادرش رفته و از او پرسیده بود: "چه اتفاقی افتاده؟" او به پسرمد گفته بود که در سر کار با مشکلات جدی روبرو شده ام.

او به سوی کامپیوترم رفته و حساب کاربری پست الکترونیکی مرا باز کرده بود و نامه ای به برخی از بهترین دوستانم نوشته بود. در این نام او نوشته بود که من در حال عبور از فشارهای های فراوانی هستم و از آن ها خواسته بود که برای من دعا کنند. وقتی شنیدم او چنین کاری کرده بسیار خوشحال شدم. فکر می کنم رنج آن روزهای سخت مرا ترک کرده اما می دانم تأثیر محبتی که از سوی پسرمد انجام شد همواره در وجود من باقی می ماند. با گشودن قلب مان در مقابل تسلی خداوند خود را به سوی دریافت شفای از تلخی ها باز می گذاریم. وقتی که به واقعه ای تنها از بعد منفی آن می نگریم آن زمان است که تلخ می شویم، اما اگر خداوند ما را تسلی داده باشد حتی به خاطر آوردن آن واقعه تلخ با این که هنوز دردناک است اما اثری از خود به جای نمی گذارد. زیرا پس از آن محبتی را تجربه کردیم که فرا تر از آسیبی است که دریافت کرده ایم.

با تجربه نمودن تسلی خداوند، ما می توانیم با فرزندان او روبرو بشویم. حتی آنانی که به ما آسیب زده اند. با فیض خداوندی که فراتر از هر گناهی عمل می کند می توانیم به آن اشخاص بنگریم. بنابراین ما می توانیم در یک شرایط ناخوشایند و استرس زا حضوری سازنده داشته باشیم چون تلخی ما را ترک کرده است. در چنین شرایطی همه نیروی ما صرف یافتن راه حلی برای مشکل مان می شود و نه نشان دادن این که ما درست هستیم و یا این که بخواهیم درسی به فردی که به ما آسیب زده بدهیم.

به خاطر جنگی که در سریلانکا اتفاق افتاد خدمت کردن در آن جا می تواند کمی ناامید کننده باشد. به سختی تلاش می کنیم تا مناسبتی را برنامه ریزی کنیم اما آن موقع است که در می یابیم درست قبل از برنامه حکومت نظامی اعلام شده است. معمولاً نمی توانیم خدمات متداول خود را انجام دهیم. دریافتیم که گاهی برخی از رهبران خود را سر سخت نشان می دهند و خدمت کردن در چنین شرایطی را بسیار سخت می دانند ولی آن ها در سرسختی خود یاد نگرفته اند که گریه و زاری کنند و رنج و ناامیدشان را ابراز نمایند و نهایتاً به خاطر شرایط نابسامان، کشور را ترک می کنند و می گویند که نمی توانند کاری که برایش خوانده شدند را آن جا انجام دهند.

در واقع ظاهر سر سخت آن ها نشانه ای از ضعف است. آن ها نمی توانند نسبت به احساس ناامیدی و رنج آسیب پذیر نباشند، بنابراین مجبور به ترک شرایط می کنند. خواننده متوجه خواهد شد که در این جا ما دقیقاً بر خلاف تعلیم آن دسته از افرادی سخن می گوئیم که می گویند: " چون مسیح لعنت را به خاطر ما تحمل کرد بنابراین احتیاج نیست که ما

نیز مانند او رنج بکشیم." تعلیم آن ها جایی برای گریه و زاری و مرثیه سرائی باقی نمی گذارد و ناراحتی و غم و گریه برای آن ها نشانه ای از عدم اعتماد به خداوند است.

برادر اندرو^{۲۵} سال ها در کشورهایی که مسیحیان در آن جا برای دهه ها جفا دیده اند خدمت کرده است. زمانی که به سریلانکا آمد در جلسه ای که او موعظه می کرد حضور داشتم. بعد از پیغام او در زمان سئوالات شخصی از او پرسید که نظر او درباره الهیات کامیابی^{۲۶} که تنها درباره برکات خداوند بدون پرداخت بها و تجربه رنج سخن می گوید چیست؟ پاسخ او این بود: " شما نمی توانید چنین الهیاتی را در کشور های تحت جفا اعلام کنید. " او گفت اگر شما می خواهید چنین الهیاتی داشته باشید باید آن کشور ها را ترک کنید و این کاری است که برخی از افراد انجام می دهند.

Andrew –^{۲۵}

Prosperity –^{۲۶}

فصل پنجم

ایمان و پایداری

دومین فاکتور مورد نیاز برای داشتن شادی در زمان رنج ایمان است. ایمان امری بسیار ضروری است. (بر خلاف نکته اول یعنی گریه و زاری) یعقوب در پیغام معروف خود درباره رنج و شادی چنین می گوید:

« ای برادران من، هر گاه با آزمایشهای گوناگون روبه‌رو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید! زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوتهٔ آزمایشها، پایداری به بار می‌آورد. » - یعقوب ۱ : ۲ - ۳ -

بر اساس این آیات ما باید مشکلات را کمال شادی بیانگاریم یا بدانیم. زیرا می‌دانیم که مشکلات در نهایت برای ما نیکویی به بار خواهند آورد. ما باید مشکلات را مسائلی بدانیم که می‌توانیم به آن‌ها با شادی واکنش نشان دهیم. متأسفانه برخی از مسیحیان این کار را دشوار می‌دانند. آن‌ها عمیقاً از مردم یا شرایط مختلف آسیب می‌بینند. زیرا آن‌ها می‌بینند به افراد دیگر نیاز دارند اما کمکی دریافت نمی‌کنند و دیگران نیز در روابط شان به تعهد شان عمل نمی‌کنند تجربیات دردناک بر نحوه نگرش آن‌ها بر زندگی نیز تأثیر می‌گذارد و آن‌ها ایمان به اینکه مشکلاتی که با آن روبرو هستند نهایتاً برای خیریت شان تمام خواهد شد را سخت می‌دانند. زیرا عمل کردن بر اساس تعهد مستلزم پرداخت بهای فراوانی از سوی آن‌ها است. حتی آن‌ها ایمان به این که خداوند در شرایط سخت از آن‌ها محافظت می‌کند را نیز دشوار می‌دانند. بنابراین زمانی که مشکلات فرا

می رسند آن ها شاد نیستند. آن ها چنین فکر می کنند و شکایت می کنند :

" می بینید! هیچ چیزی برای من درست کار نمی کند. "

یکی از بزرگترین چالش هایی که خادمان مسیحی با آن ها روبرو هستند این است که به مردم کمک کنند تا در روبرویی با مشکلات ایمان شان را به کار بگیرند و بدانند که خداوند از آن ها محافظت می کند. در واقع بسیاری از خادمین مسیحی خودشان باید در مورد این چیز متقاعد شوند. آن ها به آیاتی که می گوید خداوند زمان برکت دادن آن ها، شاد می شود را باور ندارند و نمی پذیرند که خداوند به خاطر ما شادی می کند و از محبت و برکت دادن ما شادمان می گردد. (اعداد ۱۴: ۸؛ تثنیه ۳۰: ۹؛ مزامیر ۳۷: ۲۳؛ ۴۱: ۱۱، ۱۴۷: ۱۱، ۱۴۹: ۴؛ اشعیا ۶۲: ۴؛ تثنیه ۲۸: ۶۳، ۳۰: ۹؛ میکاه ۷: ۱۸؛ مزامیر ۳۵: ۲۷ را مطالعه کنید.) این ۱۱ ارجاع می گویند که ما باعث شادی خداوند می شویم. اما افرادی که در زندگی شان طرد شده اند افرادی که والدین و معلمان و همسایه گان آن ها در گوش شان این پیغام را تکرار کرده اند که آن ها بلا استفاده هستند، پذیرش این حقیقت را سخت می دانند. آن ها باید متقاعد شوند که آن ها می توانند مورد محبت خداوند قرار گرفته و باعث شادی او شوند. گاهی پیش از آن که بتوانند و باور کنند که خداوند برای خیریت آن ها کار می کند باید شفای خداوند را تجربه کنند و ببینند که خداوند مرهم خود را بر جراحاتی که از گذشته باعث شده نسبت به زندگی منفی بین باشند قرار می دهد. دریافته ام که برخی از مردم نسبت به این شفا باز هستند و زمانی که دشمنان و آسیب زندگان را می بخشند رهایی می یابند و حتی می توانند این حقیقت را بپذیرند خداوندی که حاکم

بر زندگی آن‌ها است می‌تواند از این آسیب‌ها برای خیریت‌شان استفاده کند.

برخی دیگر نمی‌خواهند از این تفکر که زمانه و روزگار در حق‌شان بدی کرده است دست بکشند. زمانی که با تجربه‌ای دردناک روبرو می‌شوند آن‌را از صافی دیدگاه منفی گرایانه‌شان نسبت به زندگی درک کرده و در نهایت خشمگین و تلخ می‌گردند. آن‌ها این شرایط را به عنوان مثالی دیگر از اینکه همه چیز به بدی دست به دست هم می‌دهد می‌انگارند، نه به عنوان امری که نهایتاً برای‌شان نیکو خواهد بود!

ایمان به این که «خداوند برای خیریت ما در کار است» غالباً بعد از کسب تجربه‌هایی در این زمینه در وجود ما نهادینه می‌شود و اعتبار می‌یابد. پس از تأییدهای مختلف در این باره ما می‌آموزیم که تسلیم آن چیزی شویم که کتاب مقدس درباره تجربیات دردناک می‌گوید و ما نیز تأیید می‌کنیم که حتی این تجربیات می‌توانند توسط خداوند مورد استفاده قرار بگیرند تا برای ما تبدیل به یک برکت شوند. آن وقت است که ما ایمان به آنچه کتاب مقدس درباره رنج در زندگی یک شخص مسیحی تعلیم می‌دهد را می‌آموزیم. پولس می‌گوید: «می‌دانیم در حق آنان که خدا را دوست می‌دارند و بر طبق اراده او فرا خوانده شده‌اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است.»

تأیید پولس از این ایمان با این عبارت که «و می‌دانیم ...» شروع می‌شود که در زبان یونانی زمان حال کامل است. این زمان برای کارهایی که در گذشته کامل شده و تأثیرات آن هنوز در زندگی ادامه دارد به کار می‌رود. زمانی که پولس گفت:

« اما مسیح براستی از مردگان برخاسته و نوبر خفتگان شده است. » - اول قرن‌تین ۱۵ : ۲۰ -

این جمله نیز در زمان حال کامل استفاده شده و اگر چه قیام مسیح در زمانی از گذشته اتفاق افتاده اما خداوند و نجات دهنده ما هنوز هم در حالت قیام کرده و زنده است. پولس ۵ بار از زمان حال کامل در اول قرن‌تین باب ۱۵ استفاده می کند تا به قیام مسیح اشاره کند. (آیات ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۱۷)

با استفاده از زمان حال کامل وقتی که او می گوید « و ما می دانیم همه چیزها برای خیریت ما با یکدیگر در کار است ... » گوئی پولس به طور غیر مستقیم به این چیز اشاره می کند که این اتفاق در گذشته برای او ایجاد شده و هنوز هم با اوست. زمان حال کامل همچنین در جملات معروف پولس برای تأیید این که مشکلات نمی توانند ما را از محبت خداوند جدا کنند به کار می رود.

« زیرا یقین دارم که نه مرگ و نه زندگی، نه فرشتگان و نه ریاستها، نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی، و نه بلندی و نه پستی، و نه هیچ چیز دیگر در تمامی خلقت، قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد. »

زمانی که اتفاق بسیاری بدی برای مسیحیان رخ می دهد ممکن است که آن ها گریه کنند و ناله کنند. ممکن است به خاطر نا عدالتی حتی عصبانی شوند و با خداوند بحث کنند اما در عمق قلب شان حقیقتی وجود دارد که نهایتاً بر نوع واکنش آن ها به آن مشکل تأثیر می گذارد. این حقیقت آن است که خداوند حتی این چیز بسیار بد را می تواند به نیکوئی و

خیریت تغییر دهد. آنان چنین استدلال می کنند که این حقیقت را در کلام خوانده ام و در زندگی خود نیز آن را تجربه کرده ام. بنابراین اکنون اطمینان دارم که همه چیز خوب خواهد شد. "

برنارد گیلپین^{۲۷} (۱۵۱۷ - ۱۵۸۳) واعظی بود که به خاطر موعظه کلام به زندان انداخته شد. این اتفاق زمانی افتاد که ملکه ماری بر ایمانداران پروتستان جفا می رساند. او برای این که اعدام شود به لندن فرستاده می شود. او برای محافظتینی که همراه او بودند دائماً تکرار می کرد همه چیز به بهترین نحو اتفاق خواهد افتاد. در طول راه از اسب پرت می شود و آسیب می بیند. بنابراین چند روزی سفرآن ها به تعویق می افتد. اما او هم چنان به محافظین خود چنین می گفت: « شکی ندارم که حتی این حادثه دردناک ثابت خواهد کرد که یک برکت است. »

بعد از بهبودی نسبی آن ها به سفر خود ادامه می دهند. زمانی که دیرتر از موعد مقرر نزدیک لندن می رسند می شنوند که زنگ کلیسا به صدا در آمد. آن ها از کسی می پرسند که چه اتفاقی افتاده است و به آن ها می گویند که ملکه ماری دار فانی را وداع گفته است و دیگر پروتستان ها را آتش نمی زنند. گیلپین به محافظین خود نگاه می کند و می گوید : " آه ! می بینید همه چیز برای خیریت است. " او در ادامه می گوید : اما اگر به چیزی امیدواریم که هنوز ندیده ایم، بردبارانه انتظارش را می کشیم. "

در سه ارجاع بالا واژه یونانی hupomons استفاده شده است که به طور متداول برای صبر در زمان سختی ها از آن واژه استفاده می شود. این

واژه از واژه های که به طور متداول برای بردباری اشخاص استفاده می شود متفاوت است. makrothumia این واژه در ترجمه های قدیمی تر انگلیسی به رنج مزمن ترجمه شده است.

واژه hupomons برای بردباری در زمان سختی ها استفاده می شود و ۳۱ بار در عهد جدیدی تکرار شده است. معنای آن از آن چه به طور مستقل به ذهن های ما می آید فرق می کند. وقتی که از بردباری سخن می گوئیم اغلب فکر می کنیم که مردم بدون نشان دادن احساسات شان سختی ها را تحمل می کنند و شرایط نا خوشایند خود را با تصمیمی منفعلانه می پذیرند. اما صبر مسیحی صفتی فعال است. در مسیحیت صبر بیشتر جنبه تحمل مثبت شرایط را دارد و نه داشتن رویکردی منفعلانه نسبت به آن ها. لئون موریس^{۲۸} آن را چنین تشریح می کند: " این نحوه نگرش سربازی است که در میدان نبرد است و تسلیم نشده و با جسارت با هر سختی که بر سر راهش قرار می گیرد می جنگد."

واعظ متودیست بزرگ انگلستانی بنام دبلیو.ای. سنستر^{۲۹} نمونه خوبی از شخصی است که دارای صفت بردباری مسیحی است. او در ابتدای خدماتش به عنوان یک واعظ دریافت که به بیماری تحلیل عضلات مبتلا شده است و این بیماری حالتی پیش رونده دارد و بزودی او را از پای در خواهد آورد. اولین چیزی که از دست داد صدایش بود. پس از اینکه فهمید بیماریش چقدر جدی است چهار تصمیم جدی اتخاذ کرد:

Leon Morris –^{۲۸}

W.E.Sangster –^{۲۹}

- هرگز شکایت نمی کنم.
- خانه خود را نورانی همواره نگاه خواهم داشت.
- برکات خود را خواهم شمرد.
- من سعی می کنم این بیماری را تبدیل به فایده و سود کنم.

او تا زمان مرگش خود را فعال نگاه داشت کتاب آخر خود تنها با دو انگشتش می نوشت و کتابش را یک یا دو روز قبل از مردنش به انتشارات فرستاد. چنین بردباری در نتیجه ایمان حاصل می شود. زمانی که ایمانمان ضعیف می شود می آموزیم که برای خود موعظه کنیم تا کلام خداوند که اساس ایمان ماست بتواند بر ما تأثیر بگذارد. این حقیقت را می توانیم در مزمور ۴۲ و ۴۳ مشاهده کنیم.

این دو مزمور در واقع واحد هستند. این مزامیر با واژه گان آشنایی مانند «چنان که آهو سراپا مشتاق نهرهای آب است. هم چنان ای خدا جان من بشدت مشتاق توست.» شروع می شوند. افرادی که این مزامیر را می خوانند در نظر نمی گیرند که در واقع این واژگان توسط شخصی بیان می شود که در ناامیدی بسیاری قرار دارد و گوئی خداوند از او بسیار دور است. در این دو مزمور ما الگوئی مشاهده می کنیم و آن این است که مزمور نویس همان پیغام را برای خود سه بار تکرار می کند. «ای جان من چرا افسرده ای؟ چرا در اندرونم پریشانی؟ بر خداوند امید دار زیرا که او را باز خواهم ستود.» (۴۲: ۵-۶؛ ۴۲: ۱۱؛ ۴۳: ۵) از آنجا که قلب ما با شرایط موجود در کشمکش است ذهن ما برای قلب مان از حقیقتی موعظه می کند که در کلام خدا آمده است.

دکتر مارتین^{۳۰} در کتاب کلاسیک خود^{۳۱} از ما می پرسد آیا متوجه شده اید که بیشتر غم های زندگی تان به این خاطر است که به جای آنکه با خود حرف بزنید به خود گوش می دهید؟ ما نباید سخنانی که مبنی بر بدبخت بودن مان است را گوش داده و به جای آن باید برای خودمان موعظه کنیم. این عمل کرد باعث تغذیه ایمان ما می شود و به یاد آوردن حقایق عمیق روحانی در زمان تجربیات تاریک اغلب تأثیری بهتر و عمیق تری نسبت به خواندن کتاب مقدس می گذارد. داود چنین می گوید :

« اگر شریعت تو مایه لذت من نمی بود،

همانا در مصیبت خود هلاک می شدم! » - مزمور ۱۱۹ : ۹۲ -

مارتین نیمولر^{۳۲} یک شبان شجاع آلمانی بود که چندین سال از زندگی خود را در زندان سپری کرد. دلیل زندانی شدنش سخن گفتن علیه تأثیرات مخربی بود که رژیم ادولف هیتلر به ضد کلیسای آلمان اعمال می کرد. او در مورد کتاب مقدس چنین می گوید: " این کتاب برای من در طول سال های خسته کننده انفرادی و سپس چهار سال در زندان Dachau^{۳۳} چه نقشی داشته است؟ کلام خداوند برای من همه چیز بود. تسلی، قوت، هدایت و امید روزهای من و همراه شب های من. نانی که مرا از گرسنگی نجات داد و آبی که روحم را تازه ساخت. "

^{۳۰} - Martyn Lloyd Jones

^{۳۱} - Spiritual Depression

^{۳۲} - Martin Niemoller

^{۳۳} - concentration camp

مسیحیانی که با ایمان قدم بر می دارند در زمان مشکلات بر خداوند امید دارند. این امید به بهترین شکل در آرزوی پولس در رومیان تشریح شده است.

« اینک خدای امید، شما را از کمال شادی و آرامش در ایمان

آکنده سازد تا با قدرت روح القدس، سرشار از امید

باشید. » - رومیان ۱۵ : ۱۳ -

فصل ششم

تسلیم

تسلیم شدن نیز همانند ایمان برای حفظ شادی در زندگی روزانه ما احتیاج است. اگر ما در زندگی به هر چیز دیگری توکل کنیم حتی چیزهای نیکو آن‌ها می‌توانند شادی ما را بدزدند. ممکن است این چیز خانه‌ای باشد که بدست آورده ایم. ممکن است آن قدر به فکر حفظ آن باشیم، آنقدر در پی ساختن بهترین خانه ممکن باشیم که شادی داشتن آن را از دست بدهیم. در چنین زمان‌هایی ممکن است مشکلاتی پیش بیاید و مطمئناً نیز پیش می‌آید، مخصوصاً اگر بچه‌های کوچکی در خانه باشند و این موضوع می‌تواند شادی ما را بدزدد و باعث شود که ما به طریقی رفتار کنیم که باعث بی‌احترامی به مسیح شویم. گاهی با خود می‌اندیشیم که فرزندان برخی از خانه‌ها از شادی و سرگرمی که جزو اصلی سلامتی دوره کودکی آن‌ها محسوب می‌شود محروم می‌شوند زیرا والدین آن‌ها بسیار مقید به حفظ زیبایی کامل خانه خود هستند.

برای این کودکان خانه جای سرگرم کننده‌ای نیست. در چنین مواردی است که نگرش خطرناکی در فرزندان ایجاد می‌شود. زمانی که آن‌ها بزرگ تر می‌شوند شروع به چنین تفکری می‌کنند که تنها می‌توانند بیرون از خانه سرگرم و خوشحال باشند و این تفکر معمولاً آن‌ها را به سوی لذت‌های گناه‌آلود با دوستان هدایت می‌کند. از آن‌جا که خداوند پتانسیل ما را برای تکیه به موضوعات مختلف را ناسالم می‌داند اغلب ما را فرا می‌خواند تا برخی از این بت‌ها را تسلیم او کنیم و از اسارت آن‌ها آزاد شویم. در عهد جدید این اصول به روش‌های مختلف بازگو شده است. متون زیر را در نظر بگیرید.

« سپس به همه فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، هر روز صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.»
- لوقا ۹: ۲۳ - ۲۴ -

« پس ای برادران، در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می‌کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدّس و پسندیده خدا تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است.» - رومیان ۱۲: ۱ -

« به فخری که در خداوندان مسیح عیسی در مورد شما دارم قَسَم که من هر روز به کام مرگ می‌روم.» - اول قرنتیان ۱۵: ۳۱ -

« با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد.» - غلاطیان ۲: ۲۰ -

هر کدام از این آیات به این معنا هستند که مسیحیان باید دائماً آنچه که می‌خواهند برای خود نگاه دارند را تسلیم خداوند کنند تا بتوانند آزادی که او برای شان در نظر گرفته را تجربه کنند. مهمترین چیزی که باید تسلیم خداوند شود وجود خودمان است. اشتیاق مان برای کنترل زندگی های مان. البته ما تسلیم نمی شویم تا وارد یک خلأ شویم ما آن را تسلیم

می کنیم تا تنها به خداوند تکیه کنیم. تسلیم ابزاری است برای لذت بردن کامل از زیبا ترین موضوع در زندگی های مان. و آن رابطه محبت آمیز و لذت بخش با خداوند مان است.

تصمیم گرفتم یکی از تجربیات خود را در این قسمت از کتاب با شما در میان بگذارم. به خاطر اینکه ظهر ها چرت کوتاهی می زنم اغلب شب ها تا دیر وقت کار می کنم. یک روز احساس خستگی غیر عادی ی به من دست داد و تصمیم گرفتم که زودتر به رختخواب بروم. کامپیوترم را خاموش کردم و وقتی که داشتم آماده می شدم به رختخواب بروم زنگ تلفن مان به صدا در آمد. شخصی که پشت گوشی بود با همسر م کار داشت و آن فردی که زنگ زده بود گوئی کمی غمگین بود. این تلفن ۴۵ دقیقه طول کشید. چون صدای همسر م را می شنیدم که صحبت می کرد نتوانستم بخوابم. از این که برنامه ام برای زود خوابیدن خراب شده بود عصبانی و عصبانی تر می شدم.

بعد از تمام شدن مکالمه و من همسر م در مورد مشکل آن ها صحبت کردیم و من چنین نتیجه گیری کردم : " بزرگترین مشکل آن شخص این است که یاد نگرفته مسائل را به خداوند تسلیم کند! " همان لحظه متوجه شدم که من هم به خاطر اینکه نتوانسته بودم اشتیاق خود را برای زود خوابیدن تسلیم خداوند کنم عصبانی شده بودم و به خاطر همین بود که در میانه این تجربه آزار دهنده شادی خود را از دست داده بودم.

در سال هایی که در گروه مسیح برای جوانان خدمت می کردم اغلب باید برنامه هایم را به خاطر احتیاجات جدیدی تغییر می دادم. برخی از این نقشه ها چیزهایی بود که مدت ها مشتاقانه منتظرش مانده بودم. بگذارید یکی از آن ها را با شما در میان بگذارم.

زمانی که هنوز در دانشکده الهیات بودم درست قبل از شروع کارم به عنوان رهبر جوانان در سریلانکا در جولای ۱۹۷۶ کتاب اعمال را برای سه ماه مطالعه کردم. قرار بودم که برای جماعتی از کلیسای انجیلی موعظه کنم و توانستم الگوئی خوبی برای پیروی از مسیح را برای آن ها ارائه دهم. سپس به سریلانکا آمدم و سعی کردم چیزهایی که از کتاب اعمال رسولان آموخته بودم را در خدماتم و بعد ها در کلیسا آن را اجرا کنم. کلیسایی که من و همسرم آن را دوباره شروع کرده بودیم. (پس از آنکه تعداد شرکت کنندگان در این کلیسا به صفر رسیده بودند).

دیری نگذشت که فکر کردم روزی باید کتابی درباره کتاب اعمال بنویسم. فکر کردم پس از ۱۵ سال تلاش برای تحقق کتاب اعمال رسولان در خدماتم برای مسیح و کلیسا کتابی درباره آن بنویسم. وقتی زمانش فرا رسید نتوانستم سازمانی مناسب برای چاپ کتابم بیابم. زیرا آن ها نمی خواستند کتابی در مورد تفسیر یکی از کتاب های کتاب مقدس را چاپ کنند. هنوز نوشتن را شروع نکرده بودم اما به مطالعه اعمال و آماده کردن دروسی جدید از آن ادامه می دادم.

سپس در سال ۱۹۹۴ از فاکسی دریافت کردم که از من خواستند در مورد کتاب اعمال رسولان تفسیری بنویسم و به آن ها در این زمینه کمک کنم. نمی توانستم آنچه در جلوی چشمانم قرار داشت را باور کنم. دو روز بعد از دریافت فاکس با گروه رهبران جوانان برای مسیح ملاقاتی گذاشتم. پیشنهادی که به من شده بود را با گروه رهبران در میان گذاشتم و از آن ها خواستم که مدتی به من استراحت بدهند. آن ها نیز این کار را کردند. بسیار

خوشحال بودم و برای شروع این تعطیلات لحظه شماری می کردم تا بتوانم آنچه را که بسیار دوست دارم یعنی مطالعه کلام خداوند را انجام دهم.

از آن جا که فکر کردیم اگر در آن زمان فرزندان مان را از سریلانکا خارج کنیم به سختی می توانیم آن ها را برگردانیم برای همین تصمیم گرفتیم که این دوره از تعطیلات را در خانه بمانیم. درست قبل از اینکه دوره تعطیلات من شروع شود دریافتیم که دانشکده الهیات کلمبو که من جزو گروه مدیران آن جا بودم به زودی بدون مدیر باقی خواهد ماند زیرا مدیر فعلی تصمیم به ترک خدمت خود گرفته بود. تنها دو سال از شروع این دانشکده می گذشت و بدون مدیر این دانشکده نمی توانست به حیات خود ادامه دهد. رهبران از من پرسیدند که آیا من می خواهم این نقش را بر عهده بگیرم یا نه؟

احساس کردم که خداوند از من می خواهد این کار را انجام دهم. از هیأت رهبری جوانان برای مسیح اجازه این کار را دریافت کردم. هنوز هم وقتی به آن سال می اندیشم می خواهم گریه کنم. هدف من این بود که بتوانم هفته ای ۴۰ ساعت مطالعه کنم و ۱۵ تا ۲۰ ساعت هم در دانشکده کار کنم. هیچ هفته ای نبود که بتوانم واقعاً ۴۰ ساعت مطالعه کنم. اما بالاخره تفسیر ۶۵۰ صفحه ای خود را به پایان رساندم و بعد خداوند آن کتاب را برکت داد و فکر می کنم به خاطر وقفه ای که در زمان نگارش آن افتاد این کتاب تبدیل به کتاب بهتری شد. معمولاً از دست دادن چیز هایی که باید تسلیم خداوند شوند راحت نیست. چیزهایی مانند سلامتی مان، آسایش مان، راحتی مان و شهرت مان.

وقتی من و همسرم پیرتر شدیم اغلب آرزو می کردم که همزمان بمیریم. اما این اتفاق به طور طبیعی رخ نمی دهد. همسرم می گفت بهتر است تو زودتر از من بمیری چون می دانست که من بدون او چقدر آشفته و گمگشته می شوم. می دانستیم که ما باید آن کسی که زودتر می میرد را تسلیم خداوند بکنیم. فکر می کردیم اگر بتوانیم این چیز را تسلیم خداوند بکنیم بهتر و سازنده تر می توانیم برای این جدائی عمیق و ناراحت کننده خود را آماده سازیم. امید وار بودیم که این تصمیم به این معنا باشد که هیچ کسی حتی همسر محبوب ما نمی تواند جای مهم و والای خداوند را در زندگی های مان بگیرد. در میان غم عمیق جدایی می توانستیم هنوز به خداوند متکی بمانیم و می دانستیم حضور آرام بخش او در زمان های سختی با افرادی است که او را دوست دارند.

برای یک مسیحی که می خواهد طبق کتاب مقدس زندگی کند تسلیم شدن به جای این که موضوعی ترسناک باشد راهی است به سوی ماجراجوئی هیجان انگیز. ما می دانستیم خداوند از هر شرایطی استفاده می کند تا آن را تبدیل به نیکوئی در زندگی ما کند. حتی اگر از رنج ها عبور کنیم این حقیقت در عمق وجود ما باعث استواری ما می شود و از خود می پرسیم این بار خداوند چگونه این کار را انجام خواهد داد؟ ما با اشتیاق مقدس منتظر رهایی او می مانیم و زمانی که می بینیم او برای ما چه کاری انجام داده شادی ما کامل می شود.

فصل هفتم

تشنه مجازات نیستیم.

با خواندن آنچه تا حالا درباره سختی گفتیم شاید این تفکر در شما شکل گرفته باشد که من در واقع اشتیاق شدیدی برای رنج کشیدن دارم. برخی از پدران کلیسای اولیه به این طریق عمل می کردند. اما البته این نگرش کتاب مقدسی نیست. شنیده ایم که برخی از مردم می گویند خادمان تمام وقت مسیحی نباید مانند شغل های دنیای سکولار حقوق بگیرند زیرا رنج کشیدن جنبه ای از خدمت مسیحی است و زمانی که آن ها به خداوند لبیک می گویند در حقیقت این تصمیم را می گیرند که به این طریق رنج بکشند. اما کتاب مقدس در باره خادمین مسیحی نظر واضح خود را ابراز می کند که آن ها باید حقوق مناسبی داشته باشند تا بتوانند بر خدمت خود تمرکز کنند و زیر بار فشارهای مالی قرار نگیرند. (اول قرنیتان ۹ : ۳ - ۱۴ ؛ اول تیموتائوس ۵ : ۱۷)

ما خود دنبال رنج نمی رویم. در واقع اگر اتفاق نا عادلانه ای بیافتد حتی ممکن است درباره آن اعتراض کنیم. مخصوصاً اگر موضوع مهمی در میان باشد. پولس دستگیر شده و در انتظار عمومی او را در فیلیپی کتک زدند کاری که نباید با یک شهروند رومی انجام می شد. بنابراین وقتی که افسران در آن جا او را رها کردند او فقط آن جا را ترک نکرد. او درباره روش غیر قانونی که با او رفتار شده بود، اعتراض نمود. (اعمال ۱۶ : ۳۷) این کار او هشداری قابل توجه برای افسران بود. او باید این کار را برای حفاظت

مسیحیان دیگر انجام می داد. در واقع بسیاری از قسمت های کتاب اعمال به صورتی نوشته شده که از مسیحیت دفاع کند و به آن اعتباری قانونی ببخشد. امروزه با شیوع مخالفت ها با انجیل حکمتی فراوانی لازم است تا بتوانیم تمییز دهیم که چه زمانی باید روش دیگری را پیش گیریم و چه زمانی باید برای احقاق حقوقمان به عنوان یک مسیحی بایستیم.

یک بار زمانی که مبشر بزرگ هندی سادو در کنار ساحل رودی موعظه می کرد، شخصی به سوی چشمانش شن پرتاب کرد. رهبر دیگری که در آن جا ایستاده بود از این رفتار عصبانی شده و مرد را گرفتند و او را به پلیس تحویل دادند. سادو پس از این که صورت و چشمانش را از شن و ماسه پاک کرد و دید که چه اتفاقی دارد می افتد فوراً رفته و به سود آن شخص رضایت داد. او آزادی او را تضمین کرد و به موعظه خود ادامه داد. آن مرد شوکه شده بود. نام او ویدیاناندا بود. او چنان تحت تأثیر قرار گرفت که نه تنها از سادو التماس بخشش کرد بلکه تبدیل به پیروان مسیح شد و در سفرهای سادو به عنوان مبشر با او همراهی می کرد. در این مورد انجام چنین واکنشی احتیاج بود.

در سریلانکا زمانی که یک شخصی به مسیح ایمان می آورد و در روستایی که قبلاً بودیست ها در آن حکومت می کردند می مرد رهبران آن روستا می گفتند که او نباید در قبرستان آن روستا دفن شود. زیرا او بودا را ترک کرده است. در آن مورد خاص مسیحیان به سختی تلاش کردند و با رهبران سیاسی و افسران دولتی صحبت کردند تا مجوز دفن مردگان خود در قبرستان روستا را اخذ کنند. این حق به آن ها داده شد و همین باعث شد

که مسیحیان در آن روستا اعتبار کسب کنند و این اعتبار به آن ها در آینده کمک بسیاری کرد.

در هر دوی این وقایع از انجیل دفاع شد. در اولین مورد این اتفاق به وسیله نشان دادن اصل مسیحیت یعنی محبت دشمنان انجام شد و در دومین واقعه با ایستادن و کمک به مسیحیان برای بدست آوردن حقوق قانونی شان. بنابراین ما به دنبال رنج نمی رویم اما وقتی رنج به سراغ ما می آید می دانیم که خداوند می تواند از آن استفاده کند تا ما را برکت دهد. کلمه انگلیسی Blessing یا برکت از واژه قدیمی انگلیسی یعنی Bledsian گرفته شده که با واژه Blood یعنی خون ارتباط دارد. برای همین مسیحیانی که به خاطر اصول خود رنج می کشند در واقع این رنج برای شان افتخار است. پولس می گوید:

« زیرا این افتخار نصیب شما شده که نه تنها به مسیح ایمان آورید،

بلکه در راه او رنج هم ببرید. » - فیلیپیان ۱ : ۲۹ -

واژه یونانی که به فارسی « نصیب شده » ترجمه شده به معنای بخشش با سخاوت است. جی بی لایت فود^{۳۴} در نظر خود درباره این آیه می گوید : " خداوند این فرصت استثنایی را نصیب شما کرده تا به خاطر مسیح رنج بکشید. این مطمئن ترین نشانه ای است که او با علاقه به شما نگاه می کند. برای همین است زمانی که مقامات شاگردان را می زدند و آن ها را جریمه می کردند تا در نام عیسی سخن نگویند و سپس آزادشان می کردند آن ها وقتی که از دادگاه بیرون می آمدند شاد بودند. زیرا آن ها

شایسته این شمرده شدن بودند که به خاطر نام مسیح مورد بی احترامی قرار بگیرند. " (اعمال ۵ : ۴۰ - ۴۱)

پیتر^{۳۵} یکی از مبشرین برجسته دنیای معاصر است. پدر او شبان یک کلیسای پنطیکاستی در یوگسلاوی سابق بود. مقامات آن جا آمده بودند و ساختمان کلیسایی که او در آن جا شبان بود را تخریب کرده و او را برای مدتی زندانی کرده بودند. وقتی که او به کلیسا می رفت آن ها او را به شدت می زدند آنقدر که گونه هایش ورم می کرد و نمی توانست غذا بخورد. او زمانی را به یاد دارد که پدرش در زمان تمامی آن رنج ها به مادرش می گفت: " چه افتخاری عالی نصیب او شده که می تواند به خاطر مسیح رنج بکشد. چون آن چه با عیسی کردند با او نیز می کنند."

دیدگاهی که تاکنون در این کتاب برای شما تشریح کرده ایم به خوبی در داستان نورمن گراب^{۳۶} که درباره پدر زن خود شهادت می دهد به تصویر کشیده شده است. پدر زن او سی. تی. استاد^{۳۷} بنیانگذار یک سازمان خدماتی در کشور آفریقا بود. این خدمات هم اکنون تحت عنوان W.E.C ارائه می شوند. این شخص برای انجام خدمات و شغل خود مجبور بود در قلب جنگل های آفریقا زندگی کند. نورمن برای مدتی با او زندگی کرد. او می گفت که پستیچی هر دو هفته یک بار به آن جا می آمد و این که استاد مراسمی برای بازکردن تمام آن نامه ها داشت. یک بار مبلغ قابل توجهی در یکی از این پاکت برای او فرستاد شده بود. استاد چنین گفت : " خداوند را

^{۳۵} Peter Kuzmic -

^{۳۶} Norman Grubb -

^{۳۷} C.T.Studd -

شکر او می داند که ما چه انسان های غرغروی هستیم و آنقدر فرستاده تا ما را ساکت نگاه دارد و زمانی که مقدار پول کمی می آمد استات می گفت : " هلولیا ! ما باید در فیض او رشد کنیم. " او کی گفت که ما در حال آموختن چگونگی اعتماد به او هستیم و زمانی که هیچ پولی نمی آمد واکنش استاد چنین بود : " هلولیا ! خدا را تا به ابد شکر. او می داند که ما هم اکنون در ملکوت هستیم. زیرا ملکوت او خوردن و نوشیدن نیست بلکه عدالت، شادی و سلامتی روح القدس است. " در این جا رگه هایی لطیف از مزاح و شوخی او را می بینیم اما نباید تصویری که از ایمان بی قید و شرط از حاکمیت خداوند وجود دارد را نادیده بگیریم. ایمانی که به هر آزمایش با دیدگاهی مثبت می نگرد.

فصل هشتم

نقطه کوری در الهیات

کلیسا در هر فرهنگی چالش های مخصوص به خود و نقاط کور الهیاتی خود را دارد که مانع از آن می شود مسیحیان در آن فرهنگ بتوانند به طور کامل به بلوغ در مسیح دست یابند. به نظر من جدی ترین نقطه کور الهیات در کلیسای آسیا انتقال این حقیقت کتاب مقدسی است که اگر چه خداوند محبت است (اول یوحنا ۴ : ۸ ، ۱۶) اما او از ما انتظار دارد که به طور شخصی مسئولیت اعمال خود را بر عهده بگیریم. در فرهنگ ما که اساس آن شرم و خجالت است رو راست بودن درباره گناهان افراد امری غیر قابل قبول است. بنابراین سخت است که در این فرهنگ به مردم یاد دهیم که چطور از لحاظ روحانی در مقابل اعمال خود مسئول هستند. به نظر من یکی از نقاط کور و جدی الهیاتی در کلیسای غرب درک نادرست از رنج است.

به نظر من در کلیسای غرب تفکر بسیاری در این باره صورت گرفته که چگونه بتوانیم از رنج اجتناب کنیم و در زمان آسیب ها چه اقداماتی انجام دهیم. برای ما دروس بسیاری درباره درمان و فرار از رنج وجود دارد. اما به اندازه کافی درباره الهیات رنج تعلیمی وجود ندارد. به مسیحیان یاد داده نشده که آن ها به عنوان پیروان مسیح باید در این دنیا انتظار رنج را داشته باشند و اینکه چرا رنج کشیدن برای داشتن رشدی سالم به عنوان یک مسیحی امری ضروری است.

بنابراین به رنج تنها از جنبه منفی پرداخته شده است. زندگی خوب، آرامش، آسایش و زندگی بدون رنج تبدیل به ضروریات زندگی گشته و مردم آن را به عنوان حقوق اولیه خود به عنوان انسان می شناسند. اگر آن ها این نکات را در زندگی خود نداشته باشند فکر می کنند که یک جای کار ایراد دارد. بنابراین وقتی که چیزی شبیه عدم آسایش یا رنج به سراغ آن ها می آید تمام تلاش خود را می کنند تا از آن اجتناب کرده و یا آن را کاهش دهند.

یکی از نتایج این نگرش این است که به شدت مانع از رشد روحانی فرد می گردد. زیرا خداوند در نظر گرفته که ما را در میان آزمایش ها رشد دهد. بعداً مشاهده می کنیم مسئولیتی ما در قبال انسان های دیگر باعث ایجاد رنج بسیاری در زندگی ما می شود. بسیاری از ساختارهای کلیسایی به طریقی گذاشته شده که جایی برای چنین رنجی وجود نداشته باشد. این فرصت به انسان ها داده نمی شود که در کنار یکدیگر قرار گیرند و باعث ناراحتی یکدیگر شوند و از این طریق همدیگر را بتراشند.

گاهی در مورد گروه های کوچکی که در کلیسا تشکیل می شوند چنان سخن گفته می شود که افراد اطمینان داشته باشند با عضو شدن در آنها در آینده مسئولیت بسیار کمی متوجه آن ها خواهد بود. مثلاً اینکه آنها برای ۳ ماه مطالعه ای را با هم انجام خواهند داد و سپس به گروه دیگری خواهند پیوست. یکی از نتایج بدی که در این میان اتفاق می افتد این است که بسیاری از مسیحیان این فرصت را ندارند که دوستان مسیحی بیابند و در قبال آن ها احساس مسئولیت بکنند. دوستانی که برای ایجاد رشد مسیحی

آن‌ها ضروری هستند. بنابراین چنین الهیات ناقصی نتیجه اش عدم رشد و بلوغ خواهد بود.

دومین نتیجه ای که از نبود الهیاتی صحیح درباره رنج بوجود می آید این است که در زمان رویارویی با رنج و ناامیدی بیش از آنچه باید و انتظار می رود، رنج می کشیم. در این دنیای سقوط کرده می توانیم مطمئن باشیم که همواره با رنج روبرو خواهیم بود. این مطالعه چنان با زندگی ما بر زمین تنیده شده که هیچ بشری نمی تواند از آن اجتناب کند. اگر ایمان داران رنج را نپذیرند و به آن به عنوان موضوعی که نهایتاً به خیریت شان خواهد انجامید نگاه نکنند در زمان وقوع رنج دائماً فکر می کنند که یک جای کار اشتباه است و نظریه هایی که دیگران در این مورد ارائه می دهند معمولاً باعث می شود این طرز تفکر در افراد تقویت شود. تصویر آن‌ها از خداوند و از کلیسا مخدوش می شود و یا با ناامیدی و شک اشتباهاً با رنج خود کلنجار می روند. با چنین نگرشی نمی توانید شادی واقعی را تجربه کنید.

و نتیجه سوم نداشتن الهیات صحیح درباره رنج این است که کسی که با رنجی روبرو می شود می تواند از خواندگی سختی که خداوند برای او در نظر دارد دور شده و به چیزی که در ظاهر برایش آسان تر است رو آورد. اما در فرایندی که آن‌ها از بهتری که خداوند برای شان در نظر گرفته دور می شوند آن از دیدگاه آسمان تبدیل به افرادی با تأثیر و ثمرات کمتری می گردند. زوجی که خوانده شده اند با گروهی سرسخت کار کنند ممکن است سال‌ها هیچ نشانه ای بارزی از ثمره خدمات خود نبینند. آن‌ها این ناامیدی را به خاطر بی ثمر بودن خدماتش مشاهده می شود را نمی توانند تحمل کنند. مخصوصاً به خاطر آن که افرادی که خدمات شان را حمایت

می کنند از آن ها نتایجی عینی انتظار دارند. آن ها نمی توانند این نا امیدی را تحمل کنند. آن ها ممکن است به جاهای دیگری بروند که به ظاهر برای شان مفیدتر باشد اما ممکن است خداوند از آن ها بخواهد در جایی که هستند صبری کنند و متحمل سختی ها شوند.

یا شاید واعظی عالی که سال ها برای گروه کوچکی از نو ایمانان که پیشینه ای اسلامی دارند موعظه می کند اما اگر به وطن خود باز گردد او تبدیل به شبان یک جماعت چندین هزار نفره گردد. شاید چنین به نظر برسد که در خدمت جدیدش عطایای او موثرتر عمل کند اما آن چه از تاریخ بر می آید این است که خداوند برخی از عالی ترین خادمینش را به سختترین نقاط دنیا می فرستد. برخی از عالی ترین افراد در کلیسا ها باید خود را وقف ایجاد استراتژی ها برای بشارت به سرسخت ترین مردم بکنند. درک یک طرفه ما از تحقق رویاها و به کارگیری عطایا باعث می شود که چنین افرادی را از این کار کنار بگذاریم و امروزه توجیهی منطقی برای خدمت در چنین مناطقی برای آن ها نیابیم.

امروزه می بینم که پدیده ای بسیار غم انگیز در سریلانکا اتفاق می افتد. افرادی که در خارج از کشور تحصیل می کنند و مدارک خوب الهیاتی دریافت می کنند وقتی به کشور باز می گردند به دنبال زمینه ایده الی هستند تا بتوانند رویای خود شان را محقق ساخته و عطایای خود را به کار بگیرند. جایی که بتوانند حقوقی داشته باشند که هم تراز با مدارج تحصیلی آن ها باشد. آن ها هر گز جان خود را فدای سه چهار نفر نمی کنند. این رسوایی است اما حقیقت دارد که آنچه قبلاً در کلیسا بدان به عنوان خودخواهی می نگریستند اکنون تبدیل به امری قابل قبول و حتی

محترم شده است. سریلانکا کشور بسیار فقیری است و نمی تواند افرادی را که به طور خاص در زمینه ای خود را وقف کلیسا می کنند به خوبی حمایت مالی نماید و ممکن است خدمتی که آن ها انجام می دهند آن ها را از خواندگی اولیه شان دور کند. زیرا مسیحیت بستری است که در آن احتیاجات بدن به عنوان کل در اولویت قرار می گیرد. یک مسیحی که می خواهد کتاب مقدسی زندگی کند باید خود را تسلیم اراده بدن کند. افرادی که در فردی گرایی افراطی در کشور های ثروتمند و پیشرفته به کار گرفته می شوند به احتمال زیاد چنین تسلیم شدنی به بدن را غیر قابل تحمل می دانند.

برخی از این افراد با استعداد و تحصیل کرده، نهایتاً پس از چند سال خدمت خود را ترک می کنند و به کشور هایی می روند که فکر می کنند می توانند از استعداد های خود به روش های بهتری نتیجه کسب کنند. جایی که به آن ها برای خدمت شان پاداش بهتری داده می شود. معمولاً نیاز به خدمات آن ها در این گونه کشور ها نسبت به کشورهایی که به آن می روند به طور غیر قابل مقایسه ای بیشتر است.

برخی دیگر سازمان های خودشان را شروع می کنند. جایی که فکر می کنند می توانند شغلی با تعریف خاص خودشان ایجاد کنند. جایی که لزومی ندارد عطایای شان را تسلیم اراده بدنی بزرگتر نمایند. اما دیگران تبدیل به مشاورانی در حیطه تخصصی خود می شوند و آن چه در آن تخصص دارند و می دانند را با گروه های دیگری قسمت می کنند بدون آنکه احتیاج باشد تسلیم شوند و نسبت به کسی پاسخ گو باشند. در این مطالعه هنوز به آیه کتاب مقدسی اشاره نکردم. اگر آیه ای باشد که در این

قسمت بخواهم به آن اشاره کنم به کل کتاب دوم قرن‌تین اشاره خواهم کرد. این کتاب با سختی‌های بسیاری که پولس و همراهانش تجربه کردند شروع می‌شود:

«ای برادران نمی‌خواهیم از سختی‌هایی که در ایالت آسیا بر ما گذشت بی‌خبر باشید فشارهایی که بر ما آمد چنان سخت و توان فرسا بود که از زنده ماندن هم ناامید گشتیم به واقع احساس می‌کردیم حکم مرگمان صادر شده است.» - دوم قرن‌تین ۱: ۸، ۹

در این رساله لیستی متشکل از ۵ نوع رنج شدید را می‌بینیم. (۴: ۸ - ۱۲؛ ۴: ۶ - ۵، ۸ - ۱۰؛ ۱۱: ۲۳ - ۲۸، ۳۲ - ۳۳)

در این نامه است که پولس درباره خاری در جسم خود سخن می‌گوید و از آن به عنوان «عامل شیطان که آرام دهد و مرا از غرور باز دارد سخن می‌گوید» (۱۲: ۱ - ۱۰) با این حال با وجود تمامی تمرکزی که در این کتاب بر رنج وجود دارد موضوع اصلی کتاب دوم قرن‌تین "جلال خدمات و تجلیل از موعظه‌های پولس است. این عنوانی است که رابرتسون^{۳۸} نیز در کتاب تفسیری کتاب مقدس خود به این رساله داده است.

پولس الهیاتی در مورد رنج داشت که به او کمک می‌کرد تا در میانه تمامی این رنج‌ها درخشش امید را از دور مشاهده کند. برای مثال نتیجه‌گیری او از تجربه‌ای که در دعای بی‌پاسخ در مورد خاری در جسمش دارد بسیار شگفت‌انگیز است. «زیرا زمانی که ناتوانم آنگاه توانا می‌شوم» (۱۲: ۱۰)

این دیدگاه مثبت اندیشانه از رنج، به خوبی در لیست متضادی از ادعای های پولس در این رساله دیده می شود.

« در عزّت و ذلّت، و بدنامی و نیکنامی. گویی گمراه کننده،
 اما حقیقت را می گوئیم؛ گویی گمنام، اما شناخته شده ایم؛
 گویی در حال مرگ، اما هنوز زنده ایم؛ گویی دستخوش
 مجازات، اما از پا درنیامده ایم؛ گویی غمگین، اما
 همواره شادمانیم؛ گویی فقیر، اما بسیاری را
 دولتمند می سازیم؛ گویی بی چیز، اما
 صاحب همه چیزیم. » - دوم قرنتیان ۶: ۸ - ۱۰ -

این همان دیدگاهی است که کتاب مقدس می تواند درباره رنج در ما به عنوان یک مسیحی ایجاد کند. همان طور که قبلاً گفتیم شادترین افراد در این دنیا افرادی نیستند که رنج ندارند بلکه افرادی هستند که از رنج ترسی ندارند.

قسمت دوم

رنج ما را به مسیح نزدیکتر می کند.

« اکنون از رنجهایی که به خاطر شما کشیدم شرمانم
و هر کاستی رنجهای مسیح را در بدن خود جبران
می کنم، به خاطر بدن او که کلیل ست. »

- کولیان ۱: ۲۴ -

فصل نهم

مشارکت در رنج ها

در کولسیان ۱ : ۲۴ پولس دو دلیل برای شاد بودن در رنج ها را به ما ارائه می دهد.

« اکنون از رنج هایی که به خاطر شما کشیدم شادمانم و هر کاستی رنجهای مسیح را در بدن خود جبران می کنم، به خاطر بدن او که کلیساست. » - کولسیان ۱ : ۲۴ -

پولس شاد است. ابتدا به این خاطر که هر کاستی که در رنج های مسیح وجود داشت را کامل می کند و دوم این که رنج های او به خاطر بدن او یعنی کلیسا است. پولس چه جمله عجیبی در این جا می گوید : " اکنون از رنجهایی که به خاطر شما کشیدم شادمانم و هر کاستی رنجهای مسیح را در بدن خود جبران می کنم، به خاطر بدن او که کلیساست. "

قطعا پولس کسی که عمیقاً در مورد کامل بودن کار مسیح تعلیم داده نمی تواند در این جا بگوید که کار دیگری احتیاج است تا قربانی مسیح کامل شود. تفسیر های بسیاری در مورد این آیه وجود دارد. به طور اساسی می توان تمام تفسیر ها را به دو گروه تقسیم کرد. درکی که گروه اول از این جمله دارند این است که هنوز برای کامل شده نتایج مرگ مسیح بر صلیب رنج هایی باید کشیده شود و افرادی باید آن را متحمل شوند تا کار مسیح کامل شود. برخی می گویند هنوز رنج کشیدن احتیاج است تا نتیجه کار

مسیح بتواند در زندگی افراد جاری شود. این بدان معنا است که اگر چه کار مسیح کامل است دریافت پیغام رنج او هنوز کامل نیست. پولس می خواهد سهمی از آن رنجی که احتیاج است فردی آن را متحمل شود تا پیغام نجات به تمامی دنیا برود را بر خود بپذیرد. برخی دیگر می گویند که پولس در مورد بخشی از آن رنجی سخن می گوید که کلیسا باید آن را متحمل شود (گاهی این موضوع رنج های مسیحایی خوانده می شود.) قبل از آنکه زمان آخر فرا برسد و مسیح به زمین باز گردد.

این دلیلی بسیار قوی از این دیدگاه عمومی است و بسیاری از متفکرین بزرگ عهد جدید بر آن متفق القولند. اما من فکر می کنم دیدگاه دیگر را بهتر می توان پذیرفت زیرا با تعالیم دیگری که پولس در مورد رنج می دهد یکسان است. متفکرین قدیمی تر^{۳۹} این دیدگاه را داشتند. در زمان های اخیر دیوید گالرند^{۴۰} جزو افرادی بودند که این نظریه را می پذیرفتند. در این نظریه آنچه پولس می خواهد کامل کند تجربه خود از رنج های مسیح است. مسیح یک نجات دهنده رنج کشیده است و اگر ما می خواهیم او را دنبال کنیم باید مانند او باشیم. باید مانند او که رنج کشید رنج بکشیم. پولس این را به عنوان اشتیاق خود عنوان می کند زمانی که در جای دیگری چنین می گوید :

«می خواهم مسیح و نیروی رستائیش را بشناسم و در رنجهای او سهیم شده، با مرگش همشکل گردم.» - فیلیپیان ۳: ۱۰ -

John Calvin – Matthew Henry – ۳۹

David Garland – ۴۰

پیتر او برین^{۴۱} به این نکته اشاره می کند که پولس در این جا می گوید که تجربه قدرت قیامت مسیح و تجربه رنج های او جنبه های مختلف شناخت مسیح هستند. کولسیان از واژه آشنای کوینونیا^{۴۲} در فیلیپیان ۳ : ۱۰ استفاده می کند که ترجمه تحت الفظی آن مشارکت در رنج های او است. عمقی در یکی بودن از مسیح وجود دارد که تنها از طریق رنج می توان آن را تجربه کرد. پولس این را درست در ابتدای زندگی مسیحی خود زمانی که شنید عیسی به او می گوید شاول شاول چرا مرا آزار می دهی (اعمال ۹ : ۴) تجربه نمود.

او به کلیسا آزار می رساند اما حدس بزنید چه کسی رنج را می کشید. کلیسا و مسیح چنان در رنج ها یکی شده بودند که وقتی پولس به کلیسا ضربه می زند او در واقع به مسیح ضربه می زد. بعدها پولس به تفصیل درباره معنی در مسیح بودن توضیح می دهد. در تشریح وراثت ما در مسیح پولس چنین می گوید :

« و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا

و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح

شریک باشیم، در جلال او نیز

شریک خواهیم بود. " - رومیان ۸ : ۱۷ -

زمانی که ما به همراه مسیح رنج می کشیم چه می شود؟ اگر بزرگترین اشتیاق ما در زندگی این باشد که به عیسی نزدیک شویم متوجه می شویم که رنج به ما کمک کرده تا به این خواسته خود برسیم. در چنین مواردی

Peter O'Brien - ^{۴۱}

Koinonia - ^{۴۲}

رنج برای ما مسئله ای بزرگ نخواهد بود. رنج ها برای ما مانند آن تمرین های سختی خواهد بود که فردی برای پشت سر گذاشتن امتحانی یا برنده شدن مدال طلای المپیک بر خود هموار می کند.

تویوهیکو کاگاو^{۴۳} (۱۸۸۸ - ۱۹۶۰) مبشری ژاپنی و اصلاح طلب اجتماعی بود که درباره او بعداً بیشتر سخن می گوئیم. شخصی به او گفته بود که بزودی بینایی خود را از دست خواهد داد. (اگر چه این اتفاق نیافتد.) او با گفتن این جمله به این واقعه واکنش نشان داد. " تاریکی! تاریکی قدس الاقداسی است که در آن هیچ کس نمی تواند مرا منحرف سازد. در تاریکی من چهره با چهره با خداوند ملاقات می کنم."

یک مبشر چینی که به خاطر ایمانش سال ها در زندان بود چنین می گوید: " اگر شما رنجی را که به خاطر ایمان تان می کشید به عنوان فرصتی مغتنم دریابید این رنج دوست شما خواهد شد و شما را به خدا نزدیکتر خواهد کرد. " شبان رومانیایی که تحت سلطه کمونیسم رنج کشیده بود چنین می گوید: " مسیحیان مانند میخ هستند هر چه آن ها را سخت تر بکوبید آن ها عمیق تر فرو می روند."

زمانی که برادران سادو او را به خاطر ایمانش مسموم می کنند و از خانه بیرون می اندازند او پس از شفای معجزه آسایش خود را وقف اعلام مژده نجات می کند. یک بار زمانی که در نزدیکی محل سکونت خانواده اش موعظه می کرد تصمیم گرفت که پدرش را ملاقات کند. رفتار پدرش با او مانند یک بیگانه بود و این باعث شد که قلبش بشکند. او پسرش را مجبور

کرد تا در فاصله ای دور تر از آن ها بنشینند تا باعث نجاست بقیه اعضای خانواده و وسایل خانه نشود. زمانی که او به پسرش آب داد آن را بر دستانش ریخت و پارچ آن را بسیار بالاتر از او نگاه داشت. این واکنشی بود که سادو نشان داد. " زمانی که چنین رفتاری را از پدرم دیدم نمی توانستم مانع از جاری شدن اشک از چشمانم شوم پدری که قبلاً مرا بسیار دوست داشت اکنون از من متنفر است. چنان که گوئی فردی نجس هستم. " با این حال در زمان رنجی که سادو تجربه می کرد او مشارکت در رنج های مسیح را نیز تجربه می کرد. او چنین می گوید : " با وجود تمامی این چیزها قلب من از آرامش غیر قابل وصفی پر بود. او را به خاطر این رفتار شکر کردم و با احترام از آن ها خدا حافظی کرده و رفتم. در دشت ها دعا کرده و از خداوند تشکر کردم و سپس زیر درختی خوابیده و در صبح به راه خود ادامه دادم. " پدر سادو اندکی پیش از مرگ خود قلب خود را به مسیح سپرد.

لذت بردن از صمیمیت با مسیح شیرین ترین و رضایت بخش ترین تجربه در زندگی است. کسی که متوجه این امر شود حاضر است هر چیزی که لازم است را از دست بدهد و ترک کند تا آن صمیمیت را عمیق تر تجربه نماید. جان و بتی^{۴۴} میسیونر هایی از چین بودند که در سال ۱۹۳۴ توسط دولت کمونیست کشته شدند. در آن زمان تنها ۲۷ و ۲۸ سال سن داشتند. یک بار جان چنین گفت هر آنچه دارم را از من بگیرید اما شیرینی راه رفتن و مصاحبت با شاه جلال را از من نگیرید.

زمانی که چنین اشتیاقی برای صمیمیت با مسیح داشته باشیم و بدانیم تنها رنج کشیدن باعث عمق بخشیدن به این صمیمیت می شود در آن زمان

است که رنج نیش خود را از دست می دهد. از آن نمی ترسیم بلکه زمانی که رنج به سراغ ما می آید انتخاب می کنیم که چگونه آن را تبدیل به فرصتی بکنیم تا به خواسته خود برسیم و آن خواسته چیزی نیست جز نزدیک شدن به مسیح.

گراهام^{۴۵} اشیاخ خود برای شناخت عیسی را به خوبی در شعر خود ابراز کرده است :

« هر آنچه روزی عزیز می دانستم و زندگی خود را بر آن
 بنا کرده ام هر آنچه این دنیا آن را سرو ته کرده و جلیده تا بدست
 آورد هر آنچه زمانی سود بود آن را ضرر دانستم. آن را در
 مقایسه با این چیز بی ارزش و خرج شدنی دانستم. شناخت
 تو عیسی. شناخت تو، چیزی که بزرگتر از آن وجود ندارد. تو همه چیز من
 هستی تو بهترین تو شادی من و عدالت من هستی و
 من تو را دوست دارم خداوند. اکنون اشتیاق قلب
 من شناخت بیشتر توست. که در تو یافت شوم و مال تو باشم.
 تا آنچه توانستم ام با یقین خود بدست بیاورم را با ایمان
 صاحبش شوم. بلام هدیج بح مانند عدالت را بدست آورم. آه تا
 قدرت زندگی قیام کرده تو را بدانم. و تو را در رنج هدایت بشناسم.
 همانند تو در مرگت شریک شوم، ای خداوند و در تو زندگی کنم. هرگز نمیرم. »

فصل دهم

شبیه شدن به مسیح

شعر گراهام که فصل گذشته را با آن به پایان رساندیم چنین پایان می یابد: " همانند تو در مرگت شریک شوم ای خداوندم و در تو زندگی کنم. هرگز نمیرم. " این واژه ها به نکته دیگری از این که چگونه رنج می تواند ما را به عیسی نزدیک تر کند اشاره می کند. رنج ها به ما کمک می کنند که مانند مسیح شویم.

چندیدن سال پیش تمامی عهد جدید را مطالعه کردم و به دنبال مثال هایی بودم که در آن عیسی به عنوان الگویی که باید از او پیروی کنیم به ما معرفی شده باشد. یک سری جملات کلی مانند اول قرنیتان ۱۱: ۱ « پس، از من سرمشق بگیرید، چنانکه من از مسیح سرمشق می گیرم. » را یافتم قسمت های کمی را نیز یافتم که می گوید ما نیز ببخشیم و صبور باشیم همانطور که او صبور است. (افسسیان ۴: ۳۲؛ کولسیان ۳: ۱۳)

خود عیسی از ما می خواهد که از مثال او در شستن پای شاگردانش الگو بگیریم. (یوحنا ۱۳: ۱۴) این یعنی خدمت به یکدیگر اگر چه در بسیاری از ارجاعات ما باید از مثال مسیح در رنج کشیدن پیروی کنیم. یکی از بهترین متون درباره پیروی از الگوی عیسی در عبرانیان ۱۲: ۱، ۲ آمده است. جایی که از ما خواسته شده :

« پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم و چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به‌خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است. » - عبرانیان ۱۲ : ۱،۲ -

ما معمولاً در این قسمت متوقف می‌شویم جایی که می‌گویید « کامل کننده ایمان ما » و فراموش می‌کنیم که از ما خواسته شده مانند عیسی رنج بکشیم. این جمله ادامه می‌یابد و چنین می‌گوید :

« ... که به‌خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است. » - عبرانیان ۱۲ : ۲ -

اکنون اگر چه می‌دانیم که عیسی از مردگان با پیروزی عظیمی برخاسته اما باز هم برای ما پیروی از او تا به مرگ راحت نیست. الهیات کامیابی امروزه مردم را به خود مشغول کرده و می‌شنویم که واعظان معروف تلویزیونی می‌گویند : " از آن جا که عیسی به جای ما ملعون شد ما از تأثیرات لعنت آزاد هستیم بنابراین نباید رنج بکشیم. " و افرادی که با ایمان رنج را بدون جنگ و جدال می‌پذیرند متهم به داشتن ایمانی اندک می‌شوند. در این جا است که پطرس چیزی برای گفتن دارد.

« پس چون مسیح در عرصه جسم رنج کشید، شما نیز به همین عزم مسلح شوید، زیرا آن کس را که در عرصه جسم رنج کشیده، دیگر با گناه کاری نیست. » - اول پطرس ۴ : ۱ -

زمانی که ما رنج می کشیم تفکرات مختلفی به سوی ما حمله و می شوند و به ما می گویند که این به خاطر آن اشتباهی است که در زندگی ما وجود داشته است. اما خداوند از ما می خواهد که خود را با فکر عیسی تجویز کنیم که در جسم خود رنج کشید. اگر او با رنج جسمی روبرو شد برای ما نیز چنین خواهیم بود تا ما نیز بتوانیم دیدگاهی همانند عیسی در مورد رنج ها داشته باشیم و با خیریت آن روبرو شویم خیریتی که در نهایت برای ما حاصل خواهد شد.

به جملات پولس در فیلیپیان ۳ : ۱۰ نگاه کردیم که او از ما می خواهد تا شریک رنج های او بگردیم. او این جمله را می شکافد و در ادامه چنین می گوید. « ... که با مرگش همشکل گردم ... » واژه " همشکل گشتن " در این جا واژه یونانی summorphizo است که به معنای شبیه و مانند چیز دیگری بودن در شکل یا سبک آن است. زمانی که با مسیح رنج می کشیم شبیه او می گردیم. این تفکر در متن آشنای رومیان دیده می شود.

« می دانیم در حق آنان که خدا را دوست می دارند و بر طبق اراده او فرا خوانده شده اند، همه چیزها با هم برای خیریت در کار است. زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد. » - رومیان ۸ : ۲۸ - ۲۹ -

نیکوئی که از تمامی تجربیات ما حاصل می شود این است که ما به آن چیزی تبدیل شویم که خداوند برای ما در نظر گرفته است. زمانی که می گوید ما را از پیش شناخته یعنی اراده او این است که ما را به شباهت پسر

خود درآورد. پولس ادامه می دهد و می گوید: " زمانی که این اتفاق بیافتد عیسی تبدیل به نخست زاده ما می شود. " (رومیان ۸ : ۲۹ - قسمت دوم) اما آیا او همیشه نخست زاده از میان برادران بسیار نیست؟ او برادر ارشد ماست اما اگر ما همانند او رفتار نکنیم برای ما این طور نخواهد بود. در آن زمان چون ما آن چیزی که باید باشیم نیستیم این به معنای آن است که آرامشی نخواهیم داشت و به طور کامل آن چه معنای برادر بودن با مسیح است را تجربه نمی کنیم. اما زمانی که شبیه او می گردیم او واقعاً برادر ارشد ما می شود و ما تبدیل به آن چیزی می شویم که برایش ساخته شده ایم. این بدان معنی است که ما شالوم او را تجربه می کنیم. کاملیت او را. چیزی که خداوند زمانی که ما را خلق می کرد برای ما در نظر داشت.

استیفان به خوبی آن چه معنی شبیه شدن به عیسی در رنج ها بود را برای ما در زمان مرگش به تصویر می کشد. دشمنان او شوریدند و دندان هایشان را به هم فشردند. (اعمال ۷ : ۵۴) اما در این زمان استیفان به قویترین شکل ممکن شریک شدن در رنج های مسیح را تجربه می کرد. « اما استیفان پر از روح القدس به آسمان چشم دوخته، جلال خدا را دید و عیسی را که بر دست راست خدا ایستاده بود. » (آیه ۵۵)

دشمنان او به کار خود ادامه دادند و شروع به سنگسار کردن استیفان نمودند. سپس استیفان که شریک شدن در رنج های عیسی را از طریق نزدیک شدن به او تجربه می کرد شروع به انجام همان کاری کرد که عیسی در زمان مرگش انجام داد.

« چون استیفان را سنگسار می کردند، او دعا کرده، گفت:

«ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر »! سپس زانو زد و به آواز بلند

ندا در داد که «خداوند، این گناه را به پای ایشان مگذار.»

این را گفت و بخت. « - آیات ۵۹ ، ۶۰ -

مردم همان کاری را که با عیسی کردند را با استیفان نیز کردند. او نزدیک بودن به عیسی را در آن زمان تجربه می کرد و او نیز همان کاری را کرد که عیسی در زمان مرگش انجام داد.

در چین شخصی بنام چنگمن در سی سالگی بینایی خود را از دست می دهد و به چنگ نابینا معروف می گردد. اما لقب او به چینی Wu sup u wei te بود که به طور خلاصه بازگو کننده آن چیزی است که مردم درباره اش فکر می کردند. معنایش این بود : " کسی که هیچ نیکوئی در او یافت نمی شود. " همسایگان او بر این باور بودند که این مجازات الهی است که دامنگیر او شده زیرا او در گذشته زندگی شیرانه داشت.

او زن و دختر خود را از خانه بیرون کرده بود. قمار باز، دزد و زناکار بود. او شنید که افراد کور در یک بیمارستان خدمات مسیحی شفا می یابند. پس برای درمان به آن جا رفت. در آن جا نه تنها شفای فیزیکی خود را دریافت کرد بلکه چشمان روحش نیز باز شد و خبر خوش نجات را پذیرفت. چنگ نابینا می خواست که تعمیم بگیرد اما به او گفتند که میسیونری به روستای شان خواهد آمد و این کار را برایش انجام خواهد داد. آن میسیونر ۵ ماه بعد به روستای آن ها رفت و دید که به خاطر شهادت چنگ نابینا ۴۰۰ نفر مسیحی می خواهند در آن روستا تعمیم بگیرند. او به یک بیمارستان محلی رفت تا برای ارتقای دید و بینایی اش تحت عمل جراحی قرار بگیرد. اما پس از عمل کاملاً نابینا گشت.

چنگ نابینا پس از آن تبدیل به مبشری دروه گرد شد. او تقریباً عهد جدید و بسیاری از آیات عهد عتیق را حفظ بود تا شورش مشّت زن ها^{۴۶} در ابتدای قرن بیستم اتفاق افتاد.

در آن زمان بود که افراد مرتبط با او تحت حمله قرار می گرفتند. هزاران میسیونر در آن سال ها شهید شدند. در یک مکانی ۵۰ مسیحی دستگیر شدند و دستگیر کنندگان آن ها تصمیم گرفتند آن ها را بکشند اما آن ها اعتراف می کردند که پس از کشتن هر مسیحی ۱۰ مسیحی به جای آن ها ظاهر می شوند. برای همین تصمیم گرفتند که رهبر اصلی مسیحیان یعنی چنگ نابینا را بکشند. از زندانیان پرسیدند که کجا می توانند او را بیابند؟ اما هیچ کس نمی خواست که به او خیانت کند. یکی از این زندانیان موفق به فرار شد و چنگ را یافت و به او گفت آن ها می خواهند او را بکشند.

چنگ به یک باره نزد مشّت زن ها رفت و آن ها دستور دادند که خدای نبرد آن ها را در معبدی بپرستد. اما او این کار را نکرد. او را در ارا به ای گذاشته و به سوی قبرستان از میانه شهر عبور دادند. چنگ زمانی که از شهر عبور می کرد سرودی می خواند. " ... عیسی مرا دوست دارد. او که برایم جان داد. درهای آسمان گشوده شده اند او گناهانم را می شوید. بگذارید فرزند کوچک او وارد شود. عیسی مرا دوست دارد. او با من خواهد ماند. در کنار من در تمامی راه اگر حتی در زمان مرگ او را دوست داشته باشم او مرا بالا به خانه خواهد برد. "

چنگ بالاخره بوسیله شمشیر گردن زده شد. آخرین واژه های او این بود. " پدر آسمانی روح مرا بپذیر! " آیا می توانید ببینید چگونه رنج باعث شده بود که او به شباهت عیسی در آید؟ زمانی که او دید دیگران در مشکل هستند صورت خود را بر نگرداند و مانند یک مزدور در مکانی امن قایم نشد. او جان خود را برای گوسفندانش داد. مانند یک شبان نیکو. (یوحنا ۱۰ : ۱۱ - ۱۵) زمانی که چنگ جان می داد آواز نزدیکی او به عیسی شنیده می شد. او می دانست که عیسی در آسمان به او خوش آمد خواهد گفت. آخرین واژه هایی که او بر زبان آورد بسیار همانند آخرین واژه های است که عیسی قبل از مرگش بر زبان آورد.

فصل یازدهم

انگیزه های خالص شده

بسیاری از خادمین خداوند سعی می کنند با انگیزه های خالص به او خدمت کنند تا هر کاری که می کنند برای جلال خداوند باشد. اما بسیار سخت است بدانیم که تشخیص دهیم چه زمانی انگیزه های ما خالص هستند و چه زمانی نا خالص. ما باید در هر کاری که برای خداوند انجام می دهیم بهترین باشیم. اما چرا می خواهیم این کار را انجام دهیم؟ آیا تنها به خاطر این است که می خواهیم خداوند جلال یابد و یا رگه هایی از خود خواهی جاه طلبانه در ما وجود دارد که می خواهیم بهتر از دیگران باشیم، یعنی انگیزه ای که از دیدگاه کتاب مقدس اصلاً ارزشمند نیست!

از آن جایی که برای ما سخت است که کاملاً و فقط به خاطر جلال خداوند همه کارها را انجام دهیم خداوند اغلب اجازه می دهد که ما تأدیب شویم تا این تأدیب به ما کمک کند انگیزه های مان خالص شود. در عبرانیان ۱۲ : ۳ - ۱۱ به تفصیل در این باره بحث می شود که چگونه خداوند آن هایی که دوست شان دارد را تأدیب می کند تا در فیض او رشد کنند. یعقوب نیز در این باره تعلیم می دهد و می گوید :

« برادران من، ایمان شما به عیسی مسیح، خداوند پرجلالان،

با تبعیض همراه نباشد. اگر کسی با انگشتی زرین و

جامه فاخر به مجلس شما درآید و فقیری نیز با جامه ژنده وارد شود،

و شما به آن که جامه فاخر در بر دارد توجه خاص نشان

دهید و به او بگوئید: در این

جای نیکو بنشین، اما فقیر را بگوئید: همان جا بایست!

و یا اینجا پیش پاهای من بر زمین بنشین،» - یعقوب ۱: ۲، ۳ -

سختی ها آزمایش ایمان ما هستند. تمثیلی که از این آزمایش وجود دارد از عمل آزمودن فلزات در آتش گرفته شده که این عمل باعث می شود ناخالصی های آن ها زدوده شوند. این فرایند همچنین باعث می شود که بدانییم چه ناخالصی هایی در آن فلز وجود دارد.

اخیراً در کنفرانسی بین المللی پیغامی متشکل از دو قسمت را تعلیم دادم. میزبان برای سخنرانی اولم کمی درباره زمانی که باید به من اختصاص می داد دچار مشکل شده بود. در طول موعظه متوجه شدم که باید به سرعت سخنانم را به پایان برسانم پس به طور احمقانه ای بسیار تند صحبت کردم. زبان مادری بسیاری از حضار انگلیسی نبود و آن ها سخت می توانستند بفهمند که من چه می گویم. احساس بدی داشتم که باعث شد احساس آزادی خود را در زمان سخنرانی از دست بدهم. بعد از موعظه متوجه شدم که پیغامم به خوبی درک نشده است.

برخی از دوستان من که در آن جا بودند نگران شدند زیرا من کار خود را خوبی انجام ندادم. آن ها به من در مورد اینکه که سخنرانی بعدی خود را چگونه انجام دهم توصیه هایی کردند. بسیار داغون و آشفته به اتاقم رفتم. هیچ چیزی مرا بیشتر از این نمی ترساند که خدمتی انجام بدهم و ببینیم که مسح روح القدس با من نیست و من هم آزادی عمل نداشته باشم. به وضوح می توانستم احساس کنم که در آن روز عصر این دو مورد در خدمت من دیده شد. پیغامی به همسرم فرستادم و از او خواستم که به من زنگ بزند.

به او گفتم چه اتفاقی افتاده و از او خواستم که به دوستانم اطلاع دهد تا برای جلسه بعدی من که قرار بود روز بعد باشد، دعا کنند.

از او خواستم که پشت تلفن برای من دعا کند. آن شب به سختی تلاش کردم تا پیغام دومم را کوتاه تر کنم تا احتیاج نباشد که عجولانه عمل کنم. سخن رانی صبح روز بعد بسیار خوب پیش رفت. دوستانی که نزد من آمده بودند و شب قبل مرا نصیحت می کردند حال شادی خود را از اینکه خداوند توانسته بود از آن سخنرانی استفاده کند ابراز می کردند.

وقتی که به این موضوع می اندیشیدم سعی کردم منطق اتفاقی که افتاده بود را بفهمم. متوجه شدم که در چند روز اول کنفرانس بسیاری از افراد نزد من آمده بودند و به من گفته بودند چقدر از کتاب ها و سخنرانی هایی که در کنفرانس های مختلف ارائه داده ام خوششان آمده و آن را تحسین می کردند. متوجه شدم که غرور مرا در هم پیچیده بود. می خواستم که سخنرانی هایم در این کنفرانس منحصر به فرد باشد. اما انگیزه ام از جلال مسیح تغییر کرده و بر این موضوع متمرکز شده بود که مردم توانایی های مرا به عنوان یک واعظ و معلم کتاب مقدس ببینند.

چنین انگیزه ای باعث شده بود که خدمت خود را با توانایی های خود انجام دهم. زیرا خداوند جلال خود را با هیچ کس دیگری تقسیم نمی کند. اگر چنین نحوه تفکری در من رشد کند خدمت من باعث خشنودی خداوند نخواهد شد و مسح او مرا ترک خواهد کرد. خداوند با لطف خود اجازه داده بود که من سخنرانی اول خود را خراب کنم تا بتواند انگیزه های مرا خالص کند. از خداوند به خاطر تنبیهش تشکر کردم و در ذهن خود بر گونه ام سلی زدم و گفتم خداوند شکر به این چیز احتیاج داشت. از او خواستم که

مرا کمک کند تا ناخالصی انگیزه هایم را پاک کرده و در هر آنچه می کنم تنها در پی جلال او باشم.

بسیار غم انگیز است که بگویم بسیاری از مشکلاتی که در زندگی مسیحیان تجربه می شود به خاطر آن است که آن ها بر اساس انگیزه های ناخالص خود عمل می کنند. وقتی یک مسیحی احساساتش آسیب می بیند آرام نمی شود تا اینکه بداند بی گناه بودنش توجیه و آنانی که به او آسیب زده اند تقصیرشان آشکار شده است. گاهی ناراضایتی ها از آن جا نشأت می گیرد که برخی به خاطر جایگاه و منصبی در کلیسا جاه طلبی می کنند. روش رای گیری که برای انتخاب اشخاص برای مناسب مختلف در کلیسا در برخی از جاهای دنیا انجام می شود شگفت انگیز است. حتی به برخی از افراد رشوه داده می شود تا به کاندیدای مورد نظر رای دهند. روش های مخفیانه ای استفاده می شود تا یکی از کاندید ها آرای بیشتری کسب کند. داستان های رسوا کننده ای درباره کاندید های مخالف در بین مردم پخش می شود. برخی از افراد در زمان جدال های خود برای اینکه حرفه ای تر عمل کنند به دادگاه می روند و برای آن ها مهم نیست که جدال بین دو مسیحی در دنیا چگونه نام مسیح را بی حرمت می سازد. از تفکر در باره این که در روز داوری چه اتفاقی برای آن افراد می افتد به خود می لرزم.

آلبرت اُزبورن^{۴۷} یکی از آهنگ سازان معروف بود. زمانی که در لندن افسری جوان بود در منطقه ای که او خدمت می کرد بیداری وسیعی دیده می شد. پس از این بیداری افسری نزد او آمد و گفت که شنیده رهبران دیگر نقشه کشیده اند که منطقه او را در بین خود شان تقسیم کنند. او

اُزبورن را تشویق کرد که اجازه ندهد چنین اتفاقی بیافتد. او گفت که خداوند منطقه او را برکت داده و چنین تقسیمی مانع از انجام کار خداوند خواهد شد. افسر به او گفت فکر می‌کنم که باید با این چیز بجنگی. اُزبورن پاسخ داد: "اوه! نه من می‌خواهم اراده خداوند را انجام دهم و به افسران ارشد خود احترام بگذارم من این کار را نمی‌کنم"

با این حال اُزبورن درباره این مسئله با رهبران دیگر سخن گفت. بعداً او چنین گفت که دلیل اصلی بحث‌های او این بود که احساس می‌کرد در آن زمان دیگر از احترام کمتری برخوردار گشته بود. او می‌گفت: "من ناخواسته وارد نبردی شدم نه به خاطر ملکوت خدا بلکه به خاطر جایگاهم در ملکوت و روح القدس محزون گشت." او اضافه می‌کند زمانی که روح القدس محزون می‌شود ما را ترک می‌کند و او ادامه می‌دهد که در قسمت‌های مختلفی خدمت می‌کرد اما فاصله‌ای بین او و خداوند وجود داشت. حیات و سرزندگی از زندگی او رخت بسته بود و او احساس می‌کرد از درون خالی است. پس از مدتی اُزبورن با ماشینش نصادف کرد و به مدتی طولانی طول کشید تا بهبود یابد. در همان زمان خداوند کار خود را در او آغاز کرد.

روزی او شنید که در اتاق کناری در بیمارستان سرودی خوانده می‌شود. او می‌گوید: "شنیدم که درباره جلال خداوند شعری می‌خوانند قلبم از آتش اشتیاق آن نوع صمیمیت با خداوند شعله ور شد. به شدت گریه کردم و توبه نمودم. خداوند مرا بخشید و روح القدس آمده و باری دیگر قلبم را لبریز نمود و آن را تازه کرد." خدا را شکر می‌کنم که اُزبورن زندگی خود را در

همین روح شیرین به پایان رساند او تا به امروز هم به عنوان نویسنده سرود
های روحانی بسیار محبوب است.

فصل دوازدهم

شرمندگی و احترام

یکی از سخت ترین جنبه های رنج مسیحیان تحمل شرمندگی است. چند روزی است در دعای صبحگاهییم کتاب ایوب را مطالعه می کنم. وقتی که افاضات ۴ دوست او را می شنوم و سعی می کنم خود را جای ایوب بگذارم با خود می اندیشم که شرمندگی و خجالتی که ایوب متحمل شد غیر قابل تحمل است. اگر افراد بهایی که ما می دهیم را ببینند، تحسین کنند و ما را به خاطر تعهدمان تشویق کنند آن زمان این بها اندکی قابل تحمل تر می شود. اما بسیاری سخت است که آن ها فکر کنند به خاطر اشتباهات خود رنج می کشیم یا اینکه داریم به خاطر کار اشتباه مان مجازات می شویم. کتاب عبرانیان به ما می گوید که عیسی الگوی ما در رنج کشیدن به خاطر شرم و خجالت است.

« به همین سان، عیسی نیز بیرون دروازه شهر رنج کشید
تا با خون خود، قوم را تقدیس کند. پس بیایید در حالی که
همان ننگ را که او متحمل شد، بر خود حمل می کنیم،
نزد او بیرون از اردوگاه برویم. » - عبرانیان ۱۳ : ۱۲ ، ۱۳ -

هرگز نباید فراموش کنیم که مسیح از ابزاری برای نجات ما استفاده کرد نماد شرمندگی بود بنابراین آنانی که می خواهند مسیح را خدمت کنند بی قید و شرط با شرمندگی روبرو خواهند شد. از خوانندگان رساله به عبرانیان دعوت می شود که به همراه مسیح بیرون از اردوگاه بروند. همان

طور که یهودیان عیسی را ترک کردند و او را بیرون انداختند این مسیحیان نیز با طرد شدگی از طرف قوم خودشان روبرو خواهند شد. این همان چیزی است که بسیاری از مسیحیان با آن روبرو هستند. ما مسیحیان سریلانکا عاشق ملت خود هستیم. برگزیده ایم تا در وطن خود باقی بمانیم و خود را تسلیم پیشنهادهاتی که برای زندگی در خارج از کشور به ما می شود نکنیم، حتی با وجود مشکلات عظیمی که در کشور ما برای مان وجود دارد.

زمانی که کشور ما در مسابقه کریکت برنده می شود مانند هر سریلانکائی دیگر ما نیز هیجان زده می شویم. با این حال به ما این تهمت زده می شود که ما ابزارهای قدرت های خارجی هستیم که سعی می کنیم ملت خود را تصاحب کنیم. (از طریق قدرت های اقتصادی و نظامی) درست همانند کاری که این ملت های مسیحی در گذشته انجام داده اند. ما عاشق وطن خود هستیم و مشتاقیم تا به خاطر ایجاد رفاه و آسایش رنج بکشیم اما ما را خائن به ملت معرفی می کنند و این برای مان بسیار دردناک است.

دائماً از این حقیقت شگفت زده می شوم که چگونه بزرگترین قهرمان در تاریخ کلیسا یعنی پولس در دادگاهی رومی در تنهایی محاکمه می شود. هیچ کس از اعضای کلیسای روم آن جا حضور ندارند که از او دفاع کنند. من فکر می کنم دوم تیموتائوس ۴ : ۱۶ یکی از غم انگیزترین آیات در کل کتاب مقدس است.

« در نخستین دفاع من، هیچ کس به پشتیبانی از من برخاست،

بلکه همه مرا وانهادند. مباد که این به

حسابشان گذاشته شود. » - دوم تیموتائوس ۴ : ۱۶ -

اما امروز بیست قرن بعد شرمندگی و خجالت متعلق به پولس نیست بلکه متوجه آنانی است که او را ترک کردند. در مورد عیسی چنین گفته می شود: «چشمان خود را بر قهرمان و مظهر کامل ایمان یعنی عیسی بدوزیم که به خاطر آن خوشی که پیش رو داشت، صلیب را تحمل کرد و ننگ آن را ناچیز شمرد و اکنون بر جانب راست تخت خدا نشسته است.»

او ننگ را ناچیز شمرد زیرا او می دانست در انتها شادی پیش رویش است. فعل ناچیز شمردن یا استهزا کردن افعال قوی هستند. او شرم را به سختی متحمل نشد. او از آن به دیده تحقیر نگاه کرد زیرا او از پایان پر جلال مطمئن بود. ما نیز می توانیم زمانی که به خاطر وفاداری مان به مسیح متحمل ننگ و شرم می شویم همین کار را انجام دهیم. در یوحنا باب ۱۲ عیسی درباره این که چگونه از طریق مرگش جلال خواهد یافت سخن می گوید و سپس پیروانش را تشویق می کند تا مانند دانه ای گندم آماده مردن و دفن شدن باشند تا بتوانند ثمر بیاورند. (یوحنا ۱۲: ۲۳ - ۲۵) سپس او درباره مشارکتی که می توانیم با او در رنج ها داشته باشیم سخن می گوید. (یوحنا ۱۲: ۲۶) «آن که بخواهد مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند؛ و جایی که من باشم، خادم من نیز خواهد بود. کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرافراز خواهد کرد.»

و سپس او تشریح می کند که چقدر خدمت کردن به خداوند امری محترم است. قسمت دوم آیه ۲۶ چنین می گوید: «کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرافراز خواهد کرد.»

احترام برای آن شخص زمانی که خداوند صلاح بداند برای او خواهد آمد. گاهی این احترام در دوران زندگی من به ما بازگردانده می شود همان

طور که در زندگی ایوب اتفاق افتاد اما می توانیم مطمئن باشیم که برای آنانی که به خداوند وفادار بمانند در روز داوری پاداش احترام وجود دارد. فاکتور مهمی که به ما کمک می کند تا شرمندگی و خجالت را متحمل شویم دور نمای احترامی است که در روز داوری دریافت می کنیم. در واقع آموزه داوری مبحثی است که به ما کمک می کند تا زمانی که به عیسی در این دنیای سقوط کرده خدمت می کنیم از تلخی دوری نماییم. وقتی که می بینیم شیران و اشخاصی که شایسته هیچ احترامی نیستند در این زندگی موفق می شوند در حالی که ما به خواندگی خود وفادار بوده ایم در شکستهای خود تحقیر می شویم حس حقارت تمام وجودمان را فرا می گیرد.

درون هر یک از ما حسی از عدالت وجود دارد که به ما می گوید نیکوئی پاداش داده خواهد شد و شرارات مجازات. زمانی که عکس این مطلب را می بینیم درست است که خشمگین شویم ولی ما نباید لزوماً تسلیم این تلخی شویم چون تلخی شادی مان را از بین می برد و خدمت مان را بی ثمر می گرداند. در سفرهای متعددی که داشتم شاهد آن بودم که بسیاری از خادمین خداوند به علت ناعدالتی و حس قربانی شدن عصبانی می شوند و دائماً با این حس خود در کشمکش قرار می گیرند. این موضوع باعث می شود که آن ها از لحاظ روحانی از کار افتاده گردند. آن ها باید به یاد داشته باشند که فصل آخر زندگی شان هنوز نوشته نشده است.

میسوئوری که سال ها خداوند را وفادارانه خدمت کرده بود تصادفاً با کشتی به آمریکا باز می گشت که رئیس جمهور آمریکا نیز بعد از چند روز مسافرت به آفریقا در آن بود. استقبال گرمی از رئیس جمهور شد اما هیچ

کس به استقبال آن میسیونر نیامد. او از این نکته بسیار غمگین شد و به خدا اعتراض کرد و گفت زمانی که رئیس جمهور پس از مدت زمان کوتاهی به خانه بر می گردد چنین جماعت انبوهی از او استقبال می کنند ولی وقتی من که بعد از سال ها دوری از خانه به آن جا باز می گردم حتی یک نفر هم برای استقبال من نیامده است. سپس او احساس کرد که خداوند به او می گوید: "اما تو هنوز به خانه نیامده ای!"

دوم قرن‌تیان در واقع لیست بلند بالایی از رنج هایی پولس را شامل می شود که او آن ها را ارائه می کند. آیات ۸ - ۱۶ نشان دهنده این است که آنچه او با آن روبرو بود رنجی بسیار سخت و توان فرسا بود. اما در مقایسه با جلالی که انتظار ما را می کشد حتی چنین رنج شدیدی تنها می تواند به عنوان یک ناراحتی سطحی و زودگذر تعریف شود.

امی کار مایکل^{۴۸} (۱۸۶۷ - ۱۹۵۱) یکی از بزرگترین قهرمانان در خدمت میسیونری در قرن اخیر است. او شمار بسیاری از کودکان هندوستان را نجات داد، آنانی که توسط والدین شان فروخته می شدند تا در معبد ها زندگی فلاکت باری داشته باشند. او به آن ها خانه هایی مهیا می کرد تا بتوانند در آرامش رشد کنند. یک بار او چنین گفت: "ما تمام ابدیت را برای جشن گرفتن پیروزی های مان وقت داریم اما تنها چند ساعت پیش از طلوع آفتاب زمان داریم تا این پیروزی ها را بدست بیاوریم."

بنابراین تفکر درباره احترامی که در آینده نصیب ما می شود به دو روش به ما کمک می کند: اول اینکه ما دیگر دلیلنداریم که به خاطر کامیابی

شریران تلخ شویم و دوم انگیزه بیشتری می یابیم تا بهای خدمات خود را بپردازیم. اگر ما به مسیحیان درباره بهشت و جهنم و روز داوری تعلیم ندهیم نباید تعجب کنیم اگر ببینیم ایمانداران دور ما نیست که آماده پرداخت بها برای مسیح باشد. بوسیله پول و برنامه ریزی خوب می توانیم برنامه های بزرگ و تأثیر گذاری ایجاد کنیم اما نمی توانیم ارتشی آماده کنیم که به خداوند خدمت کند و بهای سنگینش را پرداخت کند و محصولی ماندگار و واقعی درو کند.

فصل سیزدهم

اتحاد با مسیح

قهرمانان کمی در بین میسیونرها وجود دارند که به اندازه دکتر دیوید لیونگستون^{۴۹} (۱۸۱۳ - ۱۸۷۳) رنج کشیده باشند. گفته می شود که او حتی در سختترین دوره که تفکری ضد غربی در آفریقا رواج داشت در آن جا ماند و خدمت خود را انجام داد. مردم همیشه در باره او به خوبی سخن می گفتند. او مکتشفی بود که باعث شد درهای آفریقا به سوی بیرون باز شود و او از این کار خود دو هدف داشت : اول باز کردن درها به سوی میسیونرها تا آن ها بتوانند خبر خوش نجات را به مردم آن جا برسانند و دوم باز کردن درهای آفریقا به سوی بازرگانی قانونی تا به این وسیله به تجارت بردگان پایان دهد.

گزارش های اون نقش به سزائی در لغو برده داری در دنیا غرب ایفا نمود. ماری دست او را نیش زد و باعث فلج شدن او گشت. همسرش در همان جایی که خدمت می کرد فوت نمود. او در اکثر مسافرت های خود تنها بود. تنها خانه ای که توانسته بود بنا کند در آتش سوخت و کل بدنش به خاطر اسهال خونی و تب رنجور و ناتوان گشته بود. یک بار شخصی به او گفت که تو چیزهای بسیاری را به خاطر انجیل از دست داده ای و او پاسخ داد: " از دست دادن ؟ وقتی بیرون از اراده او زندگی کنی داری چیزهایی از

دست می دهی ! " از او پرسیدند که چه چیزی به او کمک می کند که با وجود سختی های بسیار به کار خود ادامه دهد؟ او پاسخ داد : " که آن چه همیشه در دوران های سخت حتی زمانی که به سختی بیمار بود در گوشش طنین انداز بود کلمات عیسی بود که می گوید :

« و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده‌ام،

به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان

این عصر با شما هستم. » - متی ۲۸ : ۲۰ -

او چنین می گوید : " بدون عیسی حتی یک قدم هم بر نمی دارم. اما با او به هر جایی می روم. " در چند فصل قبلی به این نکته اشاره کردیم که رنج ها ما را به مسیح نزدیک تر می کنند زیرا مسیح است که به ما این شجاعت را می دهد تا در میانه تمامی رنج ها به راه خود ادامه دهیم. خداوند ما گفته است هرگز تو را ترک نمی کنم و هرگز تو را رها نمی کنم.

جان کریستوستوم^{۵۰} (۳۴۴ - ۴۰۷) احتمالاً بزرگترین واعظ کلیسا در چند قرن نخست به شمار می آید. کریستوستوم لقبی بود که کلیسا به او داده بود و به معنای حنجره طلائی بود. کریستوستوم واعظی نترس بود که از بیان انتقاد نسبت به امپراطوری که در همان شهر یعنی قسطنطنیه زندگی می کرد نمی هراسید. او خدمات بسیاری برای از بین بردن فقر انجام داد. حتی برخی از گنجینه های کلیسا را برای غذا دادن به فقیران فروخت. احتمالاً افراد بسیاری بودند که با او مخالفت می کردند. امپراطور یک بار گفت که او کریستوستوم را به خاطر موعظه هایش به زندان خواهد افکند. او به امپراطور پاسخ داد خداوند هم با او به زندان خواهد رفت و سپس امپراطور

^{۵۰} - John Chrysostom

گفت که همه دارایی اش را از او خواهد گرفت. کریستوسوم به او پاسخ داد هیچ راهی وجود ندارد که تو بتوانی تمام آنچه دارم را از من بگیری گنج های من در آسمان است و دست تو به آن جا نمی رسد. سپس امپراطور گفت من تو را به دورترین گوشه این پادشاهی می فرستم (بعداً او کریستوسوم را به جزیره ای دور افتاده تبعید نمود.) کریستوسوم جواب داد که دور افتاده ترین نقطه در این دنیا هم بخشی از پادشاهی نجات دهنده و خداوند اوست و خداوند در آن جا نیز با او همراه خواهد بود.

حضور مسیح در زمانی که با تلخی ریا، شرارت و جفا روبرو می شویم یکی از چیز هایی است که مانع از تلخی درونی ما می گردد. نگاه کردن به عیسی باعث شادابی ما می شود. زیرا که ما محبتی را می بینیم که بزرگتر از همه نفرت های دنیا است. داود در مزمور ۲۷ زمانی که از تجربیات واقعاً سختی عبور می کرد چنین می گوید. او حتی در باره والدینش که او را ترک کرده اند سخن می گوید: راه حل اولی که او برای حل مشکلش می یابد بسیار روشنگرایانه است.

« یک چیز از خداوند خواسته‌ام،

و در پی آن خواهم بود:

که همه روزهای زندگی‌ام

در خانه خداوند ساکن باشم،

تا بر زیبایی خداوند چشم بدوزم

و در معبدش، پاسخم را بجویم.»

او می خواهد که در حضور خداوند منتظر بماند و به زیبایی خداوند خیره شود. این خیره شدن ما را از آسیب هایی که در زندگی چشیده ایم آزاد

می کند و ما را احیا کرده و قلب مان را سرشار از جلال و محبت خداوند می گرداند. گراهام این تفکر را در یکی از سرودهای خود چنین تشریح می کند:

« آه خداوند مهربانی تو تمامی تلخی هایم را زوب می کند.

ای خداوند محبت تو را دریافته ام. ای خداوند

محبت توست که تمامی زشتی های مرا تخییر می دهد.

ای خداوند محبت تو را دریافته می کنم.

در بند گردان این سرود دو بار این واژه تکرار می شود. " ای خداوند محبت تو را دریافت می کنم ... " این تکرار حس بودن در حضور خداوند را به ما می دهد. حضوری که در آن با میزان زیادی از توجه و محبت خداوند لبریز می شویم.

جمله ای شنیده ام که می گوید ما باید نیم نگاهی به مشکلات خود انداخته ولی بر عیسی خیره باشیم. باید بگوییم که معمولاً من در چنین زمانی کاری بیشتر از یک نیم نگاه به مشکلم می اندازم. آیاتی در کتاب مقدس وجود دارند که به ما می گویند حتی بزرگترین افراد در کتاب مقدس نیز برای پذیرش رنجی که با آن روبرو می شدند برای مدتی با آن کلنجار می رفتند تا زمانی که سوگواری آن ها کامل می شد و سپس نور تسلی خداوند چشمان شان را پاک می کرد تا آن ها بتوانند بر عیسی خیره شوند. این خیره شدن باعث احیای ما از درون شده و تلخی های ما را از بین می برد و جای آن را شادی و درک این حقیقت که خداوند ما را بسیار دوست دارد می گیرد.

کُری و بتسی^{۵۱} دو خواهری بودند که سال های بسیاری از زندگی خود را در زندان و سپس در اردوگاه کار اجباری سپری کردند. زیرا آن ها اصالتاً یهودی بودند. مادر آن ها فوت کرده بود و پدرشان نیز در زندان جان خود را از دست داده بود. برادر شان پس از تحمل سال های بسیاری از زندان آزاد شده بود. آن دو خواهر رنج بسیاری در اردوگاه کار اجباری کشیدند تا حدی که بتسی نهایتاً آن جا فوت می کند. خواهرش پس از آزادی از اردوگاه تبدیل به مبشر و نویسنده ای قدرتمند می گردد.

او می گوید : زمانی که آن ها وسوسه می شدند که تلخ شوند به یکدیگر می گفتند خدا را برای رومیان ۵ : ۵ شکر می کنیم که می گوید :

« و این امید به سرافکندگی ما نمی انجامد، زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل های ما ریخته شده است. » - رومیان ۵ : ۵ -

زمانی که آن ها با شرارت انسان های دیگر روبرو می شدند به خود یادآوری می کردند که محبت خداوند بزرگتر از شرارت این دنیا است. در اردوگاه کار اجباری بتسی بیمار و ضعیف شده بود آنقدر که در زمان سرفه خون بالا می آورد. او هرگز از بیماری خود شفا نیافت. در آن زمان آن ها می بایست بسیاری از ساعات روز خود را صرف تمیز کردن اردوگاه می کردند. یک بار او بسیار رنجور گشته بود و نمی توانست کار کند با خشم یکی از محافظین روبرو می شود. یکی از محافظان دید که او کار نمی کند و از او دلیلش را پرسید. پاسخی را که از بتسی شنید گستاخانه دید بنابراین با خشم و شلاق به او حمله کرد. پوست بدن بتسی از ضربات شلاق شکافت و خونس به بیرون می جهید. وقتی خواهرش این صحنه را دید بیل خود را

^{۵۱} - Corrie - Betsie

برداشت و به سمت آن محافظ رفت تا او را بزند. بتسی زمانی که خواهرش را دید فریاد زد: " نگاه نکن کُری! تنها به عیسی نگاه کن. " تصویر نجات دهنده ما چه شیرین است. او چنان ما را محبت نمود که جانش را برای ما داد و این باعث می شود که نیش هر گونه عمل نامهربانانه علیه ما محو شود. اتحاد با عیسی نه تنها در میان سیلی خوردن ها به ما قوت می بخشد بلکه کمک می کند که محبت او را تلخی هایمان را بین ببرد.

بخش سوم رنجهای ما به کلیسا کمک می کند

« اکنون از رنجهایی که به خاطر شما کشیدم شکرمانم
و هر کاستی رنجهای مسیح را در بدن خود جبران
می کنم، به خاطر بدن او که کلیست. »

- کولیان ۱: ۲۴ -

فصل چهاردهم

رنج و رشد کلیسا

در مورد کاربرد های رنج و شادی که در کولسیان ۱ : ۲۴ آمده کاوش نمودیم و دیدیم که در این آیات وجود رنج و شادی تصدیق می شود. اول دیدیم که رنج و شادی هر دو جنبه های ضروری مسیحیت هستند و دوم اینکه ما در رنج ها شاد هستیم زیرا باعث می شود که به مسیح نزدیک شویم و این نزدیک شدن از طریق تجربه رنج های مسیح اتفاق می افتد. دلیل دیگری که برای وجود شادی در رنج ها مهم است در همین آیه دیده می شود. پولس می گوید که به خاطر رنج هایش شاد است زیرا این رنج ها به خاطر بدن مسیح یعنی کلیسا است. ما شاد هستیم زیرا رنج های ما باعث منفعت کلیسا می شود.

^{۵۲} معلم من روبرت کلمن همواره می گوید که یکی از چیز هایی که در مطالعات رشد کلیسا در عصر مدرن به طور بارزی حذف شده بخش کلیدی رنج است که در رشد کلیسا تأثیر بسزائی دارد. مدارکی که بر اساس آیات کتاب مقدس و تاریخ کلیسا وجود دارد نشان می دهد که قبل از هر رشد چشمگیری در کلیسا رهبران رنج کشیده ای در کلیسا ظهور می کنند. این اصل به خوبی در آنچه پولس در دوم قرنتیان ۴ : ۸ - ۱۱ می گوید به تصویر کشیده شده است. او لیستی تأثیر گذار از رنج هایش را با ما در میان می گذارد.

« ما از هر سو در فشاریم، اما خُرد نشده‌ایم؛ متحیریم، اما
 نومید نیستیم؛ آزار می‌بینیم، اما وانهاده نشده‌ایم؛ بر
 زمین افکنده شده‌ایم، اما از پا در نیامده‌ایم. همواره مرگ عیسی را
 در بدن خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی نیز در بدن ما ظاهر
 شود. زیرا ما که زنده‌ایم، همواره به‌خاطر عیسی به مرگ
 سپرده می‌شویم تا حیات او در بدن فانی ما
 آشکار گردد. " - دوم قرنتیان ۴: ۸ - ۱۱ -

سپس می‌گوید: « پس مرگ در ما عمل می‌کند، اما حیات در شما. »
 از طریق تجربه مرگ رهبر اعضا حیات را تجربه می‌کنند. امروزه مسیحیان
 در بسیاری از کشورها برکت بودن در کلیساها با تعداد زیادی از اعضا را
 دارند. اما اغلب فراموش می‌کنند که اولین شاهدان مسیح که انجیل را به
 مردم خود موعظه کردند می‌بایست بهای بسیاری را قبل از رشد کلیسا
 پرداخت می‌کردند. در این باره داستان مورد علاقه من دربارهٔ میسیونرهای
 متدیستی است که دو قرن پیش به سریلانکا آمدند. تیم میسیونرها توسط
 رهبری مصمم^{۵۳} که مردی پا به سن گذاشته شده بود هدایت می‌شد. تا آن
 زمان او به مبشرین متدیست کمک کرده بود تا در شمال آمریکا باعث
 گسترش کار خداوند شوند و با فرانسیس آزبری همکار بود.

بعد از آن خدماتی را در غرب بین سرخ پوستان و در آفریقا آغاز نمود. او
 مدیر بخش میسیونری کلیسای متدیست در بریتانیا بود و در اواسط دهه
 ششم از زندگیش زمانی که اعلام شد می‌خواهد به سیلان (نامی که قدرت
 های غربی سریلانکا را با آن می‌خواندند) بیاید مردم او را متهم کردند که

می خواهد ملکوت شخصی خود را بنا کند چون پیر شده و ذهنش از کار افتاده است. او کنفرانس سالانه خود را با مبحث شروع خدمات در سریلانکا برگزار نمود اما رویای او توسط بسیاری از رهبران رد شد. اما او پافشاری کرد و بعد از چندین کنفرانس توانست چند مرد جوان و بی تجربه را به همراه همسران شان بیابد تا او را در این خدمت همراهی کنند. او تمامی سرمایه خود را در این راه صرف کرد. نهایتاً اعضای کنفرانس با خواسته او موافقت کردند. یک روز پس از آن که کشتی آن ها وارد اقیانوس هند شد جسم بی جان او در کابینش یافت شد. تمامی پول این خدمات به نام او بود. تیم آن ها نه دیگر رهبری داشت و نه پولی. یکی از اعضای گروه آن ها به نام بنجامین کلاف^{۵۴} گفت: "حالا دیگر موضوع فقط اعتماد است."

کمی بعد همسر یکی از اعضای گروه آن ها به نام ویلیام^{۵۵} نیز در مسیر فوت کرد. ۵ میسیونر بی تجربه در ساحل سریلانکا پیاده شدند و در ۴ قسمت مختلف کشور ساکن شدند. ویلیام به قسمت شرقی سریلانکا رفت. زمانی که به آن جا رسید از لحاظ جسمی سلامت کافی نداشت. آن منطقه تازه از خشکسالی و قحطی عبور کرده بود. با وجود بیماریش او شروع به آموختن زبان تامیلی کرد و خیلی سریع توانست بر آن زبان مسلط شود و انجیل را موعظه کند. او کلیسایی را آغاز کرد و مدارس را بنیان گذاری نمود. او تقریباً ۵ سال سالم بود و سه سال بعد مریض. او هشت سال پس از ورودش به آن کشور فوت کرد اما در آن جا ۸ مدرسه و کلیسایی با ۱۵۰ عضو پایه گذاری کرد.

Benjamin Clough – ۵۴

William Ault – ۵۵

یکی از مدارسی که او پایه گذاری کرد نامش باتیکالا سترال کالج است که امروزه هم یکی از قدیمی ترین مدارس بزرگ سریلانکا به شمار می آید. اخیراً مجسمه ای از او در باتیکالا در شرق سریلانکا بر پا شده است. امروزه اگر به خیابان های شرق سریلانکا بروید می بینید که آن خیابان ها به وسیله کلیساهای مختلف متدیست مزین شده اند. متدیست ها بزرگترین گروه پروتستان های آن جا هستند. او درست قبل از مرگش سرودی را می نویسد. قسمت هایی از این سرود چنین می گوید: " آسیا به روز طلوع خورشید درود می فرستد و سلطنت مسیحا در آن شاد است. او دستانش را به سوی خداوند دراز کرده است. "

در میان رنجی که به خاطر بیماری مرگ آموزش داشت او می توانست به چیزی فراتر بنگرد به روز ملاقات با خداوند. در ۵۲ سال اول شروع خدمات متدیست ها در سریلانکا ۱۷ مسیونر جان خود را از دست دادند. سن شش نفر از آن ها در زمان مرگ مشخص نیست. از میان ۱۱ نفر دیگر ۸ نفرشان در زمان مرگ زیر ۳۰ بودند مخصوصاً در کلیساهای نیجریه و کره جنوبی. کلیساهای این دو کشور در جهان امروز بسیار مشتعل و فعال هستند. صدها مسیونر از این دو کشور به جاهای مختلف مهاجرت کردند اما در چند سال اول خدمات مسیونری شان در آن جا مسیحیان تحت رنج های بسیاری قرار گرفتند و حتی شمار بسیاری شهید شدند.

آنچه در مورد واژه شهید و در زبان انگلیسی martyr وجود دارد این است که این واژه از واژه یونانی marturia به معنای شاهد بودن گرفته شده است. شاهد بودن یعنی رنج کشیدن. نویسنده نامه به عبرانیان با اشاره به قهرمانان ایمان در باب ۱۱ که به خاطر ایمان شان رنج بسیار کشیدند آن ها را به عنوان ابر شاهدان توصیف می کند. (۱ : ۱۲)

رنج ما ابزاری است برای شاهد بودن که به رشد کلیسا کمک می کند. کلیسا از طریق رنج های مسیحیان به روش های مختلف بهره می گیرد. در بخش های بعدی به چند نکته از آن ها نگاه کرده و بر آن ها تأمل می کنیم. اولین نکته ای که ما در باره اش به گفتگو خواهیم پرداخت این است که رنج کمک می کند تا شرایطی برای انتشار انجیل ایجاد شود. در کتاب اعمال رسولان پس از شهادت استیفان در اعمال ۸ : ۱ « و سولس با کشتن استیفان موافق بود. » چنین گزارش می شود که ۸ : « و اما آنان که پراکنده شده بودند، هر جا که پا می نهادند، به کلام بشارت می دادند. »

شاگردان درباره مسیح شهادت می دادند. بعدها لوقا درباره یکی از مهمترین وقایع تاریخ کلیسا سخن می گوید. یعنی تأسیس اولین کلیسای یونانی در انطاکیه. نهایتاً این کلیسا تبدیل به یکی از مهمترین مراکز مسیحیت می گردد. لوقا به طور خاص این واقعه بزرگ را با مرگ استیفان مربوط می داند. اما در باب ۱۱ : ۱۹ « و اما آنان که در پی آزار آغاز شده با ماجرای استیفان پراکنده شده بودند، تا نواحی فینیقیه و قبرس و انطاکیه سفر کردند. آنان کلام را فقط به یهودیان اعلام می کردند و بس. »

گوئی پراکنده شدن مردم پس از مرگ استیفان کلید اساسی بود که باعث شد این جنبش به پیش حرکت کند و در حیات کلیسا تأثیر بگذارد. زیرا در آن زمان بود که مسیحیان پیغام نجات را به بیرون از سرزمین اسرائیل بردند. لوقا با آگاهی از این مطلب واژه جالبی را در اعمال (۸ : ۱ ، ۴ ؛ ۱۱ : ۱۹) برای تشریح پراکنده شدن اعضای کلیسا استفاده می کند. آن واژه diasperio است. این واژه ای است که از آن برای پراکنده کردن بذر استفاده می شود. می توانید تصور کنید که این مسیحیان زمانی که باید وطن محبوب خود را ترک می کردند چه احساسی داشتند؟ فرزندان آن ها

حیران از والدین شان می پرسیدند : اگر عیسی زنده است چرا به آن ها کمک نمی کند؟ اما در دیدگاه پولس این مسیحیان اولیه به عنوان پناهنده نمی رفتند آن ها به عنوان میسیونر می رفتند. مرگ استیفان و موج روز افزون جفاها شرایطی ایجاد کرد که باعث رشد کلیسا به روش های جدید و مهیجی گشت.

در یکی از روستاهای کاملاً هندوی هندوستان خانواده ای به مسیح ایمان آوردند. اعضای دیگر آن روستا می گفتن به خاطر پشت کردن به خدایان شان مجازات خواهند شد. آن ها پس از مدت اندکی تعمید می گیرند و پسر خانواده مریض می شود. روستائیان به آن ها می گفتند که این انتقام خدایان است. خانواده به کلیسا آمدند و از ایمان داران دیگر خواستند که برای شفای فرزندشان دعا کنند زیرا نام خدای واقعی به خاطر بیماری او به خطر افتاده است. اما پس از دعاها آن پسر بهبود نیافت و بعد از مدت کوتاهی فوت کرد و در آن جا بود که اولین خاکسپاری مسیحی در آن روستا اتفاق افتاد.

در زمان مراسم پیروزی مسیحیان بر ترس از مرگ و امید برای قیام از میان مردگان به طور واضح و کامل اعلام شد. روستائیان به خاطر این موضوع تحت تأثیر قرار گرفتند و این باعث شد که بسیاری از مردم در آن جا قلب خود را برای انجیل بگشایند. به خاطر مرگ آن کودک بسیاری به مسیح ایمان آوردند.

فصل پانزدهم

آشکار کردن مژده نجات

یکی از موضوعات انجیل یوحنا این است که عیسی آشکار کننده جلال خداوند است. وقتی از واژه جلال برای خداوند استفاد می کنیم در واقع از تجلی، بزرگی و ارزش او سخن می گوئیم. یوحنا در مقدمه سخنان خود می گوید:

« و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگریستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی. » - یوحنا ۱ : ۱۴ -

همچنین نظر یوحنا این است که عیسی در زمان اولین معجزه خود جلالش را آشکار می کند. (یوحنا ۲ : ۱۱) اما کامل ترین تصویر از جلال او باید در صلیب آشکار می شد و ما می بینیم که صلیب در انجیل یوحنا به عنوان ابزاری برای جلال تشریح می شود. بنابراین عیسی در نقطه عطف خدمت خود زمانی که به مرگ خود اشاره می کند چنین می گوید:

« عیسی به آنان گفت: « ساعتِ جلال یافتن پسر انسان فرا رسیده است. » - یوحنا ۱۲ : ۲۳ -

پس از آن او درباره این موضوع سخن می گوید که چگونه بذر باید بمیرد تا میوه حاصل شود. اما طبیعت خداوند به خوبی در محبت و قدوسیت او دیده می شود. (یا در حقیقت و فیض او همان طور که یوحنا در ۱ : ۱۴ به آن را اشاره می کند.)

در زمان مرگ عیسی قدوسیت پدر را می بینیم یعنی زمانی که خداوند نفرت خود را از گناه ابراز می کند و به خاطر پاک شدن گناهان ارزشمندترین قربانی را می طلبد. مرگ پسر ازلی و ابدی خود را، همچنین ما به طور واضح محبت خداوند را می بینیم که او پسر خود را می فرستد تا متحمل مجازات گناهان ما شود تا ما بتوانیم از مجازات گناهان خود آزاد شویم.

در کلیسای اولیه به خوبی آشکار بود که شهادت، عظمت مژده نجات را به مردم یادآوری می کند. مردم از زندگی روزمره خود خیلی زود خسته می شوند و آن زمان از خود خواهند پرسید که آیا برای موضوع مهم تر و هدفمندتری به دنیا آمده اند یا خیر؟ سپس متوجه می شوند که مسیحیان آنقدر اصول خود را مهم و ارزشمند می دانند که حتی حاضرند به خاطر آن رنج بکشند. در آن زمان است که این افراد بزرگی مژده نجات را تحسین خواهند کرد.

در سال ۳۲۰ میلادی گُستانتین امپراطوری روم غربی بود و لیکینیوس امپراطور روم شرقی. لیکینیوس که قبلاً متعهد شده بود مسیحیان را می پذیرد بعد از مدتی جفا به ضد مسیحیان را آغاز می کند. او به سربازان خود فرمان داده بود که مسیحیان را تا حد مرگ آزار دهند. در سباسته^{۵۶} واقع در ارمنستان که اکنون قسمتی از ترکیه است ۴۰ سرباز از ترک کردن مسیحیت سر باز می زنند. از آن جایی که آن ها سربازان خوبی بودند افسر آن ها نمی خواست آن ها را بکشد. بنابراین از وعده ها و سپس تهدیدها و کتک زدن ها استفاده می کند. ولی همه این روش ها نمی تواند ایمان آن ها را بلرزاند. نهایتاً یک روز عصر آن ها را عریان کرده و شلاق زدند و در

دریاچه یخ زده ای رها کردند. به آن ها گفتند که تنها زمانی که آماده بودید ایمان تان را انکار کنید می تواند به ساحل بیایید. برای وسوسه کردن آن ها در کنار ساحل آتشی روشن شد و حمام های گرم و پتو و لباس و خوراک و نوشیدنی گرم گذاشته شد. زمانی که تاریکی شب فرا رسید ۳۹ نفر از آن ها با قدرت ایستادند. اما یکی از آن ها به ساحل آمد و زندگیش را نجات داد. یکی از نگهبانان که در ساحل ایستاده بود آنقدر از استقامت و مداومت مسیحیان تحت تأثیر قرار گرفته بود که به لباس هایش را در آورد و به آن ۳۹ نفر ملحق شد. و دوباره شمار آن ها به ۴۰ نفر رسید. تا صبح همه آن ۴۰ نفر به خاطر سرمازدگی جان خود را از دست دادند.

یکی از نسخه های این داستان می گوید زمانی که آن ها به سوی دریاچه می رفتند سرود می خواندند و می گفتند که آن ها ۴۰ سربازی هستند که نمی توانند عیسی را ترک کنند و او را تا به انتها خدمت خواهند کرد. زمانی که یک نفر از آن ها ایمان خود را ترک می کند در آن قسمت آن ها می خواندند. آن ها ۳۹ سرباز هستند. اما وقتی که آن محافظ به آن ها می پیوندد آن ها دوباره در سرود شان اعتراف کردند که آن ها ۴۰ سرباز هستند. این محافظ زمانی که دید چگونه این سربازان حاضرند به خاطر مسیح رنج بکشند توانست جلال انجیل را مشاهده کند.

یک جامعه شناس به نام رودنی استارک^{۵۷} کتابی عالی با نام طلوع مسیحیت نوشته است. در این کتاب او تشریح می کند که چگونه مسیحیت از یک گروه کوچک در اسرائیل به سرعت تبدیل به نیروی حاکم در

امپراطوری روم می گردند. او عواملی که باعث تبدیل این جنبش کوچک به جنبشی بزرگ و خاص برای مسیحیت شد را در آن کتاب ذکر می کند.

او در کتاب خود می نویسد که دو بیماری همه گیر در آن چند قرن اول اتفاق می افتد. از میان مردم آنانی که بیمار شده بودند اگر به آن ها رسیدگی می شد احتمال آنکه زنده بمانند وجود داشت اما اغلب زمانی که عضوی از خانواده دچار آن بیماری می شد او را طرد می کردند و از او محافظت نمی کردند و یا خانه های شان را رها کرده به مناطقی می رفتند که در آن جا آن بیماری مسری وجود نداشته باشد. اما مسیحیان این کار را نمی کردند. در نتیجه شمار مسیحیانی که از این بیماری جان سالم به در می بردند بیشتر از غیر مسیحیان بود. آن ها از افراد دیگری که دچار این بیماری شده بودند هم نگهداری می کردند و کسانی را که خانواده های شان ترکشان کرده بودند نیز مورد حمایت خود قرار می دادند. استارک به این نکته اشاره می کند که آمادگی برای رنج کشیدن برای محافظت از دیگران و بیماران باعث شد که بسیاری از مردم در امپراطوری رم به مسیح ایمان بیاورند.

بسیاری از افراد امروز انجیل را تحقیر می کنند. زیرا مسیحیان را گروه کوچکی می دانند که دیگر نمی توانند با نحوه تفکر کثرت گرایانه معاصر خود را تطبیق دهند و این به خاطر آن است که آن ها با گستاخی ادعای خاص بودند ایمان خود را می کنند.

ما نباید فراموش کنیم که همین آموزه بود که باعث گسترش و استقامت مسیحیت در قرن اول در امپراطوری گشت. جایی که درست همانند جامعه امروز ما تفکری کثرت گرایانه نسبت به مذهب وجود داشت و

به خاطر فعالیت های بشارتی مسیحیان اولیه بود که آن ها منفور بودند و مورد جفا قرار می گرفتند. اما آن ها با چنان قوت خیره کننده ای جفا ها را تحمل می کردند که واکنش آن ها به جفا به عنوان بزرگترین نکته توجه دیگران را به خود جلب می کرد. ما این حقیقت را در افسر رومی ی که در زمان مرگ عیسی آن جا حضور داشت می بینم. او گفت : " حقیقتاً این مرد پسر خدا بود. " (مرقس ۱۵ : ۳۹)

آیا امروز هم دنیا این نکته را در ما می بیند که حاضریم به خاطر حقیقت انجیل رنج بکشیم؟ متأسفانه باید بگوییم که امروزه دنیا ما را نگران حفظ قدرت و وجهه مان می بیند و این که برای احیای قدرت و جایگاه خود می جنگیم و نه به خاطر محبت به دشمنان مان.

یک مامور دولتی یک بار از شخصی که به خاطر انجیل دستگیر شده بود پرسید : " خداوندت هم اکنون برای تو چکار می تواند بکند؟ " آن فرد مسیحی پاسخ داده بود او می تواند قدرت دهد تا تو را ببخشم.

در زمان شورش مشت زن ها در چین صد ها میسیونر کشته شدند و اموال بسیاری از میسیونر ها تخریب و ویران شد. این واقعه در ابتدای قرن بیستم رخ داد. توافقی صورت گرفت که بر اساس آن به افراد خارجی که اموال خود را از دست داده بودند غرامت پرداخت شود. هاتسون تیلور^{۵۸} از برداشتن غرامتی که می توانست زندگی او را دگرگون سازد اجتناب نمود. این کار او باعث شد که حاکم چینی از او تجلیل و قدردانی کند و به نام مسیح ادای احترام کند.

رنج ها باعث می شوند که موضوعات حقیقی، عمیق و مهم زندگی به سطح بیایند. در زمان رنج ها است که خواهید دید آیا آن چیزی که آن شخص به خاطر آن زندگی می کند واقعاً برایش مهم است یا خیر؟ بسیاری از مردم از رنج می ترسند و هر کاری می کنند تا از آن اجتناب کنند. اما چه می شود اگر مسیحیان ایمانی داشته باشند که بتوانند رنج را با شادی بپذیرند. مطمئن هستم که آن ها هوشیار شده الگو برداری خواهند کرد و بسیاری از افراد مجبور می شوند که به خاطر رنج آن افراد ادعاهای مسیح را جدی بگیرند.

یک میسیونر خداترس در بین گروهی از افرادی که مژده نجات به آن ها نرسیده بود به مدت طولانی خدمت می کند. او خدمتی وفادارانه برای خداوند انجام می دهد اما هیچ کدام از آن افراد در زمان زندگی او به مسیح ایمان نمی آورند. پس از مرگش میسیونری جوان می رود تا جای او را بگیرد و زمانی که می بیند تقریباً همه اهالی آن جا به پیغام انجیل لبیک می گویند متعجب می شود. از آن ها می پرسد که چرا زمانی که آن مرد بزرگ در بین شان بود به این دعوت پاسخ ندادند؟ آن ها پاسخ دادند که آن میسیونر پیر به آن ها گفته بود که اگر تسلیم مسیح شوند از مرگ نخواهند ترسید و این جمله آن ها را تحت تأثیر قرار داده بود ولی آن ها باید می دیدند که آیا این موضوع صحت دارد یا خیر؟ برای همین منتظر ماندند تا او بمیرد و نحوه مردن او را ببینند. و در آن زمان بود که همه آن ها خواستند مسیحی باشند.

فصل شانزدهم

شبه شدن به مردم

ما این فصل را با ارجاعی از مقدمه انجیل یوحنا مخصوصاً آیه ۱۴ شروع می کنیم.

« و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگریستیم، جلالی شایسته آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی. » - یوحنا ۱ : ۱۴ -

از تمام قسمت هایی که در این آیه یافت می شود موضوعی به چشم می خورد که ما آن را تعلیم " تجسم " می نامیم. کلمه عالی و بلند مرتبه ای که در ابتدای این باب تشریح می شود انسانی خاکی و زمینی می گردد. فرهنگ لغت واژه تجسم را به این صورت تشریح می کند. « تن گیری الوهیت یا روح به چهره ای زمینی. » عیسی برای نجات ما تبدیل به یکی از ما شد. عیسی پس از قیام خود بعداً به پیروانش چنین گفت :

« عیسی باز به آنان گفت: سلام بر شما! همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم. » - یوحنا ۲۰ : ۲۱ -

عیسی به این جهان آمد تا بشریت را نجات بخشد. ما نیز باید بدنیاً برویم و پیغام نجات او را به مردم برسانیم. اما بیشتر مردمی که به انجیل

نیاز دارند همانند ما نیستند. بنابراین همان طور که عیسی باید مانند ما می شد تا نجات را برای ما به ارمغان بیاورد ما نیز باید مانند دیگران شویم تا بتوانیم آن ها را نجات بخشیم. نجات فرصت پر جلالی است اما برای ما مسئولیتِ خطیری به همراه دارد. میلیون ها انسان از نجاتی که ما از آن آگاهیم، بی خبرند. ما نیز باید این مژده را به آن ها برسانیم. اما از آن جایی که آن ها بسیار از ما متفاوت هستند شبیه شدن به آن ها برای ما چالشی بزرگ محسوب می شود. ما این خدمت را خدمت « تجسم » می نامیم.

پولس تلاش های خود را برای شبیه شدن به انسان های دیگر چنین تشریح می کند.

« زیرا با اینکه از همه آزادم، خود را غلام همه ساختم تا عده‌ای بیشتر را دریابم. نزد یهودیان چون یهودی رفتار کردم، تا یهودیان را دریابم. با آنان که زیر شریعتند همچون کسی که زیر شریعت است رفتار کردم تا آنان را که زیر شریعتند دریابم - هرچند خود زیر شریعت نیستم. نزد بی‌شریعتان همچون بی‌شریعت رفتار کردم تا بی‌شریعتان را دریابم، هرچند خود بدون شریعت خدا نیستم، بلکه مطیع شریعت مسیحم. با ضعیفان، ضعیف شدم تا ضعیفان را دریابم. همه کس را همه چیز گشتم تا به هر نحو بعضی را نجات بخشم. »

- اول قرنتیان ۹: ۱۹ - ۲۲ -

آن چه ما آن را سخت تر از همه می دانیم جمله ای است که می گوید « او ضعیف شد تا بتواند ضعیفان را برای مسیح صید کند... » همه ما دوست داریم از موضع قدرت عمل کنیم و کنترل امور را در دست داشته باشیم. مسائل که به ما مربوط هستند آن طور پیش روند که ما می خواهیم. اما این روشی انجیل نیست. این تجربه بسیار دیده می شود که مردم می گویند به دنبال کلیسایی هستند که در آن احساس راحتی بکنند. من فکر می کنم این

جمله رسوا کننده است. کجا نوشته شده است که کلیسا باید جای راحتی باشد؟ در دنیا احتیاج است که مسیحیان کارهای بسیاری انجام دهند بنابراین آن ها هرگز نمی توانند احساس راحتی بکنند. واقعۀ زیر شبیه شدن به دیگران را به خوبی توصیف می کند.

این داستان درباره کلیسایی است که در کنار دانشگاهی قرار داشت و من بسیار علاقه داشتم که به شاگردان غیر مسیحی آن دانشگاه بشارت دهم. یک بار زمانی که شبان در حال موعظه بود فردی جوان با موهای بسیار بلند و لباس هایی بسیار معمولی و به هم ریخته بدون کفش وارد کلیسا شد. او از راهرو به سمت جلو منبر آمد و به جای آن که بر روی یکی از صندلی های روبروی سن بنشیند بر روی سن بر زمین نشست. یکی از رهبرانی که جز مشایخ کلیسا بود نیز به سرعت سمت او حرکت کرد بقیه جلسه را در کنار آن پسر جوان بر زمین نشست.

زمانی که عیسی زن سامری را ملاقات کرد اولین چیزی که انجام داد این نبود که خود را معرفی کند بلکه می خواست او را از شرایط وحشتناکی که در آن اسیر بود نجات دهد. او ۵ بار ازدواج کرده بود و اکنون با مردی دیگر زندگی می کرد. اولین چیزی که خداوند جهان، خالق تمامی آب های جهان به او گفت این بود: " کمی آب به من بده! " (یوحنا ۴: ۷)

او از او خواست که به او چیزی دهد که خودش آن را خلق کرده بود و کنترل کامل بر آن داشت. او خود ضعیف شد تا بتواند این شخصی که از لحاظ اخلاقی ضعیف بود را کمک کند. اگر او چنین نمی کرد قطعاً آن زن احساس حقارت و طرد شدگی می کرد. کتاب عبرانیان جمله ای میوهوت کننده درباره عیسی می گوید:

« چون او خود هنگامی که آزموده شد، رنج کشید، قادر است آنان را که آزموده می‌شوند، یاری رساند. » - عبرانیان ۲ : ۱۸ -

فقط این را تصور کنید. « خداوند قادر مطلق و قدوس رنج کشید و وسوسه شد. » این تنها یکی از جملاتی است که می‌تواند سبک تجسم او را برای ما تشریح کند. در این جا جمله شوک آور دیگری وجود دارد. « خداوند حیات مرد.» (فیلیپیان ۲ : ۸) آن کسی که حتی نقطه ای تیره در وجودش نبود بر خود بار تمامی گناهان را گرفت. اما یکی از جذاب ترین نکات در مورد عیسی برای ما این است که او آن چه ما پشت سر می‌گذاریم را حس می‌کند. او در تمامی تجربیاتی که ما داریم می‌تواند در کنار ما بایستد. و همه باید این را درباره ما مسیحیان بدانند که ما در مشکلات و کشمکش های آن ها در کنارشان هستیم.

امروزه مردم اغلب مسیحیان را به عنوان افرادی می‌شناسند که با گناه مخالفت می‌کنند. در دنیایی که شریر تأثیرات وحشتناک خود را گذاشته ما باید سهم خود را برای احیای حتی اگر شده اندکی منطق در این دنیا ادا کنیم. ما باید با سقط جنین، پورنوگرافی، همجنس بازی و زنا مخالفت کنیم. و زمانی که ما این کار را انجام می‌دهیم رنج به سراغ ما خواهد آمد و مردم نیز با ما مخالفت خواهند کرد و هر سخن ناروایی را به ما نسبت خواهند داد. وقتی که ما تلاش می‌کنیم به افرادی که در چنین گناهای گرفتار هستند کمک کنیم رنج خواهیم کشید. احساس ناراحتی و رنج ما را رها نخواهند کرد و حتی از سوی همان افرادی که ما سعی می‌کنیم کمک شان کنیم نیز طرد خواهیم شد. دعا می‌کنم که دنیا بتواند رنج کشیدن آگاهانه ما را ببیند. دنیا باید ببیند که ما به خاطر نحوه رفتار دیگران با ما فریاد نمی‌زنیم بلکه

رنج کشیدن ما به خاطر اصولی است که به آن باور داریم و آن را یک افتخار و شادی می دانیم. برای اینکه بتوانیم چنین رنج بکشیم باید رنج را در مسیحیت موضوعی طبیعی بدانیم. به هر حال آیا این خود عیسی نبود که پیشگوئی کرد:

« اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود؛ اما دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده‌ام. » - یوحنا ۱۶: ۳۳ -

پس چرا زمانی که کارها مطابق با برنامه های ما به پیش نمی رود این چنین غمگین می شویم؟ چرا تقریباً تمامی نتیجه گیری ها درباره کسی که که به خاطر انجیل رنج می کشد این است که آن احتمالاً او کار اشتباهی انجام داده است؟ جی کی چسترتون^{۵۹} چنین می گوید: " عیسی به شاگردانش چه چیزی را وعده داد؟ او وعده داد که آن ها باید کاملاً نترس و به طور عجیبی شاد باشند و بدانند دائماً در مشکل خواهند بود. مسیحیان افرادی هستند دیوانه ماموریت و خدمت.

زمانی که ما به عیسی ایمان آوردیم سفیران او بر زمین گشتیم، پس باید با تعصب، بی عدالتی، فساد و انحطاط اخلاقی مبارزه کنیم. ما باید افرادی که در احتیاج هستند را کمک کنیم مهمتر از آن فراموش نکنیم که افراد بدون مسیح تا ابد گمشده باقی خواهند ماند. ما باید هر کاری که می توانیم را انجام دهیم تا آنان را به سوی مسیح بیاوریم. باید دائماً از خود پرسیم چگونه می توانم به این افراد نزدیک شوم و باید حاضر به پرداخت بهای برای این کار باشیم.

جرج هارلی^{۶۰} پزشکی آمریکائی بود که به عنوان میسیونر به لیبی رفت. در آن زمان همسرش باردار بود. او مدارک پزشکی خود را از دانشکده یالی^{۶۱} و تخصص خود را در زمینه بیماری های خاص از دانشگاه لندن اخذ کرده بود. او در جنگلی دور افتاده خدمت می کرد. او به همراه همسر باردارش ۱۷ روز پیاده روی کرد تا بتواند به آن جا برسد. پس از سپری کردن ۵ سال در آن جا هیچ کس به مژده نجات واکنش مثبتی نشان نداد. هر هفته آن ها برای پرستش جمع می شدند و مردم برای شرکت در مراسم دعوت می شدند اما هیچ آفریقایی به آن ها نپیوست. پس از مدتی پسر او فوت می کند. او خود باید تابوتی می ساخت و آن را به سوی قبرستان حمل می کرد.

او آن جا تنها بود و تنها یک آفریقایی آن جا در کنارش بود تا به او کمک کند. وقتی که او زمین را می کند همزمان سوگواری می کرد و با صورت در خاک ها افتاد و هق هق کنان گریه می کرد. آفریقایی که به او نگاه می کرد از موهای دکتر گرفت و سرش را بالا آورد و برای مدت طولانی به چشمان او نگاه کرد و سپس دوان دوان به سوی روستا رفت و گفت : " مرد سفید پوست! مرد سفید پوست! او مانند یکی از ما گریه می کند. " در جلسه یکشنبه هفته بعد آن مکان پر از آفریقایی بود.

هارلی ۳۵ سال در لیبریا خدمت کرد. او در زمینه های مختلف دستاورد های چشمگیری کسب کرد. او اولین نقشه دقیق لیبریا را ترسیم نمود. او موفق به اخذ بالاترین نشان افتخار لیبریا شد اما قبل از هر چیزی باید او

George Harley – ۶۰

Yale – ۶۱

فرزندش را از دست می داد. زمانی که اسقفی از فرقه متدیست به آن فقدان اشاره کرد واکنش او این بود. او به خداوند اشاره کرد و گفت: " می دانید او هم پسر داشت. " همین طور در ملت ما قبل از اینکه مردم به وسیلهٔ اُبَهِت عیسی خلع سلاح شوند آن ها احتیاج دارند ببیند که ما نیز همانند آن ها هستیم و با تجربیاتی که آن ها در کشمکش هستند ما نیز در دست و پنجه نرم می کنیم.

در کلیسای ما شخصی وجود دارد که از کلیسا متنفر بود ولی عاشق فوتبال. قبل از ایمان آوردنش به مسیح همسر ایمان دار او که کلیسا را بسیار دوست داشت و از فوتبال متنفر بود ، می بایست تصمیم بگیرد که به همراه همسرش فوتبال نگاه کند. شاید احتیاج بود که او نیز چیزی درباره فوتبال بیاموزد تا بتواند موضوعی برای سخن گفتن با شوهرش داشته باشد و بعد از آن بتواند در مورد مسیح با او سخن بگوید.

زمانی که می خواستم از شهر خود کلمبو خارج شوم و به سوی یکی از مراکز خدماتی مان بروم همکاری از من خواست که نامه ای را به خانهٔ شخصی در آن روستا برسانم. این جریان متعلق به زمانی است که هنوز هیچ تلفنی در روستاها وجود نداشت بنابراین افراد باید شخصاً پیغام ها را به یکدیگر می رساندند. عجله داشتم و باید به جلسه ای در کلمبو می رفتم. اما گفتم که اون پیغام را می رسانم. زمانی که به آن روستا رفتم آن خانواده بودایی که گیرنده نامه بودند از من خواستند که بنشینم و با آن ها فنجانی چای بنوشم. به آن ها گفتم که عجله دارم و نمی توانم بمانم و باید به کلمبو بروم.

اما بعد ها چنین سخنان در روستا منتشر شده بود که مدیر جوانان برای مسیح به روستا آمده بود ولی آنقدر مغرور بود که نخواست در خانهٔ حقیر ما فنجانی چای بنوشد. در فرهنگ روستایی ما مهمان نوازی از ارزش خاصی برخوردار است. شما نمی‌توانید به خانه‌ای بروید و آن‌جا را بدون صرف چای ترک کنید. متوجه شدم که اگر نمی‌توانستم با آن‌ها چای بنوشم اصلاً نباید به آن روستا وارد می‌شدم. روستائیان نمی‌توانند مشغول بودن ما مردم شهری را درک کنند و اگر می‌خواهیم با چنین افرادی کار کنیم باید برخی از ارزش‌های شهرنشینی خود را ترک کنیم تا به آن‌ها توهین نکنیم.

ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که مطالعه مردم شناسی در کلیسا متداول شده است. مردم شناسی می‌تواند در خدمت مان مفید باشد زیرا مشخصه‌هایی از فرهنگ و اخلاق مردمی که ما خوانده شده ایم تا به آنان خدمت کنیم را ارائه می‌دهد. تمامی درک و شناخت ما از آن‌ها بی‌فایده خواهد بود اگر ما نخواهیم شبیه و مانند آن‌ها شویم. گاهی برای ما شبیه شدن به این مردم کار بیهوده‌ای به نظر می‌رسد. مدت زمان بسیاری طول می‌کشد تا نتیجه آن را به چشم ببینیم. بنابراین بسیاری چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که این روش در دنیای پر سرعت ما جواب نمی‌دهد و خسته کننده است. بسیاری سعی می‌کنند خواندگی خود را ترک کرده و کار آسان تری را پیش بگیرند.

من به این غالب ذهنی عادت کرده بودم که توانایی زندگی کردن در اوج ناامیدی یکی از مشخصه‌های بارز خدمات میسیونری است. اکنون این طرز تفکر را گسترش داده و آن را متعلق به تمامی مسیحیانی می‌دانم که می‌خواهند شاهی برای مسیح باشند. مردم آن قدر از طرز تفکر و نحوه

زندگی کتاب مقدسی دور شده اند که به فوراً شهادت ما پاسخ مثبت نمی دهند. ما باید کنار آن ها باشیم و آن ها را درک کنیم و به آن ها کمک کنیم که ما را درک کنند. این برای ما خسته کننده است اما باعث می شود که آن ها به پیغام ما با قلبی گشاده تر گوش فرا دهند و باعث باز شدن درهایی به سوی شهادتی پویا می گردد.

فصل هفدهم

عمق بخشی به تأثیر گذاری

رنج کشیدن ما می تواند کمک بسیاری برای کلیسا باشد. رنج های ما می تواند تأثیر گذاری ما عمیق تر کند. دوره های مختلفی در تاریخ کلیسا وجود دارد که سطحی بودن ایمان افراد باعث به خطر افتادن کلیسا و ویرانی آن گشت. مردم ادعای مسیحیت کردند اما راه حقیقی شاگردی را طی ننمودند. آن ها در زمان پیروی از مسیح صلیب خود را بر نداشتند. امروزه این مشکلات را می توان در بسیاری از کلیساها مشاهده کرد. شاید برای عمق بخشیدن به ایمان این مسیحیان بهترین روش رنج کشیدن باشد. شاید شگفت انگیز به نظر برسد اما حتی رنج کشیدن عیسی باعث شد که تأثیر گذاریش عمیق تر گردد. عبرانیان ۵: ۸ - ۹ چنین می گوید:

« هرچند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت و چون کامل شد، همه آنان را که از او اطاعت می کنند، منشاء نجات ابدی گشت. »

عیسی هرگز نا اطاعتی نکرد. اما او باید از طریق رنج کشیدن اطاعت را می آموخت. عیسی نا کامل نبود اما در این آیه گوئی چنین حس می شود که از طریق مرگش او کامل می گشت. لئون موریس^{۶۲} چنین تشریح می کند: " او اطاعت را از طریق اطاعت کردن آموخت. " زمانی که فردی

کاری که از او درخواست می شود را انجام می دهد به طور خاص کیفیت آن کار و آن آموزه بالا می رود. زمانی که تنها فردی آماده انجام دادن آن کار باشد در واقع آن کیفیت هنوز در او وجود ندارد. بی گناهی از پرهیزگاری متفاوت است. همواره عمقی از اطاعت و سطحی جدید برای بالغ شدن و کامل شدن وجود دارد و این عمق و این سطح تنها از طریق رنج کشیدن حاصل می شود. دقت کنید که عبرانیان ۵ : ۸ با این واژه ها آغاز می شود. « ... اگر چه او پسر خدا بود ... » همان طور که موریس می گوید نویسنده رساله عبرانیان نمی گوید « ... زیرا که او پسر بود ... » بلکه می گوید : « ... اگر چه او پسر خدا بود ... »

جایگاه عیسی چنان بود که هیچ کس نمی توانست انتظار داشته باشد که او نیز رنج بکشد. گاهی زمانی که یک مسیحی به خاطر وفاداریش به مسیح رنج می کشد مردم چنین می گویند: " تو نباید چنین رنجی بکشی لیاقت تو بیش از این ها است. " اما کتاب مقدس به ما می گوید که ما باید رنج بکشیم تا بتوانیم به افرادی عالی تبدیل شویم. ما باید چشمان مان بر خداوند باشد برای اینکه خداوند می خواهد در کاملیت ما از ما استفاده کند. اگر چنین است ما باید رنج را به عنوان راهی برای تعالی و ترقی بپذیریم.

نمی توانم بگویم که من رنج بسیاری را در زندگی خانوادگیم پیش یا پس از ازدواج متحمل شده ام. اما به عنوان شاگرد از زحمات مختلفی عبور کرده ام. من نمی توانم بگویم که پیش از شروع خدمت رنج کشیده ام اما خداوند مرا فرا خوانده تا به افراد رنج دیده خدمت کنم. تا قبل از شروع خدمت از ضربات روحی عمیق بسیاری عبور کرده بودم و اکنون متوجه

شده ام که من باید آن تجربیات را پشت سر می گذاشتم تا امروز بتوانم برای مسیح خادم مفیدتر و بهتری باشم.

یک بار زمانی که فردی خدمت مرا به صورت اشتباهی تفسیر کرد، خدمتی که من به خاطر آن بهای شخصی قابل توجهی پرداخت کرده بودم ناگهان دچار طرد شدگی عمیقی گشتم. رفتار او بسیار رنج آور بود. برای مدتی طولانی به خاطر رفتار آن شخص تلخ شده و در کشمکش بودم. زمانی که به آمریکا سفر کردم با دوست نزدیکی که در کانادا زندگی می کند تماس گرفتم و به او در مورد رنجش خود گفتم. او گفت: "روزی خواهد رسید که تو متوجه خواهی شد که این تجربه دردناک به تو کمک کرده تا تبدیل به خادمی موثرتر برای مسیح بگردد!"

اکنون حدود ۱۵ سال از آن واقعه می گذرد و من واقعاً می توانم بگویم که دقیقاً آن اتفاق افتاد. پس از آن من تجربیات دردناک بیشتری را پشت سر گذاشتم که حتی شدیدتر بودند. بی شک می دانم که این تجربیات حقایق عمیقی را درباره زندگی و خدمت مسیحی به من یاد دادند که به هیچ روش دیگری نمی توانستم آن ها را بیاموزم. من به خاطر این تجربیات تبدیل به خادم بهتری گشته ام.

برخی چنین می گویند مارتین لوتر چنین گفته است که: "سه قانون برای عمل کردن به الهیات صحیح وجود دارد. دعا، تفکر و مشکلات. یک رهبر دسته کر در وین درباره یکی از شاگردانش چنین می گوید: "او خواننده ای شگفت انگیز است. اما چیزی در خواندن او کم است. زندگی با او بسیار مهربان بوده است. اگر یک روز این اتفاق بیافتد و کسی قلب او را بشکند او تبدیل به بهترین خواننده اروپا خواهد شد."

نه تنها در خدمت تمام وقت بلکه در تمامی حرفه ها رنج کشیدن باعث عمق بخشی در افراد می شود. دنیس کین لاو^{۶۳} داستانی درباره همسر شبانی می گوید که تنها وقتی که شوهرش فوت می کند تبدیل به فردی کاملاً متعدد و خاص برای مسیح می شود. او به یک مسیحی فعال و صیادی ماهر برای جان ها تبدیل شد. دکتر کین شنید که او بینایی اش را از دست داده است. بنابراین او را ملاقات می کند. او می گوید دنیس تو آمده ای که مرا تسلی بدهی این طور نیست؟ او سئوالش را با حالتی کنایه آمیز و متهم کننده پرسید. کین پاسخ داد: " بله ! سپس او گفت آیا می خواهی مرا از فرصتی که نصیبم شده تا بتوانم در تاریکی با عیسی راه بروم محروم کنی؟ " اسراری وجود دارد که من تنها می توانم در تاریکی آن ها را بیاموزم. اسراری که هرگز آموختن شان در روشنائی امکان پذیر نبود.

پس از این که برای مدتی شاگردان مدرسه مسیح باقی می مانیم می آموزیم که از ناامیدی و رنج شگفت زده نشویم و وقتی که با مشکل غیر منتظره ای مواجه می شویم مشکلی که فکر می کردیم نباید برای ما اتفاق می افتاد می توانیم تصدیق کنیم که خداوند اجازه داده آن مشکل در زندگی ما ایجاد شود تا بتوانیم تبدیل به افراد عمیق تری گردیم. با چنین نگرشی است که می توانیم بر تلخی ی که در زمان ناامیدی به سراغ مان می آید چیره شویم.

پسر من مدرکی در علوم کامپیوتری دارد. زمانی که او نوجوان بود یک روز در زمان کار با کامپیوتر خطایی مرتکب شد و واقعاً در آن مشکل گیر افتاد. هرگز نمی توانم شادی صورت او را فراموش کنم مخصوصاً زمانی که

فکر کردم مشکل او بسیار نا امید کننده است. او در آن زمان به من گفت :
 " من عاشق زمان هایی هستم که اوضاع مطابق با میل من پیش نمی رود
 زیرا فقط آن زمان است که می توانم درس های جدیدی درباره کامپیوتر
 بیاموزم. " یکی از دردناک ترین تجربیات در زندگی یک مسیحی فعال این
 است که ببیند افرادی که او برای آن ها سرمایه گذاری کرده بار دیگر در
 گناهان جدی افتاده اند. اما این حقیقت ما را مجبور می کند که سؤالات
 بسیاری در ذهن مان ایجاد شود و سعی کنیم تا پاسخی برای آن ها بیابیم.
 در زمان تلاش برای یافتن پاسخ به این سؤالات به حقایق بسیار مهمی در
 مورد مسیحیت دست پیدا می کنیم. این ها سؤالاتی هستند که در چنین
 شرایطی مجبور به پرسیدن شان می شویم.

- این شخص در چه قسمتی اشتباه کرده است؟
- چرا او این کار را انجام داده است ؟
- چه چیزهایی هستند که قبل از این گناه بزرگ در را برای آسیب پذیری
 و وسوسه او باز کرده اند؟
- چطور می توانست از این واقعه اجتناب کند؟
- چگونه می توانیم او را کمک کنیم؟
- چگونه می توانیم او را احیا کنیم؟
- اکنون چگونه می توانیم بار دیگر با او ایجاد ارتباط کنیم؟
- چه کسی باید در این باره بداند؟ چرا ما تنها باید این موضوع را در
 گروهش عنوان کنیم و نه جای دیگری ؟
- چگونه می توانم با ناامیدی ناشی از این واقعه کنار بیایم؟

بسیاری از رسالات عهد جدید در پاسخ به مشکلات نوشته شده اند. در کشمکش با مشکلات بود که نویسندگان کتاب مقدس به الهیاتی عمیق دست یافتند. همین مطلب در مورد نوشته های اولیه دفاعیات نیز صدق می کند. بسیاری از این نوشتجات در پاسخ به مشکلاتی در داخل و خارج از کلیسا نوشته شده اند.

اول قرن‌تین نشان می دهد که در آن زمان عدم اتحادی در کلیسا دیده می شد. گناهان جدی جنسی وجود داشت و مسیحیان برای شکایت از یکدیگر به دادگاه می رفتند به طور ناشایست در شام خداوند شرکت می کردند و در مورد عطایای روحانی گیج و سردرگم بودند. در آن جا مسیحیانی وجود داشتند که به آینده و قیام مسیح ایمان نداشتند. این ها باعث شد که رساله ای مملو از نصایح عملی به نام اول قرن‌تین نوشته شود، که هنوز هم برای همه مسیحیان بسیار مفید و کاربردی است.

پس از آنکه پولس رنج سخت طرد شدگی توسط کلیسای قرنتس را تجربه می کند. پس از شفا و تسلی اش یکی از زیباترین تعلیمات و توضیحات در مورد خدمت بر کاغذ نگاشته می شود. یعنی دوم قرن‌تین.

در غلاطیان دعایی که به طور متداول در اول همه رسالات وجود دارد دیده نمی شود. او فوراً پس از سلام و احوال پرسی چنین می گوید :

« در شگفتم که شما بدین زودی از آن که شما را به واسطه فیض

مسیح فرا خوانده است رویگردان شده، به سوی انجیلی

دیگر می‌روید. » - غلاطیان ۱: ۲ -

مردم آن جا تحت تأثیر تعالیم اشتباهی قرار گرفته بودند و واکنش پولس مثالی زیبا و روشن به همراه الهیاتی عمیق بود. شاید عدم اتحاد در کلیسای فیلیپی باعث شد که یکی از عمیق ترین تشریحات در مورد تجسم مسیح در کتاب مقدس ثبت شود. (فیلیپیان ۲ : ۱-۱۱)

می توانیم این کار را بدهیم و در مورد رسالات دیگر نیز بنویسیم. هیچ راه میان بری برای عمق بخشی وجود ندارد. اگر شما می خواهید تأثیر عمیقی بر این دنیا داشته باشید باید رنج بکشید.

فصل هجدهم

رنج و اعتبار

پولس اغلب رنج های خود به خاطر انجیل را به عنوان مدرکی بر اعتبار و اصالت خدمت خود ذکر می کند. او این کار را بارها در دوم قرنتیان انجام می دهد تا از رسالت خود دفاع کند. رسالتی که زیر سؤال رفته بود. مثال خوبی از آن در باب ۶ آیات ۴-۱۰ وجود دارد که با این جمله آغاز می شود.

« بلکه در هر چیز شایستگی خود را نشان می دهیم، آن گونه که از خادمان خدا انتظار می رود: با بردباری بسیار در زحمات، در سختیها، در تنگناها، » - دوم قرنتیان ۶: ۴-۱۰ -

و سپس او لیستی از دلایلی که به خاطر آن ها است که می تواند به خود فرمان دهد را متذکر می شود. لیست بلند بالای پولس از سه قسمت تشکیل شده است. در قسمت اول ده عاملی که باعث رنج او بوده اند را ذکر می کند.

« بلکه در هر چیز شایستگی خود را نشان می دهیم، آن گونه که از خادمان خدا انتظار می رود: با بردباری بسیار در زحمات، در سختیها، در تنگناها، در تازیانها، در زندانها، در هجوم خشمگین مردم، در کار سخت، در بی خوابی، و در گرسنگی؛ » - آیات ۴، ۵ -

و سپس او نه مورد در مورد خصوصیات اخلاقی ذکر می کند.

« با پاکی، با معرفت، با صبر، با مهربانی، با روح القدس، با
محبت بی‌ریا، با راستگویی، با قدرت خدا، با اسلحهٔ پارسایی
به دست راست و چپ » - آیات ۶، ۷ -

و نهایتاً او بار دیگر به نُه مورد از رنج هایش اشاره می‌کند.

« در عزّت و ذلّت، و بدنّامی و نیکنامی. گویی گمراه‌کننده، امّا حقیقت
را می‌گوییم؛ گویی گمنام، امّا شناخته شده‌ایم؛ گویی در حال مرگ،
امّا هنوز زنده‌ایم؛ گویی دستخوش مجازات، امّا از پا درنیامده‌ایم؛
گویی غمگین، امّا همواره شادمانیم؛ گویی فقیر، امّا بسیاری را
دولتمند می‌سازیم؛ گویی بی‌چیز، امّا صاحب همه چیزیم. » - آیات ۸ - ۱۰ -

بنابراین پولس از اعتبار خود به وسیله لیستی از نُه نوع رنج و نُه جنبه از
خصوصیات روحانی خود دفاع می‌کند. این ها دو ابزار مهم برای بدست
آوردن قلب افرادی هستند که ما هدایت شان می‌کنیم. قدوسیت و رنج به
خاطر هدف مان.

پولس در نامه خود به غلاطیان که افرادی آن ها را از راه منحرف
کرده بودند و به وسیله معلمان دروغین اغوا شده و پیغام پولس و جایگاه او
را رد می‌کردند چنین می‌نویسد:

« از این پس کسی رنج بر من روا ندارد، زیرا من در بدن خود
داغ‌های عیسی را دارم. » - غلاطیان ۶: ۱۷ -

همان طور که نشانه ها برای یک برده حاکی از آن بود که کسی مالک آن ها است جای زخم های پولس به خاطر جفاها نشان دهنده اصالت پیغام و اعتبار او به عنوان غلام مسیح عنوان می شود. پولس قسمت عملی رساله خود به افسسیان را چنین آغاز می کند:

« پس من که به خاطر خداوند در بندم، از شما تمنا دارم به شایستگی

دعوتی که از شما به عمل آمده است،

رفتار کنید، » - افسسیان ۴: ۱ -

این حقیقت که او یک زندانی بود او را واجد شرایط برای نصیحت کردن خوانندگانش می کرد. امروز دیگر تأدیب و نصیحت تبدیل به موضوعی قدیمی شده است. توبیخ کردن نشانهٔ تکبر و زورگوئی تلقی می شود. مخصوصاً برای آنانی که نمی خواهند خود را محدود به حقایقی مطلق کنند که در کتاب مقدس آمده است. حتی بسیاری از انجیلی ها نیز از به یاد آوردن خاطره توبیخ و تأدیبی که پدران کلیسای بنیادگرای آن ها قبلاً انجام می داده اند شرمند می شوند. آنانی که با اقتدار خاصی سخن می گفتند امروزه آن ها به روشی عمل می کنند که اشتباه بودن آن برای همه محرز است.

بنابراین امروزه شاهد آن هستیم که روش اعلام انجیل در بسیاری از بخش های کلیسا تغییر یافته و گوئی ابزار جذب افراد به کلیسا مشغولیت ها و سرگرمی های جذاب هستند نه اشتیاق درونی آن ها.

متأسفانه زمانی ما از هدف منحرف می شویم که اجازه می دهیم ابزار محبت و اشتیاق تبدیل به نوعی هنرنمایی شود. بدون اینکه بنیاد صمیمیت

و صداقت در این محبت و اشتیاق وجود داشته باشد. ما اجازه می دهیم که واعظین قدرتمندی که زندگی گناه آلودی دارند و از طریق موعظه و نه رنج کشیدن به خاطر کلام خدا ثروتمند شده اند در کلیساها موعظه کنند و ارتقای درجه گرفته تبدیل به نمایندگان مسیحیت در مجامع عمومی بگردند. زیرا آن ها محبت کاذب و جعلی را جایگزین محبت در رنج کرده اند.

ادولف هیتلر یک ملت را از طریق سخنرانی های پر شور خود به انحراف کشید و آن ها را ترغیب به انجام کارهایی نمود که حتی تصورش را هم نمی کردند. امروزه مردم به طور طبیعی نسبت به هر گونه دعوت و ترغیب مضمون و مشکوک هستند. برخی تنها آن را ابزار بازاریابی می دانند که افراد بر دیگران تأثیر مثبتی بگذارند. همچون افرادی که می خواهند ماشین دست دومی را بفروشند.

اما آتش اشتیاق و محبت الهی خصوصیتی است که تنها در موعظه های کتاب مقدسی می توان یافت. (ارمیا ۲۰ : ۹ ؛ یوحنا ۵ : ۳۵ ؛ اول قرنیتان ۹ : ۱۶) چگونه می توانیم چنین اشتیاقی را احیا کنیم ؟ چگونه می توانیم نصیحت کردن را به کلیسا باز گردانیم؟ یکی از کلید های حل این مشکل وجود واعظینی است که روح القدس آنان را از طریق حقیقت کلام خداوند برانگیخته باشد و آن ها حاضر باشند تا بهای تعهد به آن حقیقت را بپردازند.

واژه انگلیسی passion از واژه لاتین passio گرفته شده است که به معنای رنج کشیدن است. زمانی که یک جوان ژاپنی توپوهیکو کاگاوا^{۶۴} (۱۸۸۸ - ۱۹۶۰) برای اولین بار داستان مصلوب شدن عیسی را می خواند

بسیار برانگیخته می شود و می پرسد آیا این حقیقت دارد که مردم ظالم عیسی را جفا رسانده و او را شلاق زدند و آب دهان بر وی انداختند؟ به او پاسخ دادند بله و او پرسید و آیا این حقیقت دارد که عیسی زمانی که بر صلیب بود آنان را بخشید؟ گفتند بله حقیقت دارد. این ها جوابی بود که آن جوان دریافت کرد و آن زمان بود که او با خود گفت : " آه ! خداوندا! مرا مانند مسیح بساز. " او ایمان آورد و این جمله تبدیل به دعای زندگیش شد.

کاگاو از سوی خانواده اش طرد شد اما در ایمان خود پا برجا ماند. او در یک دانشکده الهیات ثبت نام کرد و زمانی که در آنجا مشغول تحصیل بود به بیماری سل مبتلا شد و نزدیک بود که جانش را از دست بدهد. او با مشاهده فقر و فساد و ویرانی در شهر بسیار ترسان گشت و با وجود شرایط بد جسمیش شروع به زندگی در خرابه های ویران آن شهر کرد. او به خاطر فقرا در آن جا ۱۵ سال زندگی کرد و کاگاو تبدیل به یک مبشر و اصلاح طلب اجتماعی شد.

وقتی که او به آمریکا سفر کرد در جلسه ای سخنرانی کرد و یکی از کسانی که سخنان او را می شنید گفت : " خب! او زیاد حرف نزد درست است؟ شخص دیگر در پاسخ به او گفت : " نه! او زیاد حرف نزد زیرا اگر تو بر صلیب آویزان باشی نباید زیاد حرف بزنی! "

بدینی بسیاری در کلیسا رشد کرده است. مسیحیان رهبران بسیاری را می بینند که متناسب با حرفه و دعوت شان زندگی نمی کنند. آن ها شاهد خود خواهی رهبران شان هستند. زمانی که رهبر از اعضای کلیسا می خواهد که به رویای باین شده متعهد بمانند مشخص می شود که آن رویا بیشتر شخصی بوده تا برنامه های برای ملکوت خداوند. آن ها دیده اند که رهبران

از کلیسا استفاده کرده اند تا ثروتمند شوند. گاهی از افراد ضعیف و آسیب پذیر بهره برداری کرده اند. آن ها دیده اند که رهبران آنچه موعظه می کنند را انجام نمی دهند آنها دیده اند که رهبران افرادی را فرا می خوانند که متعهد به خدمتی شوند و سپس از همان افراد متعهد بهره برداری می کنند و آن ها را استثمار می نمایند. اگر این روش ادامه پیدا کند نهایتاً ممکن است ما به عصر تاریکی در کلیسا برسیم.

اگر رهبرانی که حقیقت را اعلام می کنند خود بر اساس آن حقیقت زندگی نکنند مسیحیان پیغامی آن ها را رد خواهند کرد. چگونه می توانیم احترام سالم و صحیحی نسبت به حقیقت را به کلیسا باز گردانیم؟ یکی از روش ها این است که تحت مسح روح القدس حقیقت را با حکمت اعلام کنیم. و روش دیگر برای رهبران این است که آن ها وفادارانه مسیحی وار زندگی کنند و بهای این نوع زندگی را نیز بپردازند. ما به رهبرانی احتیاج داریم که حاضرند راحتی آسایش و نام نیکوی خود را به خاطر حقیقت از دست بدهند. رهبرانی احتیاج داریم که در حین رنج کشیدن به خاطر حقیقت هنوز شادی خداوند را در آن ها دیده شود و این زمان است که عظمت مژده نجاتی که آن ها موعظه می کنند آشکار خواهد شد.

مردم به این نتیجه خواهند رسید که اگر رنج، شادی شما را از بین نمی برد بنابراین زندگی مطیعانه نسبت به خداوند در واقع بهترین روش زندگی است. احتمالاً کسی که این کتاب را می خواند تا کنون به خاطر حقیقت رنج کشیده و دریافته است که تحمل آن بسیار سخت است. شما رنج می کشید حتی بدتر از آن احساس حقارت می کنید زیرا افراد دیگر

برای شما متأسف می شوند به خاطر آن چه به آن ایمان دارید و به خاطر مسیح اندوه بسیاری را تجربه می کنید. تسلیم نشوید!

« لذا از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برنداریم،

در زمان مناسب محصول را درو خواهیم

کرد. » - غلاطیان ۶: ۹ -

نه تنها محصول را درو خواهیم کرد بلکه می توانیم از طریق رهبری بر کلیسا بر نگرش حاکم بر آن تأثیر بگذاریم. باید به مسیحیان کمک کنیم تا بتوانند به این باور برسند که هنوز هم رهبرانی امین برای کار خداوند وجود دارند و این کار باعث می شود که افراد در پی کسب امانت و وفاداری شخصی در کلیسا بکوشند.

فصل نوزدهم

تعهد، تعهد ایجاد می کند.

در خدمت ما به نام جوانان برای مسیح ابتدا از طریق دوطلبان این کار را شروع کردیم در طول سال ها دریافتیم که داوطلبان توانمند، هیچ تعهدی از خود نشان نمی دهند تا نبینند که رهبران آن ها به سختی کار می کنند و بهای تعهد شان را می پردازند. اما زمانی که داوطلبان می بینند رهبران آن ها مشتاقانه متعهد به برنامه هستند و این که افرادی از سختی های مختلفی به خاطر تعهد شان می گذرند آن ها نیز تشویق می شوند که بهای خود را بپردازند. تعهد رهبران باعث ایجاد تعهد در میان اعضا می شود. امروزه بحران « متعهد ماندن » در کلیسا غوغا می کند. بسیار سخت است افرادی را بیابیم که حاضر به پرداخت زمان و انرژی خود برای شکوفایی کلیسا شوند و بهایی شخصی بپردازند. برخی از کلیساها گروه بزرگی از کارکنان حقوق بگیر دارند که در انجام خدمات برای حفظ اعضا متمرکز هستند. این یک استراتژی بازرگانی است و باعث می شود که کلیسا از لحاظ کمی رشد کند.

افراد به کلیساهای خوب می روند زیرا آن ها برنامه هایی عالی برای کودکان یا برنامه های مفیدی برای جوانان دارند و به این خاطر به آن کلیسا می روند چون کیفیت موزیک در جلسات پرستشی آن ها بالا است. مشکل آن است که بسیاری به عنوان مصرف کنندگان جلسات به کلیسا می آیند و نه به عنوان خادمین کلیسا.

در مدل کتاب مقدسی رنج کشیدن رهبران باعث تشویق اعضا می گردد تا آن ها نیز به آن حقیقت متعهد بمانند. پولس به مسیحیان فیلیپی می گوید که زندانی بودن او باعث شده تا بتواند سخنانش را به خوبی تشریح کند. خود را بهتر تشریح می کند :

« به گونه ای که بر تمامی نگهبانان کاخ سلطنتی و بر همگان

عیان شد که من به خاطر مسیح

در زنجیرم؛ » - فیلیپیان ۱ : ۱۳ -

این مثال تأثیر مثبتی بر کلیسای (احتمالاً) روم داشت.

« و زنجیرهایم سبب شد که بیشتر برادران، در خداوند قوی دل

شوند تا با شهادت تمام، کلام خدا را بی واهمه

بیان کنند. » - فیلیپیان ۱ : ۱۴ -

شجاعت پولس در زندان باعث شد که مسیحیان دیگر نیز شجاع گردند. پولس حتی به افسسیان می گوید که رنج های او مایه افتخارش است.

« پس تمنا دارم به سبب رنجهایی که به خاطر شما بر

خود هموار می کنم، دلسرد نشوید، چرا که آنها

مایه افتخار شماست. » - افسسیان ۳ : ۱۳ -

وقتی که رهبران ما به خاطر ما رنج می کشند این رنج آن ها ما را به جایگاه بلند و پر جلالی می رساند. عیسی جلال این نوع رنج کشیدن را با مقایسه شبان نیکو و یک مزدور توضیح می دهد. مزدور زمانی که جان

گوسفندان در خطر است فرار می کن. اما شبان نیکو از سوی دیگر به خاطر گوسفندان جان می دهد. (یوحنا ۱۰: ۱۱ - ۱۵)

امروزه بسیاری از افراد به کلیساهای ما می آیند و از تجربیات تلخ و ناامیدی هایی می گذرند که به خاطر طرد شدن از سوی افرادی در آن ها ایجاد شده که روزی به آن ها اعتماد داشتند. این افراد زمانی که بیش از همه به آن ها احتیاج داشتند از سوی آن ها طرد شدند. این افراد می توانند والدین آن ها یا اعضای دیگر خانواده، معلم ، همکار یا رهبران کلیسای آن ها باشند. به خاطر ضرباتی که آن ها خورده اند ممکن است حتی اعتماد کردن به اینکه خداوند واقعاً مراقب آن ها است و به آن ها اهمیت می دهد نیز دشوار باشد. دیدن رهبری که حقیقتاً به آن ها متعهد است و به خاطر کمک به آن ها حتی حاضر است رنج بکشد، ناراحتی بکشد، سختی بکشد حتی ضرر مالی دهد، مانند هوایی تازه است.

بسیاری از مراجعه کنندگانی که با چنین تعهدی از سوی رهبر روبرو می شوند خود نیز به برنامه ای که رهبر به آن ها ارائه می دهد متعهد می مانند. اگر رهبر واقعاً برای کلیسا جان دهد مردم نیز برای کلیسا جان خواهند داد. معمولاً می بینیم که رهبران مسیحی از نبود تعهد در جماعت خود گله می کنند. آن ها سعی می کنند برنامه های آموزشی مختلفی برگزار کنند تا شمار افرادی که به برنامه ای کلیسا متعهد می گردند افزایش یافته و کیفیت تعهد آن ها نیز بالاتر برود. ممکن است این برنامه ها مفید باشند اما ایمان دارم که کلید این کار در محبتی است که این رهبران نسبت به این افراد ابراز می دارند و تعهدی که آن ها به خاطر این محبت نسبت به جماعت خود دارند باعث ایجاد تعهدی در آن جماعت می شود.

یک بار با چالشی سخت روبرو شدم و سعی کردم اعتماد همکاری که از من خواسته شده بود بر او نظارت کنم را بدست آورم. ناظر سابق او که با هم بسیار صمیمی بودند گروه کارکنان ما را ترک کرده بود و ترک کردن او باعث ناامیدی آن شخصی شده بود که درباره اش اشاره کردم. می دیدم که او هیچ انگیزه ای برای انجام کارش ندارد. ما نمی دانستیم که واقعاً باید چکار کنیم. با خود می گفتیم شاید باید از او نیز بخواهیم خدمت خود را ترک کند.

اما با گذر زمان این تفکر ما تغییر کرد و او امروز همکاری قابل اطمینان برای ما است که چیزهای بسیاری برای این خدمت فدا نموده است. او همچنین یکی از عزیزترین دوستان من است او اغلب نشان دهنده فیض خداوند برای من بوده است. سال ها بعد تفکر او تغییر کرد. او به من گفت کلید اساسی تغییر در او زمانی روشن شد که پدر شوهرش فوت کرد. در آن زمان رابطه اش با سازمان ما خوب نبود. همان لحظه ای که پدر شوهرش فوت کرد او به من خبر داد. من فوراً خودم را به آن جا رساندم و دریافتم که به خاطر آن که آن فرد در خانه فوت کرده مشکلات بسیاری در رابطه با گرفتن گواهی فوت ایجا دشته است. به خاطر سن من و فاکتورهای دیگر خانواده تشخیص دادند که بهتر است من پیگیر این مسئله باشم. کارهای بسیاری داشتم که باید در آن زمان انجام می دادم اما تمامی آن روز به همراه همکارم از اداره ای به اداره دیگر رفتم و افراد بسیاری را ملاقات کردیم تا توانستیم گواهی فوت او را بگیریم.

همکارم به من گفت آن کاری که آن روز صبح برای من انجام دادی فاکتوری بسیار تأثیر گذار در فرایند تغییر نگرش او نسبت به من شد.

امروزه بسیاری از کلیساها به طریقی کار می کنند که تاکید اصلی بر برنامه ها و اهداف کلیسا است و رهبری بیشتر حول محور وظایف او می گردد نه حول محور خدمت و مراقبت از دیگران. عنوان کتاب آخر گلن ورگر^{۶۵} نشان دهنده بحرانی است که در مقابل چشمان ما در حال رخ دادن است. عنوان این کتاب « فرار از سازمان کلیسا » است. بازگشت رابطه شبانی و گوسفندی!

امروزه این ایده که رهبر باید تنها برای عده ای محدود فکر کند و از آن ها مراقبت تعلیم دهد دیگر از مد افتاده است. گوئی کار در این حیطه تخصصی بسیار طاقت فرسا است. بعضی ها نمی خواهند ساعت های طولانی صرف رفتن به خانه ای افرادی بکنند که قرار است به آن ها کمک کنند و نمی خواهند که در مشکلات آن ها مداخله کنند. تنها افراد متخصص باید این کارها را انجام دهند. به هر حال ما مشاورین متخصصی داریم و افرادی با تخصص های دیگر که می توانند به این افراد در مشکلات شان و نیازهای شان یاری رسانند.

ملاقات های شبانی را شبانانی که مأمور این کار هستند انجام می دهند. واعظین بر موعظه تمرکز می کنند. تعهد حقیقی در چنین الگوئی بسیار کم به چشم می خورد. از آن جا که تمرکز تنها بر برنامه ها و خدماتی است که کلیسا برای مصرف کنندگان ارائه می دهد بنابراین مردم کلیساهای شان را بر اساس آنچه به آن ها ارائه می دهند تغییر می دهند. آن ها عضو کلیسایی می شوند که خدمات خاصی به آن ها ارائه می دهند اما چنان چه احساس کنند نیاز جدیدی در مرحله جدیدی از زندگی احتیاج است فوراً

کلیسای خود را ترک کرده و به کلیسایی که خدمتی بهتری در این زمینه ارائه می دهد ملحق می شوند.

وقتی تخصص زیاد جای همه چیز را می گیرد اعلام کلیسا دیگر آن قدرت و نفوذ کافی را ندارد تا بتواند دیدگاهی در مردم ایجاد کند که باعث تغییر آن ها شود. موعظه خوب مستلزم مطالعه دقیق کلام خدا و دنیا است. این کاری است که واعظین متخصص می توانند انجام دهند اما همچنین مستلزم تجربیاتی دست اول از نا امیدی ها و پاداش ها و شادی ها و رنج هایی است که به خاطر کار و خدمت با مردم بدست می آید. بدون آن ممکن است پیغام از لحاظ تکنیکی بسیار عالی باشد اما از لحاظ انتقال دیدگاه ضعیف خواهد بود. رهبران بزرگ مسیحی مانند اگوستین، لوتر و کالون و ولسلی که موعظه ها و نوشتجات آن ها تأثیر بسیاری بر تاریخ کلیسا داشته اند زمان بسیاری را برای خدمت شخصی به افراد اختصاص می دادند برای همین موعظات آن ها چنین تأثیر گذاری شگرفی بر زندگی افراد می گذاشت. رهبران کتاب مقدسی شبانانی هستند که گوسفندان شان را دوست دارند و آماده اند که برای آن ها جان دهند و تعهد آن ها باعث ایجاد تعهد در افرادی می گردد که تحت هدایت آن ها هستند.

فصل بیستم

اجتناب از تعهد و دفع رنج

سريلانكا در ۲۵ سال اخير با رنج های بسياری روبرو بوده است. جنگی در شمال شرقی کشور، انقلابی در جنوب، یک سونامی تخریب کننده و بیماری های همه گیر فراوان.

همچنين شاهد جفا بر مسيحيانی هستيم که در اين کشور بشارت می دهند. گاهی دوستان خارج از کشور به من يادآوری می کنند که چقدر خوشبختند از اين که نبايد در چنين رنجی خدمت کنند. البته که آن ها خوشبخت هستند اما من می خواهم به آن ها بگويم که بزرگترين رنج من در ۲۵ سال اخير به خاطر هيچ کدام از اين تراژدی هایي که بر سر سريلانكا آمده نيست. هر چند در اين تراژدی ها نيز ترس، نا اميدی، غم و خشم ايجاد شده است. اما بزرگترين رنج من از ارتباطات با مردم ناشی می شود. رنجی که در تعهد من نسبت به انسان ها وجود دارد و مسيحيان هر کجا که زندگی کنند با چنين رنجی روبرو خواهند شد.

پولس لیستی بلند بالا از رنج های خود از رسالاتش را يادآور می شود. اما از لحن گفتاری که در متون مختلف به چشم می خورد بزرگترين رنج او به خاطر باور های اشتباه و طرد شدن از سوی مسيحيانی بود که خود آن ها را زائیده بود. در واقع لیستی از رنج هایي که او ارائه می دهد به عنوان درخواستی از رهبران بود که اعتبار او را بپذيرند و آن چه او فکر می کند را

رد نکنند و به آن‌ها یادآوری می‌کند که او چقدر به خاطر انجیل رنج کشیده است. هر ملت یا فرهنگی که در آن زندگی می‌کنیم اگر متعهد به مردم آن‌جا باشیم قطعاً رنج بسیاری را متحمل خواهیم شد. وقتی که کلیساها باعث رنج پولس شدند و او را رد کردند او از آن‌ها ناامید نشد و به خدمتی که خداوند به او سپرده بود مشغول شد. از طریق نامه‌هایش با آن‌ها کلنجار رفت. بسیاری از این نامه‌ها خطاب به کلیساهایی بود که او یا همکارانش بنیادش را نهاده بودند. بنابراین ایمان داران آن‌جا فرزندان او محسوب می‌شدند و قابل درک است که پولس حتی زمانی که آن‌ها با او مخالفت می‌کردند آن‌ها را به حال خود رها نمی‌کند.

اما مشکلاتی هم از کلیسای اورشلیم بر می‌خواست. کلیسایی که او خود باعث ایمان آوردن شان نبود. زمانی که از اورشلیم سعی می‌کردند کلیسای انطاکیه را مجبور به حفظ رسم ختنه بکنند پولس در مورد آن مطلب با بی تفاوتی عبور نکرد. او به خدمات خود در کلیسای انطاکیه ادامه می‌داد کلیسایی که او و برنابا با آن آشنا بودند. این دو دوست به محض با خبر شدن از مشکل ایجاد شد در کلیسای اورشلیم فوراً به راه افتاده و تا اورشلیم ۴۰۰ مایل را طی کردند تا به این مسئله رسیدگی کنند. نتیجه این سفر آن‌ها یکی از مهم‌ترین نتایج الهیاتی را در تاریخ کلیسا ثبت نمود و باعث شد کلیسا از یهودیت سنتی آزاد شده و تبدیل به یک جامعه جهانی گردد. (اعمال ۱۵)

نسل ما را می‌تواند نسل مُسکن (ضد درد) خواند زیرا مردم عادت کردند که از رنج اجتناب کنند و حالت خنثی به خود بگیرند. چنین نگرشی در خدمات نیز دیده می‌شود. یکی از روش‌های متداولی که در مسیحیان دیده

می شود این است که آنها خود را متعهد به گروه خاصی نمی دانند و زیاد به افراد دیگر در گروه نزدیک نمی شوند. آن ها فکر می کنند اگر ما فاصله امن خود را با افراد دیگر حفظ کنیم می توانیم از رنج اجتناب نمائیم. به ما یاد داده اند روابط خود را در حدی نگاه داریم که بتوانیم آن را مدیریت کنیم. حقیقتی در این جا وجود دارد. پس احساسات ما نباید درگیر زندگی افراد دیگر شود چون مشکلات آن ها می تواند ما را فلج کند. اما تعهد صحیح یعنی آنقدر در زندگی افراد دیگر سرمایه گذاری کنیم که نسبت به ضربه خوردن از سوی آن ها آسیب پذیر شویم.

فرهنگ مان را همچنین می توانیم فرهنگ دور ریختن بنامیم. دور انداختن چیزی های که به دردمان نمی خورند. تعمیر وسیله برای مان بسیار گران تمام می شود بنابراین آن ها را دور می اندازیم و یک وسیله تازه جایگزین آن می کنیم.

یک بار باید موعظه ای را آماده می کردم. موضوع آن تعلیم وجود استرس در خدمات بود و این که ما ناگزیریم که استرس موجود در خدمت را تحمل کنیم. در آن زمان سه نفر در مورد مشکلات شان با من سخن گفته بودند که چگونه خود آن ها یا فرد نزدیک به آن ها توانسته خود را از شرایط بسیار استرس زا آزاد کند. یکی از افراد کلیسایی که شرایط سختی قرار داشت را ترک کرده بود. فرد دیگر سازمان مسیحی خود را ترک کرده بود و شخص سوم همسرش را ترک کرده بود و خود را زندگی زناشویی فاجعه بارش آزاد نموده بود. نمی توانستم خودم را کنترل کنم و از خود نپرسم که آیا واقعاً اراده خداوند بود که آن ها آن جا را ترک کنند؟ یا نه باید در آن جا می ماندند در کلیسای شان، سازمان شان یا همراه با همسر شان.

اکنون باید بگویم که همواره حدی از فشار در خدمات مسیحی وجود دارد که ضروری نبوده و ما باید بیاموزیم که آن ها را رد کرده و شادی خود را در خداوند حفظ کنیم. در واقع شرایطی وجود دارند که ما باید آن جا را ترک کنیم و ایمان داشته باشیم که خداوند برنامه ای برای ما در جایی دیگر دارد. گاهی این ترک کردن به همراه رنج بسیار است. خصوصاً در اوایل آن. حتی پولس و برنابا نیز پس از سال ها همکاری پر ثمر باید از یکدیگر جدا می شدند اگر چه آن ها ظاهراً روابطی گرم و صمیمی داشتند. اما جدا شدن آن ها از هم واقعه ای ناخوشایند بود. (اعمال ۱۵ : ۳۶ - ۴۱) پولس استرس برخاسته از تعهد را چنین تشریح می کند.

« افزون بر همه اینها، بار نگرانی برای همه کلیساهاست که هر روزه بر دوشم سنگینی می کند. کیست که ضعیف شود و من ضعیف نشوم؟ کیست که بلغزد و من نسوزم؟ » - دوم قرنتیان ۱۱ : ۲۸ - ۲۹ -

پولس رویکردی با قلبی گشاده نسبت به خدماتش داشت و همین رویکرد باعث می شد که نسبت به آسیب ها ضربه پذیر گردد. رنج او در زمانی که دارد چنین اعترافی می کند محسوس است.

« ای قرنتیان، ما بی پرده با شما سخن گفتیم و دل خود را بر شما گشودیم. ما محبت خود را از شما دریغ نمی داریم. شماید که مهر خود را از ما دریغ می کنید. با شما همچون فرزندانم سخن می گویم؛ شما نیز دل خود را بر ما بگشایید. » - دوم قرنتیان ۶ : ۱۱ - ۱۳ -

به آسیب پذیری او در زمانی که به غلاطیان نامه می نویسد دقت کنید:

«فرزندان عزیزم، که برایتان باز رنج زایمان دارم تا مسیح در شما
شکل بگیرد، کاش هم‌اکنون نزدتان بودم تا لحن خود را تغییر
می‌دادم، زیرا از شما در شگفتم.» — غلاطیان ۴: ۱۹ — ۲۰ —

در این جا به روش های فرار از پذیرش رنجی که به خاطر تعهد با آن روبرو
خواهیم شد توجه کنید.

- زمانی که اعضا مرتکب گناهان جدی می شوند بگذاریم که همین طور
ما را ترک کنند بدون اینکه وارد فرایند طاقت فرسا و دردناک تربیت،
شفا و احیا شویم.
- زمانی که با گروهی که عضوش هستیم با مشکلی برخورد
می کنیم آن گروه را ترک کرده و عضو گروه دیگری شویم بدون اینکه
موضوعات را بررسی کرده و آنقدر مداومت نشان دهیم تا به نتیجه
درستی برسیم.
- زمانی که مردم مسیری را که در آن قرار گرفته ایم زیر سؤال
می برند. آن ها را تشویق می کنیم که کلیسای خود را ترک کنند و به
کلیسایی بروند که در آن احساس راحتی بیشتری می کنند بدون اینکه
وارد مسیر و فرایند دردناک روبرو شدن و کشمکش با اعتراضات آن ها
شویم.

- زمانی که به خاطر کاری که دیگری انجام داده و به ما آسیبی وارد کرده بدون اینکه با آن فرد برخورد کنیم و مشکل را بنیادی حل کنیم از کنار آن با بی تفاوتی عبور کنیم.

- زمانی که در گروه کوچک ما مشکلی جدی وجود دارد و می گوئیم که نمی توانیم به آن ها کمک کنیم زیرا وقت و انرژی و منابع کافی در اختیار نداریم. (گاهی ما نباید اصلاً به برخی از افراد به خاطر خودشان کمک کنیم اما معمولاً کمک می کنیم و چنین کمکی به بهایی سنگینی برای ما تمام می شود و باعث خستگی و خالی شدن منابع شخصی ما می گردد.)

- زمانی که مردم ما را با ناراضیاتی و تلخی ترک می کنند ما اجازه می دهیم که بروند بدون اینکه فرصتی به آن ها بدهیم تا درباره ناراحتی های شان صحبت کنند. (من ایمان دارم که مکالمات قبل از ترک جماعت بسیار مهم هستند. مخصوصاً وقتی که فرد با می خواهد با ناراحتی کلیسا را ترک کند.

اگر آن شخص می تواند خشم خود را ابراز کند شانس بسیاری وجود دارد که بتواند رنج خود را پشت سر گذاشته و بار دیگر از جایی صحیح رابطه اش را آغاز کند. اگر این کار انجام نشود آن ها با خود باری غیر ضروری را برای مدتی طولانی حمل خواهند کرد. این بار مانع از رشد و سلامت آن ها پس از تحمل رنج می گردد.

برای یک رهبر شنیدن سخنان خصمانه افرادی که می خواهند آن ها را ترک کنند سخت است. خود شخصی که در حال ترک نمودن کلیسا است و می خواهد به دنبال جای جدیدی بگردد بیشتر از همه آسیب پذیر است.

پذیرش چنین رنجی به دلیل خشم این افراد حداقل کاری است که می‌توانیم برای آن‌ها انجام دهیم تا آن‌ها بتوانند پس از جدایی دردناک خود روابطی نو ایجاد کنند.

خواندگی ما در گروه جوانان برای مسیح در سریلانکا این است که به سراغ جوانانی برویم که به کلیسا نمی‌آیند. قوانین ضد بشارت در خیابان بشارت به جوانان را بسیار سخت نموده و این عمل شکار غیر اخلاقی ذهن‌های آسیب‌پذیر شمرده می‌شود. برای ما آسان‌تر خواهد بود که تمرکز مان را بر جوانان مسیحی و تعلیم دادن آن‌ها تغییر دهیم. این خدمت بی‌خطر است و باعث می‌شود که خدمت ما بیشتر توی چشم باشد و در نتیجه می‌توانیم بودجه‌های بیشتری برای کارمان دریافت کنیم.

اما ما باید به تعهدمان برای کار در بین جوانانی که به بی‌ایمان هستند وفادار باقی بمانیم. وقتی بسیاری از ایمانداران در بارهٔ صلیبی که باید متحمل شوند فکر می‌کنند آن‌ها فقط درباره چیزهایی مانند جفا، گمنامی و تبعیضاتی که به خاطر باور به اصول شان متحمل می‌شوند صحبت می‌کنند. آن‌ها در سخنان خود به سختی‌هایی که به خاطر تعهد شان نسبت به مردم وجود دارد بی‌تفاوتند. سختی‌هایی مانند خستگی ناشی از کمک به آن‌ها و رنج ناشی از ضربه‌ای که به ما زده‌اند و ما باز باید آن‌ها را محبت کنیم.

تعهد ما نسبت به مردم باعث ایجاد رنج در مسیحیان از هر ملت و هر فرهنگی می‌شود. البته این کاوش ما کامل نخواهد بود اگر فراموش کنیم این جمله را بگوییم که شادی خداوند که فراتر از تمامی رنج‌های ماست آن عاملی است که به ما قوت می‌بخشد تا رنج را متحمل شویم. موضوع فصل

بعدی به ما می گوید که تعهد نه تنها باعث رنج ما می شود بلکه باعث شادی ما نیز می گردد.

فصل بیست و یکم

تعهد و زندگی شاد

من سال هاست که به طور تمام وقت در گروه جوانان برای مسیح خدمت می‌کنم. پیش از آن نیز به عنوان داوطلب برای ۱۰ سال عضو آن خانواده بودم. می‌توانم بگویم بزرگ‌ترین رنجهای زندگی من از تعهدم نسبت به آن‌ها برخاسته است. اما همچنین می‌توانم بگویم که برخی از بزرگترین شادی‌های زندگی من نیز به خاطر همین گروه بوده است. البته بزرگترین شادی من از روابطم با خداوند و سپس با همسر و فرزندانم نشأت می‌گیرد اما این گروه نیز در زندگی من به عنوان منبعی از شادی عظیم جای دارد.

در فصول قبل به سخنرانی که در یک کنفرانس داشتم و سخنرانی اولم خوب پیش نرفته بود اشاره کردم. به شما گفتم روز بعد باید بار دیگر صحبت می‌کردم و وقتی به اتاقم رفتم بسیار برآشفته بودم. با همسرم تلفنی صحبت کردم و از او خواستم که به افرادی بگوید برایم دعا کنند تا در کشمکشی که آن روز با خداوند داشتم پیروز شوم. آن شب پیام عجیبی از یکی از کارکنان گروه جوانان دریافت کردم که من مسئولیت شبانی او را به عهده داشتم. وقتی به خانه رفتم آن همکارم به من گفت که آن شخص در میانه شب از خواب برمی‌خیزد و احساس بار سنگینی برای دعا را احساس می‌کند. او فکر کرده بود که من با وسوسه شدید جنسی روبرو شده‌ام بنابراین با صداقت برای من دعا می‌کند. موعظه روز بعد من به خوبی پیش

می رود. آنچه که مرا شاد می ساخت این مطلب بود که همکار عزیز من در طول شب بیدار شده بود و برای من دعا کرده بود. چنین شادی غیر قابل مقایسه با آن رنجی است که به خاطر تعهد نسبت به او متحمل شده بودم.

شرایط سخت گاهی برای مدتی طولانی باقی می ماند اما تعهد باعث می شود بدون آنکه تسلیم شویم به مداومت ادامه دهیم. چندین بار من استعفا نامه خود را بر برگه ای نوشتم و بارهای بیشتری آن را در ذهنم نگاشتم. اما هرگز احساس آزادی نکردم که بتوانم آن نامه را به گروهی که با آن ها کار می کنم ارائه دهم. زیرا می دانم که نمی توانم از آن حقیقتی که خدا مرا خوانده تا با این گروه باقی بمانم را انکار کنم. می دانم که باید تا زمانی که برایم به طور واضح آشکار نشده است در این گروه باقی بمانم.

تصادفاً امسال یکی از سخت ترین جنبه های حضور من در این گروه آشکار شد که مرا آزاد می داد. چالش هایی که این گروه با آن روبرو بود آنقدر زیاد بود که من نمی توانستم وقت کافی برای مطالعه به عنوان یک معلم کتاب مقدس را داشته باشم. میان خستگی مفرطی که داشتم به مطالعات خود ادامه دادم و بهای آن را پرداختم اما می دانم که دعا بهترین روش برای آماده شدن برای یک تعلیم کتاب مقدسی است.

داستانی که برای شما باز گو کردم نشان دهنده آن است که این گروه به من هدیه بزرگی بخشید است و آن این است که افرادی برای من دعا می کنند. حتی با وجود این که من به سختی می توانستم زمانی را به مطالعه اختصاص دهم. برای من هیجان انگیزترین و بهترین جملات جلال خدمات مسیحی که بر کاغذ نگاشته شده اند در دوم قرنیتان وجود دارد.

در پشت پرده ابراز شادی پولس از خدماتش رنجی شدید نهفته بود. پولس از سوی قرنطیان طرد شده بود و این باعث آسیب به او گشته بود. اشتیاق او از اینکه می خواست بداند مردم چه واکنشی نسبت به نامه ای او نشان می دهد در این جملات دیده می شود که می گوید: " نمی توانم صبر کند تا تیتوس را ببینم ... " آن شخصی که نامه را به قرنطیان رسانده بود.

« پس چون برای بشارت انجیل مسیح به تروآس رفتم، دریافتم که خداوند در آنجا دری بزرگ به روی من گشوده است. اما باز آرام نداشتم زیرا برادر خود تیتوس را نیافتم. پس با اهالی آنجا وداع کرده، به مقدونیه رفتم. » - دوم قرنطیان ۲: ۱۲ - ۱۳ -

بله تیتوس با خبر خوش نزد او باز می گردد. اما پولس آن را در اینجا ذکر نمی کند. او به یک باره شروع به تفکر درباره جلال خدماتش می کند. و جملاتش را این گونه آغاز می کند.

« اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح، در موکب ظفر خود می برد و رایحه خوش شناخت او را به وسیله ما در همه جا می پراکند. زیرا برای خدا رایحه خوش مسیح هستیم، چه در میان نجات یافتگان و چه در میان هلاک شوندگان. » - دوم قرنطیان ۲: ۱۴ - ۱۵ -

تأملات او از ۲: ۱۴ تا ۷: ۱ ادامه پیدا می کند و در ۷: ۲ - ۵ او محبتی که در قلبش نسبت به قرنطیان داشت و شادی که آن ها به همراه رنج برایش ایجاد کرده بودند را ذکر می کند.

« ما را در دل خود جای دهید. در حق کسی بدی روا نداشته‌ایم، کسی را فاسد نساخته‌ایم و از کسی بهره‌جویی نکرده‌ایم. این را نمی‌گوییم تا محکومتان کنیم. پیشتر به شما گفتم که چنان در دل ما جای دارید که آماده‌ایم با شما بمیریم و با شما زیست کنیم. من می‌توانم بی‌پرده با شما سخن بگویم، و به شما بسی فخر می‌کنم. بسیار دلگرم شده‌ام، و به‌رغم همه سختیها، شادی مرا حد و مرزی نیست. زیرا هنگامی که به مقدونیه رسیدیم، این تن ما آسایش نیافت، بلکه از هر سو در زحمت بودیم - در برون جدالها داشتیم، و در درون ترسها. -» دوم قرن‌تیان ۷: ۲ - ۵ -

تنها پس از خواندن این قسمت است که پاسخ سؤال پولس را می‌بینیم. سؤالی که در باره اخباری که تیتوس در مورد جواب نامه پولس در قرن‌تیان به همراه داشت را بیان می‌کرد.

« اما خدایی که افسردگان را دلگرمی می‌بخشد، با آمدن تیتوس ما را دلگرم ساخت. و ما نه تنها از آمدن او، بلکه به واسطه آن دلگرمی که از شما یافته بود، دلگرم شدیم. او از اشتیاق شما به دیدار من، و اندوه عمیق‌تان، و غیرتی که نسبت به من دارید، خبر آورد، که این بیش از پیش مرا شادمان ساخت. -» دوم قرن‌تیان ۷: ۶ - ۷ -

دوم قرن‌تیان نمونه خوبی از تجربه شادی عمیقی است که می‌تواند به خاطر تعهد عمیق مان نسبت به مردم برای ما حاصل می‌شود و در این

صورت رنج عمیقی نیز وجود خواهد داشت اما شادی آن رنج را جبران می‌کند.

آن افرادی که شادی حاصل از تعهد عمیق را در زندگی شان ندارند در واقع از بزرگترین لذت زندگی محروم مانده اند و آن شادی‌ای است که در رابطه زناشویی وجود دارد و اینکه ما می‌دانیم همسرمان چیزهای زیادی دارد که می‌تواند ما را اذیت کند. احساس دوست داشته شدن و آزادی برای اینکه می‌توانیم کاملاً از لحاظ احساسی و فیزیکی خود را در اختیار فردی که نسبت به او متعهد هستیم بگذاریم.

برای همین است که تعهد یکی از کلیدهای اصلی رابطه شاد جنسی در بین زوجین است. ایچ نورمان رایت^{۶۶} در کتاب خود به نام مشاوره قبل از ازدواج درباره زوجی سخن می‌گوید که یک روز نزد او برای مشاوره پیش از ازدواج می‌آیند و او می‌بیند که آن خانم چقدر شاد است. او از آن خواهر می‌پرسد که چرا این قدر شاد هستی و او می‌گوید که سه روز قبل نامزدش رفتار بدی با او داشته زیرا او با لجبازی از خود رفتاری غیر عادی نشان می‌دهد. نامزدش با او واقعاً بد رفتاری کرده بود اما او می‌گفت که با وجود تمام کارهایی که نامزدش انجام داده باز در خود این احساس را داشته که واقعاً او را دوست دارد.

رایت می‌گوید: "این برای من تائیدی بود تا متوجه شوم که حتی اگر او تبدیل به فردی بسیار غیر قابل کنترل نیز شود اما هنوز او در خود این اطمینان دارد که او را محبت خواهد کرد. همین حقیقت باعث ایجاد شادی عمیقی در او شده بود."

اخيراً نامه اى از شخصى دريافت كردم كه هر روز صبح براى صرف صبحانه نزد همسرش مى رود. همسر او در يك آسايشاه مخصوص بيماران الزايمى بسترى بود. يك روز او وقت دكتر داشت و دكتر احساس مى كند كه او عجله دارد. بنابر اين از مرد پير مى پرسد كه دليلش چيست؟ آن مرد مى گويد كه بايد برود و با همسرش صبحانه بخورد. دكتر به او مى گويد خب! بايد عجله كنيد و وقت ملاقاتش را تمام مى كند. آن مرد به دكتر مى گويد اشكالى ندارد كه كمى هم دير كنم زيرا او ۵ سال است كه مرا نمى شناسد. دكتر از او مى پرسد تو هنوز هر روز صبح به آن جا مى روى حتى با اينكه او تو را نمى شناسد؟ مرد پير لبخند مى زند و مى گويد: " او مرا نمى شناسد ولى من هنوز او را مى شناسم."

نكته بسيار زيبايى در عمق چنين تعهدى نهفته است. همسرى كه نمى تواند پاسخى دهد هنوز هم شادى ي به خاطر عشق ورزيدن به او وجود دارد. يكي از مشخصه هاى جوامع امروز روابط سطحى است كه مردم به راحتى آن را ترك مى كنند و همين باعث شده كه افراد در عمق وجودشان احساس عدم امنيت عميقى بكنند. آن ها از اينكه خود را به طور كامل به روابطى بسپارند مى ترسند. از اين كه ممكن است رابطه آن ها پا برجا نماند مى هراسند. مسيحيان نيز ممكن است چنين ترس هاى داشته باشند. چنين ترس هاى ما را فلج نمى كند زيرا ما مى دانيم كه مهمترين رابطه در زندگى ما با شبان نيكوئى است كه ما را آنقدر دوست داشته كه براى ما جانش را داده است. بلكه ما نيز ممكن است در زندگى مان با افرادى روبرو شويم كه زمانى ما را ترك كنند ولى چون توجه و محبت شبان نيكوى جان مان را همواره داريم پس با چنين احساس امنيتى است كه مى توانيم ريسك كرده و خود را وقف افراد و اصول اخلاقى خاصى بكنيم.

دنیا و روابط زودگذر و سطحی برای چنین افرادی در حکم هوای تازه برای تنفس هستند. چنین دیدگاهی است که می تواند به ما کمک کند تا بتوانیم احساس امنیت و شادی حاصل از تعهد را در دنیای امروز پیدا کنیم. چنین تعهدی است که می تواند کلید ایستادن در مقابل طلاق همه گیری باشد که امروزه جهان ما را تحت تأثیر خود قرار داده است. زمانی که به مردم نشان می دهیم در پس تعهداتی که برای شان بهایی دارد چه جلالی نهفته است و بتوانیم آن را در حرفه و زندگی کلیسایی و دوستان مان به کار گیریم در آن زمان است که می توانیم به بازگشت احساس تعهد در زندگی مسیحیان کمک کنیم. وقتی که این اتفاق بیافتد مردم خواهند آموخت که این تعهد را در زندگی زناشویی خود نیز داشته باشند.

« من بنا بر مأموریتی که خدا به من سپرد، خادم کلیسا گشتم،
تا کلام خدا را به کمال به شما بیان کنم، یعنی آن راز را که طی اعصار
و نسلهای متمادی پنهان نگاه داشته شده بود، اما اکنون بر
مقدسین او آشکار شده است. خدا چنین اراده فرمود که بر ایشان
آشکار سازد که این راز از چه جلال عظیمی در میان
غیریهودیان برخوردار است، رازی که همانا مسیح در
شماست، که امید جلال است. ما او را وعظ می کنیم، و
هر کس را هشدار می دهیم و با کمال حکمت می آموزیم، تا همه را
کامل در مسیح حاضر سازیم. از این روست که من زحمت
می کشم و با نیروی او که در من نیرومندانه عمل می کند،
به مجاهده مشغولم. » - کولسیان ۱ : ۲۵ - ۲۹ -

فصل چهارم

خادمین کلیسا

فصل بیست و دوم

خادمین و ناظرین

من این بخش را ۵ روز پس از بازگشت از آمریکا می نویسم. من برای سخن رانی در مجمع Large Urbana Student Missions دعوت شده بودم. در آن جا باید ۴ بخش از کتاب مقدس را تفسیر می کردم. تبدیل شدن از یک سخنران به یک رهبر کار سختی است. به عنوان یک سخنران من همانند یک ستاره سینما هستم که استعداد تعلیم خود را به کار می گیرم و کاری را که بسیار دوست دارم انجام می دهم اما به عنوان یک رهبر من در واقع خادم گروه جوانان برای مسیح هستم که به عنوان یک خادم در یک خانواده کار می کنم. به عنوان یک خادم من باید وقف خدمت به آن ها شوم و به بهترین نحو احتیاجات آن ها را بر آورده سازم.

باید بجنگم تا بتوانم زمان مناسبی برای مطالعه و نوشتن پیدا کنم. این پاراگراف در ساعت ۱۰ : ۴۵ شب نوشته شده است. آن هم به خاطر اینکه من با خود قصد کرده بودم که هر طور شده امشب قبل از رفتن به رختخواب آن را تمام کنم. حتی با اینکه امروز روزم را نصف روز دیرتر از آنچه برنامه ریزی کرد بودم شروع کردم.

همان طور که گفتم تبدیل شدن از یک سخنران به یک رهبر یک فرایند سخت و طاقت فرسا است. امروز به خاطر اینکه از پیدا کردن وقت مناسبی برای مطالعه و نوشتن ناتوان ماندم دچار نا امیدی گشتم. تصمیم

گرفتم که الگو و زمان دعای روزانه خود را تغییر دهم. کتابی که هم اکنون آن را به عنوان مطالعه شخصی در دست دارم فول سرویس^{۶۷} نام دارد.

عنوان آن حرکت از مسیحیت خود محور و تبدیل شدن به یک خادم تمام عیار است. نویسنده این کتاب شبان و روانشناس سیانگ یانگ تان^{۶۸} است. خداوند با قوت از طریق این کتاب با من سخن گفت. دکتر یانگ تشریح می کند که امروزه چگونه کلیسا تحت تأثیر الگوهای سکولار مدیریت و رهبری می شود. البته بسیاری از این مدل ها مفید هستند اما او می گوید که یکی از زمینه هایی که ما در مسیحیت به طور خاص از این الگوها تفاوت داریم زمینه درک ما از مفهوم بزرگی است.

در کتاب مقدس بزرگی در خادم بودن است. بزرگ بودن یعنی خدمت خداوند و خدمت به قوم او. البته من در ابتدای این کتاب الهیاتم را در این باره ذکر کردم. او در این کتاب به من آموخت آنچه که من امروز آن را یک مشکل می دانم بعداً ثابت خواهد شد که چیز نیکویی بوده است. بنابراین دلیلی ندارد که نا امید شوم.

در متن کولسیان بعد از اینکه پولس می گوید که چه رنج هایی برای کلیسا کشیده رابطه اش با کلیسا را نیز تشریح می کند. او این رابطه را با این واژه ها به تصویر می کشد.

« من بنا بر مأموریتی که خدا به من سپرد، خادم کلیسا گشتم، تا کلام

خدا را به کمال به شما بیان کنم. » - کولسیان ۱ : ۲۵ -

Full Service – ^{۶۷}

Siang Yang Tan – ^{۶۸}

واژه ای که در ترجمه ESV « خادم » ترجمه شده diakonos است. از این واژه deacon یعنی « شماس » را در گرفته ایم. در ترجمه هزاره نو « خدمتکار » ترجمه شده است که به نظر من معنای این واژه را بهتر بیان می کند. این واژه به طور کلی به شخصی اشاره می کند که مشغول انجام کاریست که در آن کار به کس دیگری کمک می کند. این واژه اغلب برای خادمینی که بر سر میز غذا خدمت می کردند استفاده می شد. در واقع پولس از این واژه استفاده کرد تا بگوید او خود را وقف رفاه کلیسا کرده است. جای دیگری پولس از واژه قویتری استفاده می کند و آن واژه doulous است، که به معنای برده یا غلام می باشد تا وقف و سرسپردگی خود را به کلیسا نشان دهد. او می گوید:

« زیرا ما خود را موعظه نمی کنیم، بلکه عیسی مسیح را به عنوان خداوند موعظه می کنیم، و از خود تنها به خاطر عیسی، و آن هم فقط به عنوان خادم شما سخن می گوئیم. » - دوم قرنتیان ۴ : ۵ -

« زیرا با اینکه از همه آزادم، خود را غلام همه ساختم تا عده ای بیشتر را دریابم. » - اول قرنتیان ۹ : ۱۹ -

پولس پس از معرفی خود به عنوان خادم کلیسا می گوید که این خدمت از طریق « من بنا بر مأموریتی که خدا به من سپرد، خادم کلیسا گشتم، تا کلام خدا را به کمال به شما بیان کنم. » (کولسیان ۱ : ۲۵) انجام می شود واژه ای که در ترجمه هزاره نو مأموریت ترجمه شده (در ترجمه تحت الفظی نظارت است.) و این به معنای مسئولیت، اقتدار و وظیفه

ای است که به خادمی امین سپرده می شود. این واژه نه تنها ما را به یاد خادم بودن ما می اندازد بلکه به ما یادآوری می کند که فرصت مغتنمی در اختیار ما قرار گرفته و اعتماد مقدسی نسبت به ما از سوی آسمان صورت گرفته است. آیات بسیاری در کتاب مقدس وجود دارد تا به این باور برسیم که همه مسیحیان از خواندگی خاص برای نظارتی برخوردار هستیم که به ما سپرده شده است.

ممکن است این خدمت سخت و طاقت فرسا باشد اما ما به طور خاص ماموریت داریم که ماموران پادشاه پادشاهان باشیم و یا همان طور که پولس می گوید سفیران مسیح باشیم. (دوم قرنتیان ۵ : ۲۰) این حقیقت را زمانی فهمیدم که مجبور به نوشتن نامه ای برای سفیر انگلستان شدم. برای دریافت ویزایی که از انگلستان منتظرش بودم به مشکل برخورد کرده بودم. در نامه ام او را عالی جناب خطاب کردم. همان زمان که داشتم پیغام خود را آماده می کردم به متنی برخوردم که پولس خود را سفیر مسیح می خواند. با خود گفتم : " من در اینجا سفیر ملکه انگلستان را عالی جناب می خوانم و من خود سفیر پادشاه پادشاهان هستم. این فکر مرا تکان داد بنابراین وظیفه ای که به پولس سپرده شده بود این بود. (کولسیان ۱ : ۲۵)

در این دوران پست مدرن این چالش بسیار بزرگی است زیرا مردم دیگر در مورد حقایق این چنینی علاقه ای از خود نشان نمی دهند. البته این موضوع از خارج از حیطه این کتاب است. اجازه دهید به صورت ساده ۹ وظیفه ای که ما با آن ها روبرو هستیم را بیان کنم. این ها کارهایی هستند که از تمام مسیحیان به عنوان پدر، مادر، معلمان کانون شادی، رهبران

گروه‌های کوچک و شبانان انتظار می‌رود. ما باید کلام خداوند را به طریقی انتقال دهیم که :

۱. صحیح باشد.
۲. متقاعد کننده باشد.
۳. قابل درک باشد.
۴. مطابق با شرایط امروز باشد.
۵. جذاب باشد.
۶. در ذهن‌ها باقی بماند.
۷. کار بردی باشد.
۸. قابل فهم باشد.
۹. تحت مسح روح القدس اعلام شود.

بنابراین به عنوان خادمین، غلامان و ناظرین این فرصت و اختیار به ما داد شده که به مردمی که خداوند ما را فرا خوانده خدمت کنیم. ما همچنین ایمان داریم که بهترین نقشه خداوند برای این افراد با بهترین نقشه خداوند برای ما به هم گره خورده است و ممکن است همیشه این گونه فکر نکنیم که خدمت به این افراد برای ما بهترین است.

غالباً مجبور می‌شوم که برنامه‌های شخصیم را تغییر دهم و الویت‌های شخصیم را کنار بگذارم. زیرا مجبورم نیازهای افرادی که به آنها خدمت می‌کنم را در الویت قرار دهم. در واقع سال‌ها طول کشید تا متوجه این موضوع شدم که با وجود این حقیقت که آنچه زمانی فداکاری بزرگی به نظر می‌رسید در واقع برای من نیز بهترین بوده است. در یکی از کتاب‌هایم

به نام « خدمت مسیح محور » تشریح کرده ام که خادم بودن به عنوان شوهر به چه معنا است و به افسسیان ۵ : ۱۵ استناد کرده ام.

« ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود،» - افسسیان ۵ : ۲۵ -

در این کتاب چنین نوشته ام که بسیاری از خواهران خواهند گفت: " من واقعا نمی خواهم شوهرم برای من بمیرد فقط بهش بگویند که با من صحبت کند. او زمانی که خسته از کار برمی گردد چنان اخلاقیش بد است که حتی یک کلمه با من حرف نمی زند و وقتی با او سخن می گویم عصبانی می شود. " چنین همسری از لحاظ فیزیکی خسته است و از لحاظ عاطفی از کار افتاده تلقی می شود زیرا روز سختی را پشت سر گذاشته و آخرین کاری که ممکن است بکند این باشد که با شما سخن بگوید و از آن جایی که همسرش را بسیار دوست دارد ترجیح می دهد بمیرد ولی ساکت بماند تا اینکه با او سخن بگوید. برای او در آن زمان صحبت کردن تجربه ای شبیه مرگ است.

متأسفانه تعلیم افراط گرایانه ما درباره عطایا باعث شده که بسیاری از افراد خود را بسیار خاص بدانند. مخصوصاً در غرب. همانطور که قبلاً گفتیم برخی از افراد بیشترِ زمان خود را صرف استفاده از عطایای خود می کنند. کاری که بسیار در آن موفق هستند. به عنوان مثال یک واعظ متبحر ممکن است زمان زیادی را صرف ملاقات با اعضای کلیسا نکند و به خادمین کلیسا توجه زیادی نشان ندهد. بنابراین نتیجه چنین تخصص گرایی این است که

در تنها در یک قسمت نتیجه بسیار خوبی حاصل می شود. اما تأثیر گذاری آن شخص ممکن است بسیار کمتر از آن چیزی باشد که از او انتظار می رود.

امروزه مردم خیلی بیشتر احتیاج دارند که تحت تأثیر مثبت افراد قرار بگیرند تا اینکه شاهد آن باشند که ما چگونه تکنیک ها و مهارت های خود را به نمایش بگذاریم. باید حاضر باشیم از چیزهایی محروم شویم تا در وجودمان آن عمقی که برای تأثیر گذاری لازم است ایجاد شود و این امر بوسیله زندگی کردن همچون مسیح تجسم یافته در میان حاصل می شود.

ما باید در سبک زندگی خود در حالی که به مردم توجه و محبت نشان دهیم در آن شرایط از عطایای خود استفاده کنیم. ما نباید همه زمان خود را فقط برای استفاده از استعداد هایمان صرف کنیم. این حقیقت برای مشاغل دیگر نیز صدق می کند. امروزه کسب اطلاعات از طریق تحقیق و ابزارهای الکترونیکی به راحتی امکان پذیر است اما نتایج حاصل شده آن طوری نیست که مردم بتوانند از آن سود ببرند و یا تحت تأثیر آن قرار بگیرند. این می تواند باعث اشتباهات بزرگ استراتژیک در حرفه های مختلف شود. چون بدون در نظر گرفتن کامل فاکتورهای فرهنگی که می تواند بر اخلاق و رفتار افراد تأثیر بگذارد تصمیماتی که گرفته می شود نمی تواند نتایج مطلوب به بار آورد.

برای حصول نتایج خوب افراد احتیاج دارند که به مردم آن فرهنگ نزدیک شوند. رهبرانی که به عنوان رهبران سرشناس کلیسا در تاریخ نام شان ذکر شده آنانی هستند که در مشارکت و خدمت مردمی و محلی تجربیاتی کسب کرده و در مورد آن نوشتند. آگوستین فردی بود که بر خلاف میل خود وارد خدمت شبانی شد. زیرا این خدمت روایی او را از

داشتن زندگی آرام برای مطالعه، دعا و تعلیم با بن بست روبرو می کرد. مارتین لوتر، جان کالون، جانانان ادواردز و جان وسلی همگی مانند پولس در خدمات محلی در بین مردم فعال بودند. می دانیم که کالون یک متفکر با استعدادی بود اما وقتی که این متن را در مورد او خواندم غافلگیر شدم. او بسیار کم می خوابید. درب خانه اش به سوی تمام افرادی که در پی راهنمایی بودند باز بود. او دائماً از مسائل مختلف کلیسا و ایالتش با خبر بود. دائماً به بیماران و محرومین سر می زد. او تقریباً تمامی اهالی شهرش را می شناخت.

یک بار کالون چنین می نویسد: "از زمان رسیدنم به این جا تنها به یاد دارم که تنها توانستم دو ساعت تنها بمانم بدون اینکه شخصی بیاد و مزاحمم شود." بسیاری از افرادی که تحصیلات خود را مدارج بالا به پایان میرسانند و به سریلانکا باز می گردند خود را برای رویارویی با سختی های خادم بودن در بین مردم آماده نمی کنند. آن ها می آیند و به دنبال بهترین بسته پیشنهادی می گردند. آن ها آماده مردن نیستند. آن ها هنوز آماده نا امید شدن نیستند. اتفاقی که دیر یا زود برای آن ها خواهد افتاد.

درک آن ها از محقق شدن رویا تعریفی دنیوی دارد که تنها در قالب این که آن ها چگونه می توانند از بهترین توانایی ها و استعداد های شان استفاده کنند تعریف می شود و نه اینکه چگونه می توانند بهترین خادم برای خداوند و قومش باشند. برخی از آن ها پس از مدتی کشور را ترک می کنند. برخی دیگر تبدیل به مشاورانی می شوند که تنها تجربیات خود را افراد با میان می گذارند بدون اینکه با آن ها ارتباطی تنگاتنگ ایجاد کنند و مانند مسیح تجسم یافته با مردم مشارکت ندارند. برخی دیگر سازمان خود را تأسیس می کنند. جایی که می توانند تعاریفی که از شغل مورد علاقه خود

دارند را عملی کنند و آرزو های خود را بر آورده سازند. همه آن ها بدون آنکه بتوانند تأثیر عمیقی بر دیگران بگذارند به کار خود ادامه می دهند. هیچ راه فراری وجود ندارد ما نمی توانیم در خدمات خود موثر باشیم مگر اینکه بخواهیم خادم باشیم.

فصل بیست و سوم

خادم بودن ریشه در فیض دارد.

بسیاری از افراد رفته رفته متوجه ارزش و معنای خادم بودن می شوند اما این افراد وقتی می خواهند که واقعاً ب عنوان یک خادم تمام عیار ظاهر شوند درباره نقش خود دچار غم و اندوه می گردند. آن ها به سختی کار می کنند اما از درون تلخ و عصبانی هستند. آن ها ظاهراً بسیار فروتن هستند اما گاهی باطن آن ها در احساسات شان آشکار می شود و زمانی خود را نمایان می سازد که به یک باره از موضوعی خشمگین می گردند. من ایمان دارم علت آن است که خادم بودن آن ها ریشه در فیض ندارد. اجازه دهید سه نشانه خادم بودن و یا خدمت بدون فیض را برای شما تشریح کنم سپس بگویم که چگونه فیض می تواند به ما کمک کند تا از چنین صفاتی دوری کنیم.

رنجش

بسیاری از افرادی که فعالانه خدمت می کنند از درون دچار رنجشی عمیق می گردند زیرا احساس می کنند دیگران از آن ها سوءاستفاده کرده اند. آنها سخت کار می کنند اما کسی به آن ها توجه نمی کند. گوئی افراد عمل کرد آن ها را فرض مسلم و وظیفه آن هами دانند. افراد ارشد زندگی پر مشغله خود را دارند و از خادمین وفادار خود استفاده می کنند بدون اینکه وقف تمام عیار آن ها را از طریق خدمتی که ارائه می دهند ارزش گذاری کنند. حتی زمانی که مانعی بر سر راه افراد ارشد قرار می گیرد به طریقی از این خادمین بازخواست می شود که باعث رنجش آن ها می شود. این خادمین وفادار بعد از چنین رفتارهایی احساس می کنند مورد سوءاستفاده قرار

گرفته اند و کار آن ها ارزشی ندارد. اولین نکته ای را که باید یادآوری کنم این است که خدمت وفادارانه در پشت پرده برای خداوند بسیار مهم است و اگر افراد ارشد طوری رفتار می کنند که گوئی متوجه چنین خدماتی نمی شوند دچار اشتباهند. در اجتماع ما که حول محور مدیا و بازرگانی می گردد خدمت در پشت پرده بسیار سخت است. زیرا در چنین جامعه ای ظواهر نقش مهمی را ایفا می کنند. افرادی که در مجامع عمومی ظاهر نمی شوند ممکن است احساس کنند که مهم نیستند و رهبران باید هر کاری را انجام دهند تا به چنین افرادی در پشت صحنه به خوبی قدردانی و توجه شود.

ما اگر بخواهیم که کتاب مقدسی سخن بگوئیم تمام آنچه برای خداوند انجام می دهیم از طریق فیض و رحمت او به ما سپرده شده است. (دوم قرنتیان ۴: ۱) ما به عنوان خادمینی که مشغول کار در ملکوت خدای آسمان ها هستیم شایسته آن نیستیم که منتظر احترام و تشویق باشیم. زندگی ما به گونه ای است که برای مسئولیت هایی که به ما سپرده شده واجد شرایط نیستیم. بنابراین هر چیزی که به ما داده می شود یک جایزه است. زمانی که ما متوجه این حقیقت شویم از خداوند تشکر خواهیم کرد که ما را برگزیده تا ما ار به کار بگیرد.

این موضوع باعث می شود که نا امیدی ناشی از عدم توجه دیگران به ما در وجودمان رنگ ببازد. چنین نا امیدی ی طبیعی است و وقتی به خدمت مان این گونه می نگریم که جایزه است می فهمیم که حق قانونی برای خشمگین شدن را نداریم. پولس در رساله اول قرنتیان چنین می گوید :

« در این حالت، چه پاداشی می توانم داشته باشم؟ تنها اینکه انجیل را به رایگان بشارت

دهم و از حق خود در آن بهره برنگیرم» - اول قرنتیان ۹: ۱۸ -

پاداش او همان فرصت استثنایی است که به او عطا شده تا بتواند موعظه کند و او منتظر هیچ پاداش زمینی دیگری نیست. کار خداوند آنقدر عظیم است که حتی مشارکت در آن بدون حقوق و مزایا نیز امری شگفت انگیز است. (این همان کاری است که پولس در آن مشارکت داشت بدون اینکه حقوقی دریافت کند.) این همان موضوعی است که پولس در این جا می گوید احترام بزرگی است که او لیاقتش را ندارد. روبرت کین^{۶۹} از شخصی که هنری خطابش می کند نقل قولی را بیان می کند. این نقل قول چنین می گوید : " من شش روز گدائی خواهم کرد تا بتوانم روز هفتم موعظه کنم. "

خدماتی که ما انجام می دهیم در واقع فوران فیضی است که به سوی ما جاری شده و این نکته مهمی است که نه آن کاری که ما برای خداوند انجام می دهیم بلکه کاری که خداوند برای ما انجام داده مهم است این کلید شادی در زندگی است. اگر ما وجود هر روزه فیض در زندگی مان را مغتنم شمرده و نگاه نکنیم که آیا کسی متوجه خدمات می شود یا نه حس شادی بی نظیری را تجربه خواهیم کرد. برادر بزرگ پسر گمشده این موضوع را نمی دانست او نسبت به فیضی که برای برادر کوچکش عمل می کرد خشمگین شد. او به پدرش اعتراض کرد.

« اما او در جواب پدر گفت: "اینک سالهاست تو را چون غلامان خدمت کرده‌ام و هرگز از فرمانت سر نیپیچیده‌ام. اما تو هرگز حتی بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستانم ضیافتی به پا کنم. » - لوقا ۱۵ : ۲۹ -

« تو را خدمت کرده ام » از لحاظ لغوی به این معنا است « من اسیر بودم. » همان طور که پولس می گوید او روح بندگی را داشت نه روح فرزند خواندگی را. (رومیان ۸ : ۱۵) یک عمر زمان لازم است تا جلالی که از فرزند خوانده شدن به عنوان پسران و دختران خداوند حاصل می شود را درک کنیم. زمانی که معنای آن را عمیق تر درک می کنیم شادی ما بیشتر و بیشتر می شود. متوجه این حقیقت می شویم که خداوند آنقدر نسبت به ما نیکو بوده که به جای آنکه خدمات ما را ارزش گذاری کند می خواهد توجه و تمرکز ما را بر شاد بودن به خاطر فیضش جلب می کند.

آسیب

دلیل بزرگی دیگری که ممکن است خادمین غمگین بسیاری وجود داشته باشند نا مهربانی ها و شدت عمل افراد است. زمانی که ما در هر کاری مشارکت می کنیم باید بدانیم که احتمال آسیب دیدگی در آن کار وجود دارد. کار می تواند فشار زا باشد. شاید افراد سرسختی وجود داشته باشند که به احتمال زیاد به ما ضربه خواهند زد و بدتر از آن زمانی خواهد بود که دیگران از ما استفاده کنند تا به اهداف برسند و سپس ما را دور بیندازند. برخی شاید به خاطر حسادت و یا دلخوری به ما آسیب بزنند. اگر پس از کاری سخت متمرکز صدماتی باشیم که دریافت کرده ایم باز هم تلخ و غمگین خواهیم شد. کتاب مقدس در این باره بسیار واضح سخن می گوید:

« حال، شریعت آمد تا نافرمانی افزون شود؛ اما جایی که گناه افزون

شد، فیض بی نهایت افزونتر گردید. » - رومیان ۵ : ۲۰ -

ممکن است مردم بد عمل کنند اما خداوند ما را فراتر از هر شرارت انسانی محبت می کند.

« و این امید به سرافکندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا
توسط روح‌القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های
ما ریخته شده است. » - رومیان ۵ : ۵ -

واژه ای که « ریخته شده است » ترجمه شده در واقع این تصویر را در
ما تداعی می‌کند که محبت خداوند مانند آبشاری است که بر ما فرو
می‌ریزد. گرانبها ترین گنج زندگی ما محبت الهی است و این محبت بالاتر
از هر شرارتی در این دنیا است. بنابراین ما به افراد شریر این اجازه را
نمی‌دهیم که به خاطر ربودن شادی مان به خود ببالند. این افتخاری است
که همگی ما می‌توانیم آن را کسب کنیم البته نه با لیاقت خودمان. آنانی
که شادی خداوند را چشیده اند زمانی که دچار آسیب می‌شوند تمام توان
شان را برای باز یافتن آن شادی به کار می‌گیرند. همان طور که پیشتر
دیدیم نبرد ما با خداوند ممکن است شامل مرثیه و شکایات باشد اما نهایتاً
محبت از میان ابرهای تاریک بر ما می‌تابد و خداوند ما را تسلی می‌دهد و
زمانی که محبتش را باری دیگر می‌چشیم می‌توانیم تأثیر بیشتر محبت او
را در تصمیم‌گیری‌ها و رفتارمان نسبت به شرارت افراد بکار بگیریم.

برای همین بسیار مهم است که اجازه دهیم فیض خداوند احساسات
آسیب دیده‌ ما را شفا دهد. ممکن است برای روبرو شدن با حقایق دردناک و
رفتار مردم با ما به کمک احتیاج داشته باشیم. باید در این مسیر از خود
مداومت نشان دهیم تا نهایتاً بتوانیم بگوئیم که محبت خداوند ما را شفا داده
و این شرارت را به چیزی نیکو تبدیل نموده است.

خستگی مفرط

یکی از تجربیات متداول افرادی که روحیه خدمت دارند خستگی مفرط
است. این مشخصه به خودی خود اشتباه نیست و درباره آن در فصل ۲۸

سخن خواهیم گفت. می دانیم که عیسی نیز گاهاً خسته می شد. اما اگر به نقطه ای برسیم که آنقدر انرژی ما تحلیل رود که نیرویی برای خدمت به دیگران نداشته باشیم آن زمان است که احتیاج به درمان خواهیم داشت. حل این مشکل عمل نمودن بر اساس محبت خداوند است نه با تکیه بر قوت خود.

« زیرا محبت مسیح بر ما حکمفرماست، چون یقین داریم که یک تن به خاطر همه مرد، پس همه مردند. » - دوم قرنتیان ۵ : ۱۴ -

این فعل بدان معنا است که فشار ما را محدود می کند. کنترل می کند و محروم می سازد. اما محبت مسیح که همان فیض او در ماست آن چیزی است که نیروی محرکه خدمت ماست.

سال ها قبل جمله ای از یک واعظ معروف بابتیست در انگلستان شنیدم نام او فرانسیس دیکسون^{۷۰} بود این جمله را هرگز فراموش نمی کنم. " سختترین کار در دنیا انجام کار خداوند با توان انسانی است. " افرادی که دچار احساس عدم امنیت هستند هرگز از کار خود راضی نیستند. آن ها سخت کار می کنند و باز هم کار می کنند و هیچگاه واقعاً شاد نیستند. زیرا کار هرگز نمی تواند اولین جایگاه را در ارضای احساس خشنودی ما داشته باشد. به نظر من دلیل اصلی فرسودگی عدم امنیتی است که به کار و تلاش سخت می انجامد نه خود کار و تلاش سخت.

دوستم سوزان پرلمن^{۷۱} یک بار به گروهی از خادمین چنین گفت : " زمانی که خود فرد همانند شمع در کار می سوزد و نه روغن مسحش آن زمان است که خستگی مفرط اتفاق می افتد. "

^{۷۰} Francis Dixon -

^{۷۱} Susan Pearlman -

یکی از نتایج بد عمل کرد افرادی که دچار احساس عدم امنیت هستند این است که آن ها گاهی احساس رضایت بسیاری در رابطه کاری خود دارند تا با خانواده. مخصوصاً اگر رضایت کسب شده در رابطه کاری با شخصی صورت گیرد که از جنس مخالف است. فردی از جنس مخالف که همسر خادم نیست. به خاطر سختی کار کم کم او نسبت به خانواده خود کم توجهی می کند و همین کارش باعث ایجاد شرایط سخت، حس نارضایتی و طرد شدگی از سوی خانواده را باعث می گردد.

افرادی که احساس عدم امنیت می کنند تحمل طرد شدگی برای شان بسیار سخت است ، همین شخص در دفتر کارش کسی را دارد که او را می پذیرد و بر خلاف همسرش او را تحسین می کند. این فرد احساس رضایت بیشتری را از شخصی کسب می کند که او را تحسین می کند و نتیجه آن ایجاد علاقه و رابطه ناسالم احساسی بین آن دو می شود. بنابراین ما همواره باید مطمئن شویم که میزانی کافی از فیض خداوند در زندگیمان عمل می کند. هیچ چیزی مانند اختصاص دادن زمانی مشخص با خداوند به در این قسمت نمی تواند به ما کمک کند. زمانی که کلام او را می خوانیم و دعا می کنیم احساسی عالی را تجربه می کنیم که خداوند صخره ما است. ما متوجه می شویم :

« خدای ازلی مخفیگاه توست،

و زیر تو بازوان جاودانی است.

او دشمن را از برابر تو خواهد راند،

و خواهد گفت: "هلاک کن". « - تثنیه ۳۳ : ۲۷ -

زمانی که چنین امنیتی را تجربه می کنیم تشنگی ما برای بدست آوردنش بیشتر می شود و حتی زمانی که وقت تنهایی خود با خداوند را از دست می دهیم آنقدر آسیب می بینیم که مشتاق برقراری این ارتباط و

اختصاص زمانی خاص به او می گردیم و تا زمانی که این تشنگی و اشتیاق بر طرف نشود احساس رضایت نمی کنیم. مزامیر تشنگی افراد وفادار به خداوند را چنین تشریح می کند (برای مثال ۴۴ : ۱ و ۶۶ : ۱ را بخوانید.)

دیشب به اشتباه به جای اینکه ساعت خود را برای زنگ زدن در صبح تنظیم کنم آنرا برای عصر تنظیم کرده بودم. برای همین دیرتر از خواب بیدار شدم و با عجله برای اینکه به ملاقاتم برسم خانه را ترک کردم بدون اینکه بتوانم وقتی برای دعای صبحگاهیم داشته باشم. عصر توانستم زمانی را با خداوند بگذرانم. همسرم نیز در همان زمان دعا کرد. او نیز روز بسیار پر مشغله ای داشت. هر دوی ما فکر کردیم که بهتر است به حضور خداوند برویم و بدون اینکه از زندگی پر مشغله مان چیزی مزاحم ما شود در حضورش احیا شویم.

باید اعتراف کنم که وسوسه می شدم بار دیگر سراغ موبایلم برم برای همین سریع آن را خاموش کردم. هنوز هم موضوع عنوان شده در اشعیا ۴۰ : ۳۱ برای ما انسان ها صادق است.

« اما آنان که برای خداوند انتظار می کشند،

نیروی تازه خواهند یافت

و با بالهایی همچون عقاب اوج خواهند گرفت؛

خواهند دوید و خسته نخواهند شد؛

خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.. » - اشعیا ۴۰ : ۳۱ -

یکی از خطرناک ترین شرایط برای مسیحیان این است که اشتیاق شان برای بودن با خداوند را از دست بدهند. این مطلب را در زندگی برخی از رهبران مسیحی نیز دیده ام. حتی زمانی که وقت کافی دارند آن وقت را با خداوند صرف نمی کنند. آن ها اشتیاق بودن با خداوند را از دست داده اند.

آن‌ها آنقدر در زندگی‌شان عجله دارند که دیگر وقتی برای توقف و تنها ماندن ندارند. آن‌ها ترجیح می‌دهند که وقت آزاد خود را به تماشای تلویزیون یا انجام کار دیگری اختصاص دهند. ما از طریق توبه و ایجاد تعهدی تازه نسبت به خداوند می‌توانیم از چنین شرایطی آزاد شویم.

چنین شرایطی را می‌توان شرایط جدی و خطرناک قلمداد کرد و باید اقدامات لازم برای برطرف ساختن آن صورت بگیرد. این حقیقت که بسیاری از مسیحیان بزرگی که وفادارانه به خداوند و کلیسا خدمت کرده‌اند همچنین افراد دعا نیز بودند نباید ما را متعجب سازد. فرانسیس آسیس شخصی بود که ساعت‌ها در حضور خداوند می‌ماند و او گاهی تنها در حضور خداوند این واژه را تکرار می‌کرد: "عیسی! البته ممکن است که ما با الهیات برخی از راهبه‌ها مانند مادر ترزا موافق نباشیم اما نمی‌توانیم خدمات عالی که آن‌ها انجام داده‌اند را نادیده بگیریم. خدماتی که از دعا کردن و ماندن در حضور خداوند ریشه می‌گیرد. مارتین لوتر جمله‌ای معروف دارد که می‌گوید: "اگر روزی کار بسیاری برای انجام دادن داشته باشد او زمان بیشتری را برای حضور خداوند صرف می‌کند. زیرا احتیاج دارد قوت کافی برای انجام همه این کارها را دریافت نماید."

برنامه روزانه جان ولسی بسیار فشرده بود. او تا هشتاد سالگی موعظه می‌کرد. می‌گویند او سرسختانه برنامه دعا‌های روزانه‌اش را دنبال می‌کند. در اواخر زندگیش او چنین جمله‌ای را گفت: "من در کار فرسوده شده‌ام اما خود کار باعث فرسودگی من نشده است." باشد که ما این اطمینان را در خود حاصل کنیم که تمامی خدمات ما از فیض خداوند نشأت می‌گیرد.

فصل بیست و چهارم

ما ثروتمند هستیم.

مباحث آخری که به آن ها می پردازیم بیشتر دربارهٔ بهای خادم بودن است. در این فصول خواهیم دید که برای خادمین انجیل برکات فراوانی آماده شده است. خوب است که این مبحث را همین جا عنوان کنیم زیرا هرگز نمی توانیم بهای خدمات را پردازیم بدون اینکه با اطمینان بدانیم که در پس این بها شادی و پاداشی وجود دارد که فراتر از بهای آن است.

سَر

در کولسیان ۱ : ۲۵ پولس خدمت خود را چنین تشریح می کند.

« من بنا بر مأموریتی که خدا به من سپرد، خادم کلیسا گشتم، تا کلام خدا را به کمال به شما بیان کنم، » - کولسیان ۱ : ۲۵ -

و سپس ادامه می دهد :

« یعنی آن راز را که طی اعصار و نسلهای متمادی پنهان نگاه داشته شده بود، اما اکنون بر مقدسین او آشکار شده است. » - کولسیان ۱ : ۲۶ -

معمولاً ما سَر را موضوع ناشناخته ای می دانیم یا موضوعی که باید از طریق جستجو پیدا شود. مانند اسرار موجود در رمان ها. زمانی که در عهد جدید واژه یونانی mustsrion استفاده می شد اغلب به موردی اشاره

می کرد که از طریق ابزارهای انسانی غیر قابل کشف و از دسترس انسان ها مخفی بود اما امکان آشکار شدنش بوسیله خداوند وجود داشت. در افسسیان ۳: ۳ پولس چنین می نویسد :

« مقصودم رازی است که از راه مکاشفه بر من معلوم گردید،
چنانکه تا به حال مختصری درباره آن به
شما نوشته ام، » - افسسیان ۳: ۳ -

علاوه بر mustsrion ما دو واژه معنا دار دیگری را نیز در این جا می بینیم که عبارتند از apokalupsis که به معنای « بی پرده، آشکار شدن و مکاشفه » است و gnorizo که به معنای « شناخته بودن » است. واضح است آنچه که امروز نیاز دنیا است شنیدن مژده نجات است و خداوند که تصمیماتش مصون از خطا است این مهم را به ما سپرده است. کثرت گرایان مذهبی می گویند حقیقتی که در هر مذهب وجود دارد را می توان از طریق تجربه و تحقیق کشف کرد. اما بنا بر آنچه در موردش صحبت کردیم در می یابیم که مسیحیان حقیقت را چیزی نمی دانند که خود آن را کشف کرده اند بلکه حقیقت موضوعی است که خداوند از آن پرده برداری کرده است. پطرس این حقیقت را چنین باز گو می کند:

« درباره همین نجات، پیامبران به دقت کند و کاو می کردند،
پیامبرانی که از فیض مقرر برای شما سخن می گفتند. آنان
می کوشیدند دریابند هنگامی که روح مسیح در ایشان، از پیش بر
رنجهای مسیح و جلال پس از آن شهادت می داد، به چه شخص
و کدامین زمان اشاره داشت. بر ایشان آشکار شد که نه خویشتن
بلکه شما را خدمت می کردند، آنگاه که از اموری سخن می گفتند
که اکنون درباره اش از مبشران انجیل می شنوید، از آنان که به

واسطه روح القدس که از آسمان فرستاده شده، شما را
 بشارت می‌دهند. حتی فرشتگان نیز مشتاق
 نظر کردن در این امورند. « - اول پطرس ۱ : ۱۰ - ۱۲ -

در بستر فرهنگ موجود بشارت کار ساده ای نیست. اما ما با تعهدی
 راسخ این کار را انجام می‌دهیم و پیغام خالق این خلقت را به مردم
 می‌رسانیم. بنابراین پیغام ما در زمان های حاد به داد مردم می‌رسد و
 تبدیل به تنها امید آن ها می‌گردد. ممکن است آن ها این حقیقت را نفهمند
 اما ما می‌دانیم که تنها امید آن ها نجات توسط خداوند است و هر کاری را
 می‌کنیم که آن ها نیز متوجه این حقیقت شوند. حتی اگر آن ها این پیغام را
 رد کرده و به ما جفا رسانند ما می‌دانیم که تنها این است که می‌تواند
 باعث ایجاد احساس رضایت در عمق قلب آن ها شود.

این حقیقت که آن چه ما اعلامش می‌کنیم حقیقت کلام خداوند است
 به من در زمان های ناامیدی و خستگی کمک فراوانی می‌کند. مخصوصاً
 زمانی که حس خوبی برای موعظه کردن ندارم. من با بی میلی دفتر
 یادداشت خود را باز می‌کنم و آن را مرور می‌کنم و فوراً تحت تأثیر این
 حقیقت قرار می‌گیرم که من قرار است این حقیقت را اعلام کنم و این
 حقیقت به طور پر جلالی واقعیت دارد و این تنها امید مردم است که من
 برای آنها بازگو می‌کنم. برای لحظه ای حداقل خستگی و ناامیدی من به
 حاشیه می‌رود و با اشتیاق درباره پیغامم سخن می‌گویم.

نعمت یافته

پولس در رساله کولسیان این گونه ادامه داده و این راز را بیشتر تشریح
 می‌کند:

« خدا چنین اراده فرمود که بر ایشان آشکار
سازد که این راز از چه جلال عظیمی در میان غیریهودیان
برخوردار است، رازی که همانا مسیح
در شماس، که امید جلال است. » - کولسیان ۱ : ۲۷ -

در این جا سَرّی وجود دارد و آن برگزیدگی این افراد است. خداوند
برگزیده تا به چه کسانی آشکار کند؟ به مقدسان. چه چیزی را؟ این سر
عظیم را. چرا او چنین عمل کرده؟ ما در این سوی آسمان دلیل این مطلب
را نخواهیم فهمید. اما می دانیم که این افتخار بزرگی است که به ما عطا
شده که البته برای ما مسئولیت عظیمی را نیز در پی دارد. دقت کنید که
چگونه پولس به این راز اشاره می کند. " میراث غنی و پر جلال - غنای بی
قیاس - جلال عظیم). دقت کنید که این تفکر که خود مژده نجات ثروت و
نعمت است ۵ بار در افسسیان و کولسیان تکرار شده است. (افسسیان
۱ : ۱۸ ؛ ۳ : ۸ ، ۱۶ - کولسیان ۱ : ۲۷ ؛ ۲ : ۲)

داود نیز شریعت خداوند را چنین می خواند که برایش ارزشمند تر از
طلاست.

« ترس خداوند طاهر است، و پایدار تا به ابد.

قوانین خداوند حق است، و به تمامی، عدل. از طلا مرغوبتر است،

حتی از زر بسیار خالص؛ از شهد شیرین تر است حتی از قطرات شانهٔ عسل. »

- مزامیر ۱۹ : ۹، ۱۰ -

اگر افراد توان خود را برای یافتن سلامت جسمی، رفاه زمینی و موفقیت
در کارها صرف کنند خود را از درک معنای واقعی ثروت و فیض محروم
ساخته اند. کلام خداوند و مژده نجات ارزشمند تر از همه این چیزها است.
زیرا قادر است عمیق ترین احتیاجات قلب ما را برطرف ساخته و تنها جایی

است که در آن مهیج ترین نقشه درباره آن چه قرار است پس از این زندگی برای انسان رخ دهد نگاشته شده است.

فردی که مأمور جمع کردن مالیات بود به خانه ای در آمد و از صاحب خانه پرسید که لیست دارایی هایش را به او بگوید. آن مرد پاسخ داد: من حیات جاودان دارم. خانه ای در آسمان. آرامشی دارم که فراتر از درک است. شادی ی دارم که زبان از وصفش قاصر است. محبت الهی دارم که هرگز ساقط نمی شود. زن وفاداری دارم. فرزندان سالم، شاد و مطیعی دارم. دوستان وفاداری دارم. شامگاهان سرودی بر لب دارم. من تاج حیات را دارم. مأمور مالیات دفترش را می بندد و می گوید آقا شما بسیار ثروتمند هستید اما آنچه شما دارید مشمول مالیات نمی شود.

ما هرگز نباید چشمان مان را بر ثروت و نعماتی که داریم ببندیم. گاهی افراد برای رسیدن به رفاه زمینی، خود را از نعمت و رفاه واقعی محروم می سازند. آن ها زمانی برای صرف کردن با خداوند ندارند. ممکن است آن ها در کارشان موفق شوند و به بالاترین پله و ترقی اقتصادی برسند اما در واقع آن ها از آنچه واقعاً باعث احساس رضایت آن ها می شود محروم هستند. عیسی گفت :

« انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را

ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه

می تواند بدهد؟ » - متی ۱۶ : ۲۶ -

بزرگترین نعمت و ثروت در زندگی هدیه نجات است و بقیه نعمات با آن معنا پیدا می کنند. شنیده ام که برخی از مسیحیان می گویند که خداوند از آن ها مراقبت نمی کند حتی با وجود اینکه آن ها به او بسیار وفادار باقی مانده اند. این نگرش زمانی در ما شکل می گیرد که ما متوجه غنای فیض

نیستیم. خداوند ما را نجات داده است. ما به سوی جهنم در حرکت بودیم او به ما در آسمان جایگاهی بخشیده و ما می گوئیم که خداوند از ما مراقبت نمی کند. این مانند آن است که افرادی سوار بر ماشینی ناراحت به سوی بهشت می روند و شکایت می کنند که چرا ماشین آن ها همانند ماشینی که افرادی را به جهنم می برد راحت نیست. این سواری تنها مدت کوتاهی طول می کشد. آنچه در این جا بیشتر از همه اهمیت دارد انتهای سفر ماست. اگر ما چشمان مان را از حقایق عظیم کتاب مقدس برداریم حقایقی که به ما می گویند چه چیزهایی بیش از همه در زندگی ارزشمند هستند مطمئن باشید احساس بدبختی به ما دست می دهد زیرا ما در مقایسه با دیگران از برکات زمین بی بهره ایم.

پولس زمانی که به رومیان نامه می نویسد از آن ها می خواهد که عمق غنای مسیح و ثروت او را دریابند. او با این آیه آنان را به این کار تشویق می کند. (رومیان ۱۵ : ۱۳) شادی و آرامش از ایمان نشأت می گیرد. ما باید بپذیریم که خداوند نیکوست و از ما مراقبت می کند. در آن زمان است که می توانیم شادی و آرامش واقعی را تجربه کنیم و حتی زمانی که اوضاع بسیار بد است هنوز می توانیم در امید استوار باشیم. به سوی خداوندی نگاه کنیم که قادر است حتی بدترین شرایط را به نیکوترین برکات تبدیل کند. پولس پس از تحقیق در عهد عتیق و ارتباط آن با اسرائیل چنین اعلام می کند.

«وه که چه ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛

تقدیرهای او کاوش ناپذیر است و راههایش درک ناشدنی.

زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته و یا مشاوری

او بوده باشد؟ چه کسی چیزی به خدا بخشیده

تا به او بازپس داده شود؟ زیرا همه چیز از او، و به واسطه او، و برای اوست.

او را تا ابد جلال باد. آمین.» - رومیان ۱۱ : ۳۳ - ۳۶ -

و پس از خلاصه کردن شرایط نجات خود و خواندگیش برای خدمت
پولس چنین بانگ می زند :

« بر خدای یکتا، آن پادشاه سرمدی، نامیرا و نادیدنی،
تا ابدالآباد حرمت و جلال باد؛ آمین!» - اول تیموتائوس ۱ : ۱۷ -

فصل بیست و پنجم

امید پر جلال

در فصل قبلی در مورد این موضوع صحبت کردیم که چگونه مژده نجات همان چیزی است که پولس آن را راز می خواند. رازی که برای ما اشکار شده و گنج عظیم ماست که ما را ثروتمند می سازد (کولسیان ۱: ۲۶ - ۲۷)

پولس فوراً پس از اعلام این مطلب موضوع این راز را تشریح می کند. (کولسیان ۱: ۲۷) رازی که همانا مسیحی که در شماست که امید جلال است. این عبارت یعنی «مسیح در شما» می تواند به معنای حضور مسیح در میان ایمان داران باشد یا به معنای حضور مسیح در ایماندار باشد یا می تواند عبارتی کلی باشد که هر دو مفهوم را در بر گیرد. معنای دقیق این عبارت هر چه باشد آنچه پولس در این باره می گوید حضور مسیح است که همه چیز را در زندگی ما رنگ و بو می بخشد. پولس در جایی دیگر چنین می گوید: «زیرا مرا زیستن مسیح است، و مردن، سود.» (فیلیپیان ۱: ۲۱). ما در بخش دوم از این کتاب در مورد این موضوع سخن گفتیم و آن را توسط عبارات و واژه های مختلفی تشریح نمودیم.

مرد پیری در خانه ای که «خانه ای محقر» خوانده می شد زندگی می کرد. خانه های محقر به خانه هایی اطلاق می شود که برای افراد سالمند ساخته شده اند. پشت او خمیده بود. واضح است که دارایی او ناتوانی جسمیش بود. فردی از او پرسید که زندگی در این خانه باید سخت باشد. او پشتش را صاف کرد و گفت: "من در این خانه حقیر زندگی نمی کنم من در خداوند زندگی می کنم."

حضور خداوند در مسیح در میان ما آن چیزی است که به زندگی ما رنگ و بو می بخشد و آن را نورانی می گرداند. پولس تشریح می کند که حضور مسیح در میان ماست که امید جلال است. (کولسیان ۱ : ۲۷) و این به معنای آن است که این حقیقت یعنی حضور مسیح در میان ما، تضمین می کند که ما نیز یک روز پری نجات پر جلال خود را تجربه خواهیم کرد. جایی دیگر او ذکر می کند که این روح القدس است که این عمل را در وجود ما انجام می دهد.

« که بیعانه میراث ماست برای تضمین رهایی آنان
که از آن خداوند، تا جلال او ستوده شود. » - افسسیان ۱ : ۱۴ -

او با استفاده از استعاره ای دیگر چنین می گوید :

« و نه تنها خلقت، بلکه خود ما نیز که از نوبر روح برخورداریم،
در درون خویش ناله برمی آوریم، در همان حال که مشتاقانه در
انتظار پسرخواندگی، یعنی رهایی بدنهای خویش هستیم. » - رومیان ۸ : ۲۳ -

هر دوی این آیات چنین می گویند که تجربه حضور روح القدس در بین ما تضمینی است که ما در آینده نیز آن جلال وعده داده شده را تجربه خواهیم کرد. این قسمت هیچ تضادی با متن ما ندارد. یعنی وقتی که ما حضور مسیح در وجودمان را تجربه می کنیم آن را از طریق حضور روح القدس تجربه می نمائیم و می دانیم که روح القدس در کتاب مقدس گاهی روح مسیح نامیده می شود. (رومیان ۸ : ۹ ؛ فیلیپیان ۱ : ۱۹ ؛ اول پطرس ۱ : ۱۱) بنابراین از آن جایی که ما عیسی را از طریق روح القدس در زندگی

روزانه خود تجربه می کنیم در می یابیم که در آینده نیز می توانیم وارد جلال آسمان گردیم.

استنلی جونز^{۷۲} (۱۸۸۴ - ۱۹۷۳) میسیونر آمریکائی بود که به هندوستان رفت و تأثیر بسیار عمیقی بر بسیاری از متفکرین آسیا گذاشت. در کتابی که در سن ۷۹ سالگی چاپ شد چنین می گوید: " عیسی مسیح برای من به معنای حیات ابدی است. آن را قرار نیست که بعداً دریافت کنم من این حیات را هم اکنون در او دارم. من از وجود آسمان و بهشت اطمینان دارم زیرا من به او اطمینان دارم. بودن در او برای من بودن در بهشت است. هر کجا که باشم. بنابراین خواه زنده باشم یا بمیرم به خاطر وجود اوست که برای من فرقی نمی کند. "

موضوع اصلی که می خواهم آن را به عهده خواننده این کتاب بگذارم تفکر در مورد این حقیقت است که چشم انداز ما از آسمان کلید شادی ماست. کلید شادی مان در زمین همین موضوع است. ما در فصل دوازدهم این کتاب در باره شرمندگی و احترام سخن گفتیم که آموزه داوری و تلخی مان را از بین می برد. اکنون این جمله را می گویم که یکی از جنبه های کلیدی تجربه حضور مسیح در زندگی ما این است که این تجربه باعث ایجاد تضمینی در ما می شود که ما قطعاً به آسمان خواهیم رفت.

از آن جا که درک درست از زندگی ابدی کلید رفتار درست و اخلاق مسیحی است برای همین کتاب مقدس بارها در باره بهشت و جهنم سخن می گوید. اگر بدانیم که این زندگی مانند سفر کوتاهی است که ما را به منزل ابدی مان می رساند در زمان حال طوری زندگی خواهیم کرد که این سفر به خوبی طی شود تا ما به خانه ابدی مان برسیم.

چشم اندازی که از خانه ابدی خود داریم ما را کمک می کند که خواسته های مان را مشخص کنیم. اگر ما به این زندگی به عنوان منزل موقتی نگاه کنیم هرگز توسط موانع موقتی غمگین نمی شویم. از این که شریران با شرارت شان کامیاب شوند بسیار ناراحت نمی شویم و فکر نمی کنیم که در این زندگی زمینی اصول کتاب مقدسی مانع از پیشرفت و ترقی ما گشته است. ناراحتی فرد عادل مانند ناراحتی شخصی است که در مسیری کوتاه در ماشینی ناراحت به سوی آسمان می رود. ممکن است شریران در جاده ای به سوی آسمان در ماشینی بسیار راحت باشند اما آن ماشین راحت نمی تواند آن تقدیر وحشتناکی که آن ها به سوبش روانه هستند را تغییر دهد.

به همین صورت ما متوجه می شویم که آن خدمات پر بهایی که به دیگران ارائه می دهیم زمانی که آن را با پاداش عالی آسمان مقایسه می کنیم در واقع چون قبل بسیار هم پر بها نیستند. عیسی چنین می گوید:

« خوشا به حال شما، آنگاه که مردم به خاطر من،

شما را دشنام دهند و آزار رسانند و هر سخن بدی به دروغ علیه تان

بگویند. خوش باشید و شادی کنید زیرا پاداشتان

در آسمان عظیم است. چراکه همین گونه پیامبرانی را

که پیش از شما بودند، آزار رسانیدند. « - متی ۵ : ۱۱ - ۱۲ -

چشم اندازی که از آسمان داریم برای پیروی از عیسی به ما شجاعت می بخشد و همچنین شادی عظیمی را در وجود ما بر می انگیزد. فانی کرازبی^{۷۳} (۱۸۲۰ - ۱۹۱۵) با تخلص^{۷۴} نویسنده سرودهای روحانی

Fanny Crosby - ^{۷۳}

F.J.V Alstyne - ^{۷۴}

بسیاری است. سروده های او در مورد این حقیقت است که چطور می توان عیسی را به عنوان امید جلال در وجود خود داشته باشیم. او زمانی که هنوز شش هفته از تولدش می گذشت دچار سرماخوردگی خفیفی شد و همین سرماخوردگی باعث ایجاد تورم در چشمانش گشت. دکتر خانوادگی آن ها از شهر بیرون رفته بود و دکترى که او را معاینه کرده بود به او داروی اشتباهی تجویز نموده بود و همین موضوع باعث شد که او نابینا شود. او با موسیقی دان نابینای دیگری ازدواج کرد و آن ها صاحب فرزندى شدند که در نوزادى چشم از جهان فرو بست.

او تا سن ۹۵ سالگی زندگی کرد و بیش از هشت هزار شعر روحانی نوشت. در سرودهایش تاکیدش بر شادی است. دو تا از سرود های معروف او عبارتند از " جلال بر خداوند" و " جلال بر او ! جلال بر او ... " در سن پنجاه سالگی دوست او فوبی پالمر^{۷۵} قطعه ای موسیقی ساخت و آن را نزد او آورد. فانی گفت آن را برایم بنواز! او آن را نواخت و از فانی پرسید نظرت چیست؟ ولی وقتی او برگشت فانی را دید که به زانو افتاده است. بنابراین آن را بار دیگری نواخت و یک بار دیگر برای بار سوم. فانی پاسخ داد : " تا دم آخر شاهد هستم ... مدت کوتاهی پس از آن کلمات کامل این سرود را سرائید. این سرود محبوب بسیاری از مسیحیان است. دوست او شگفت زده شده بود. کلمات آغازین این سرود چنین است.

« تا دم آخر شاهد هستم

محبت او را سرائیم

تا دم آخر شاهد هستم محبت او را سرائیم . »

دو خط آخر دربارهٔ موضوعی سخن می گویند که ما در این فصل آن را بررسی می کنیم. « مسیح در شما امید جلال است. » یکی از آخرین سروده های او چنین می گوید :

« روزی ریمان های تیره ای پاره خواهند
شد و دیگر مانند حالا سرود نخواهم خواند.
اما آه! چه شادی عظیمی خواهد بود. زمانی
که برخیزم و خود را در کاخ پادشاه بینم.
و زمانی که او را رودرو بینم داستان
نجاتم را توسط فیض او بازگو خواهم کرد. »

یک بار خادمی به او گفت : " که بسیار بد است که خداوند هدیه دیدن را از او گرفته است " و او پاسخ داد : " اگر به من در زمان تولدم قدرت انتخاب می دادند حتی اگر بار دیگر متولد می شدم از او می خواستم که کور باشم زیرا زمانی که به آسمان بروم اولین صورتی که می بینم صورت کسی خواهد بود که برایم جانش را داده است. " آیا می توانید انتظار شادمانهٔ او را برای آسمان احساس کنید ؟

برای هر مسیحی نیز باید این چنین باشد. اما برای این که چنین باشد باید دربارهٔ آسمان، جهنم و داروی سخن بگوئیم. برای واعظانی که در این باره سخن نمی گویند و برای والدینی که به فرزندان شان این موضوع را یادآوری نمی کنند گوئی دارند جرمی از روی جهالت مرتکب می شوند.

اگر روح القدس فکر می کند که این موضوع باید بارها و بارها در کلام خدا ذکر شود برای ما هم باید فاکتوری مهم باشد. در پرتو چنین حقیقتی،

بسیار عجیب است که چرا در کلیساها به این نکته کم اشاره می شود. عالی ترین موضوع در بین مسیحیان خود عیسی است و تجربه ما از او تنها نوبر آن جلالی است که ما را انتظار می کشد و این حقایق می تواند زندگی ما را تحت تأثیر خود قرار دهد و دیدگاه مان را نسبت به آن تغییر دهد. باشد که این حقایق برای مان بالاتر از رنج، گناه، فساد و ریا قرار بگیرد. این موضوعی است که هرگز نمی توانیم آنرا به طور کامل بررسی کنیم. کسی که در مورد این امید پر جلال تحقیق کند تمام عمرش به کشفیات شگفت انگیزی خواهد رسید و جالب ایت که این چیزها سایه آن جلالی است که منتظر ماست و ما با اشتیاق فراوان منتظر دیدن آن هستیم. باشد که این حقیقت افکار ما را در زمان رنج کشیدن تسلی دهد. در خدمات پر بهای ما انگیزه ما شود و دلیل دائمی برای شادی بودن مان باشد.

فصل بیست و ششم

عیسی پیغام ماست.

پدرم زمانی که دانشجو بود پس از موعظه ای استنلی جونز^{۷۶} زندگیش را به مسیح تسلیم کرد. استنلی جونز (۱۸۸۴ - ۱۹۷۳) میسیونری آمریکایی در هندوستان بود. دربارهٔ جونز چنین می گویند: هر موضوعی که درباره اش صحبت می کرد و از هر جایی که سخنانش را آغاز می کرد همیشه آن را با عیسی به پایان می رساند. اگر از پولس می پرسیدیم که پیغامش را در یک کلمه خلاصه کند فکر می کنم آن کلمه این بود. " عیسی " در واقع این آن چیزی است که پس از اشاره کردن به مسیح به عنوان امید جلال در کولسیان بدان اشاره می شود.

« خدا چنین اراده فرمود که بر ایشان آشکار سازد که این راز از چه جلال عظیمی در میان غیریهودیان برخوردار است، رازی که همانا مسیح در شماست، که امید جلال است. » - کولسیان ۱ : ۲۷ -

احتیاجات مهم بسیاری وجود دارند که باید به آن ها توجه کنیم. احتیاجات اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی، کلیسایی و روحانی و خادمین وفادار مسیحی که می خواهند مسیح را به طور صحیح به کلیسا معرفی کنند باید به این موضوعات در زندگی شخصی خودشان و در خدمات شان اشاره کنند. آن ها باید در این موارد برای مسیحیان موعظه کنند آن ها را تعلیم دهند و آن ها را نصیحت کنند تا مسیحیان بدانند که چگونه در مشکلاتی که با آن

ها روبرو می شوند پاسخی مسیحی وار داشته باشند. با این حال کلید همه این چیزها عیسی است. او حقیقت است. (یوحنا ۱۴ : ۶) بنابراین هر کاری که می کنیم باید بر اساس حقیقت عیسی باشد. یک الهی دان و میسونری معروف در هندوستان به نام اسقف لِسلی^{۷۷} (۱۹۰۹ - ۱۹۹۸) چنین می گوید: " نتیجه گیری کلی یک ایمان دار از یک تجربه باید از طریق قرار دادن آن تجربه در سایه حقیقت عیسی حاصل شود. بنابراین فاکتوری که تمام درک ما را از وقایع و تجربیات تحت تأثیر خود قرار می دهد و اساس قضاوت ما تشکیل می دهد عیسی است. " بنابراین همواره ما باید بر مسیح تمرکز کنیم.

چالز اسپر جان^{۷۸} (۱۸۳۴ - ۱۸۹۲) احتمالاً یکی از بزرگترین واعظین تمام اعصار است. ۶۳ جلد از موعظاتش چاپ شده اند. او در کلیسای معروف بابتیست^{۷۹} در لندن برای بیش از سی سال موعظه کرده است. در اولین موعظه اش پس از بازسازی این کلیسا او چنین گفت : " تنها موضوع خدمت در این خانه تا زمانی که این منبر پا برجاست باید شخص عیسی مسیح باشد. " من هرگز از این که خود را کالوینسیت بنامم خجالت زده نیستم. اما اگر از من بپرسند ایمان و عقیده ات بر کیست قطعاً می گویم " عیسی است! تجسم الوهیت ! " که من باید خود را تا ابد به او بچسبانم و با او محکم بمانم. خداوندی که به من کمک می کند که این کار را انجام دهم خود عیسی مسیح است که خلاصه و اساس انجیل است. او که خود همه الهیات است، تجسم حقیقتی بسیار گرانبها است. تنها راه. تنها حقیقت و تنها حیات.

Lesslie Newbigin – ^{۷۷}

Charles Spurgeon – ^{۷۸}

Metropolitan Tabernacle – ^{۷۹}

بعد از سی سال موعظه این ها و آخرین جملاتی بودند که او از منبر اعلام کرد. " او سخاوتمند ترین کاپیتان است. اگر مهربانی، سخاوت، محبت و لطافت، وفور نعمات و ظرافت و مهربانی و عشق وجود داشته باشند پس قطعاً همه این موارد در او یافت خواهد شد. "

این چهل سالی که او را خدمت کرده ام چیزی نداشته ام به او بدهم جز محبت کردن نسبت به او. محبت کردن به او حیات، آرامش و شادی است. او شما را کمک خواهد کرد تا تحت پرچمش خدمت خود را ادامه دهید. شاید تا الان متوجه شده باشید که چرا موضوع مورد بررسی ما در این کتاب شادی و رنج خادمین است. زیرا زمانی که خدا را خدمت می کنیم با رنج فراوانی روبرو خواهیم شد. رهبران مان ما را گمراه می کنند. واقعاً با دلشکستگی، ناامیدی، غضب و خشم روبرو خواهیم شد مخصوصاً زمانی که می بینیم افرادی که زندگی شان سرمایه گذاری کرده ایم آن طور که از آنها انتظار می رود زندگی نمی کنند.

با وجود همه تلاش های صادقانه ما باز هم به عنوان خادمین با افرادی روبرو خواهیم شد که دچار سو تفاهم شده و ما را طرد خواهند کرد. با پیچیدگی های سیاست های کلیسایی روبرو می شویم. ابتدا شوکه می شویم و سپس طعم ترشی در دهان مان احساس می کنیم و از خود می پرسیم که چگونه ممکن است رهبران مسیحی چنین رفتاری بکنند؟ همه این مشکلات می تواند ما را تبدیل به افرادی خشمگین و تلخ کند. در آن زمان ما نه تنها به خود آسیب می زنیم بلکه باعث می شود که پیغامی که موعظه می کنیم برای افرادی که خدمت شان می کنیم جذاب نباشد و در این زمان است که ما در خدمت مان شکست می خوریم. اما با وجود اینکه مردم می توانند به راحتی ما را ناامید کنند اما عیسی هرگز ما را ناامید نمی کند. فیض او فراتر از تمامی گناهان ما عمل می کند. (رومیان ۵ : ۲۰) و برای هر چالش و مشکلی کفایت می کند و این فیض آن چیزی است که

نه تنها خود به ما خدمت می کند بلکه تنها امید پیروزی در خدمات با افراد مختلفی است که ما خوانده شده ایم آن ها را شاگرد سازی کنیم. چند سال پیش من و همسرم در باره این موضوع سخن می گفتیم که چقدر خدمت به افرادی که از زمینه فقر شدید به مسیح ایمان آورده اند سخت است. شکست های فراوانی در چنین خدماتی دیده خواهند شد اما امیدی هم وجود دارد. فیض خداوند که بالاتر از همه این سختی ها عمل می کند. بله ما باید بیاموزیم که چگونه با افراد سر سخت کار کنیم. باید یاد بگیریم که حکیمانه ترین و موثرترین استراتژی های خدمات چه نکاتی هستند. اگر آن ها در گناه زندگی می کنند ما باید با آن ها برخورد کرده و گناه آن ها را محکوم کنیم اما همیشه در پس پرده تمامی آن چه به آن ها می گوئیم باید این حقیقت را به آن ها یادآوری کنیم که عیسی تنها امید آنها است.

دوست، شبان و الهی دان معروف پیترو لوئیس^{۸۰} در کتاب عالی خود چنین می گوید. نام این کتاب « جلال مسیح » است. در مقدمه این کتاب شهادت واعظی را می نویسد که وقتی در ولز توقف کوتاهی نموده بوده توجهش را جلب کرده بود. آن واعظ چنین گفته بود: " زمانی که ۱۲ سال داشت عاشق ورزشکاری بود قهرمان راگی و کریکت بود. تمامی دیوارهای اتاق خواب آن پسر پوشیده از عکس آن ورزشکار بود. عکس های این ورزشکار را از مجلات و روزنامه ها کنده و به دیوارهای اتاقش چسبانده بود. در ۱۴ سالگی او موفق می شود این ورزشکار را از نزدیک ملاقات کند.

در زمان ماهیگیری آن مرد را از زاویه ای دیگر برانداز می کند و حالا او دیگر آن مرد را تنها از روی عکس ها نمی شناخت. متأسفانه آن چه این نوجوان در آن قهرمان می بیند اصلاً امیدوار کننده نبود. او گفت هر چه

بیشتر به او نزدیک شدم او کوچکتر شد. پس از توضیح اندکی درباره آن ورزشکار تن صدایش تغییر می کند و می گوید اما نهایتاً خداوند این پسر بچه سر خورده و نا امید را با قهرمان جدیدی آشکار می کند. از آن زمان ۳۵ سال می گذرد و من با عیسی راه می روم. از آن زمان تا کنون بارها او را ناامید کرده ام اما او هرگز مرا ناامید نکرده است. من باید او را بهتر بشناسم و هر چه به او نزدیکتر می شوم او بزرگتر می شود. "

بله! زندگی یک خادم برایش رنج و سختی به بار خواهد آورد اما عیسی همچنان برایش شگفت انگیز باقی خواهد ماند و او قهرمان ماست برای همین ما شاد هستیم.

فصل بیست و هفتم

شاگردان ساخته می شوند، هیچ کس شاگرد به دنیا نمی آید.

جان ولسلی درباره روش بشارت خود چنین می گوید: "من جایی حرف نمی زنم که حرفم خریدار نداشته باشد." این بدان معنا است که من همه جا انجیل را موعظه نمی کنم مگر آن که مطمئن باشم ابزار کافی آن کار را در اختیار دارم تا بتوانم به دیگران کمک کنم که تبدیل به شاگردان مسیح شوند. "یقیناً پولس نیز با این جملات موافق است. پولس پس از گفتن این مطلب که او مسیح را اعلام می کند در مورد چونگی و چرائی کارش توضیح می دهد.

«ما او را وعظ می کنیم، و هر کس را هشدار می دهیم
و با کمال حکمت می آموزیم، تا همه را کامل در
مسیح حاضر سازیم.» - کولسیان ۱: ۲۸ -

ما باید به همه هشدار دهیم. این زمانی است که مردم در خطر انجام کارهای اشتباه هستند. ما باید به آن ها کمک کنیم که از این کار خطرناک اجتناب کنند. ما باید به همه تعلیم دهیم. این به آن معنا است که نه تنها ما به آن ها نصیحت های به جا ارائه می دهیم و در مورد مسائلی که آن ها با آن روبرو هستند آن ها را راهنمایی می کنیم بلکه آن ها را به طریقی تعلیم می دهیم که بتوانند زندگی مسیحی و تفکر مسیحی را در وجودشان شکل دهند و بر هر موضوع از نقطه نظر یک مسیحی واقعی نگاه کنند. به عبارت دیگر ما آن چه که پولس اراده کامل خدا می نامد را تعلیم می دهیم.

(اعمال ۲۰ : ۲۷) این کار باید با کمال حکمت انجام شود. واژه حکمت به ظرفیتی اشاره می کند که نه تنها چیزی را می فهمد بلکه بر اساس آن چیز عمل می کند. (اعمال ۷ : ۲۲ و کولسیان ۱ : ۹ ؛ ۴ : ۵) عمل است که حکمت را از علم جدا می کند. بنابراین هشدارها و تعالیم ما باید به روش عملی باشند. من از اینکه تأدیب در الهیات صرفاً جنبه الهیاتی نظام مند به خود گرفته یا حالتی زورگویانه دارد ناراحت هستم و غمگین از آنکه چرا این مفهوم به الهیات عملی ما وارد نمی شود. برای همین است که می گوئیم تمام الهیات باید عملی باشد و به ستایش منجر شود که همان اعلام نیکوئی و پرستش خداوند است.

تمامی هشدارها و تعالیم باید با در نظر داشتن یک هدف انجام بگیرد و آن هم این است « که هر کس را در مسیح کامل حاضر سازیم ... » واژه ای که در این جا کامل ترجمه شده معانی متعددی دارد. که عباتند از بالغ، کافی، کامل.

ترجمه هزاره نو این واژه را عالی ترجمه کرده است و ترجمه تحت الفظی آن را کامل ترجمه کرده و مژده برای عصر جدید آن را بالغ ترجمه کرده است. ما باید مسیحیانی قوی تربیت کنیم که خداوند را می شناسند و بر اساس آن زندگی می کنند. کار تجهیز و تربیت مسیحیان بالغ در کلیسا به خوبی در رسالت عهد جدید به تصویر کشیده شده است. در این رسالت به وضوح مشاهده می کنیم که موانع بسیاری بر سر راه این کار وجود دارد.

نویسندگان رسالات روش صحیح رویارویی با مشکلات خاص در زندگی را تشریح می کنند و مسیحیان را دعوت می کنند که روش کتاب مقدس را دنبال کنند. گاهی آن ها فرمان می دهند، گاهی بحث می کنند و گاهی از طعنه و کنایه استفاده می کنند. آن ها ارجاعاتی از کتاب مقدس ارائه می دهند و از منطق، تعالیم مسیح و حتی نوشته های غیر روحانی اشاره می کنند. آن ها کلیسا را فرا می خوانند که افراد خطا کار را توبیخ

کرده و با آن ها برخورد کنند. زیرا این افراد در برخورد با جسم شان به خوبی عمل نکرده اند. پولس گاهی با آن ها با لطافت بسیاری برخورد می کند مانند مادری شیرده که از کودکان خود مراقبت می کند و گاهی نیز به گونه ای دیگر رفتار می کند. (اول تسالونیکیان ۲ : ۷) او جنبه های مختلف این طرز عمل کردن خود را در آیه بعدی تشریح می کند.

« شدت علاقه ما به شما چنان بود که شادمانه حاضر بودیم نه تنها انجیل خدا را به شما برسانیم، بلکه از جان خود نیز در راه شما بگذریم، چندان که ما را عزیز گشته بودید. » - اول تسالونیکیان ۲ : ۸ -

ای بدان معنا است که او حق داشتن زندگی خصوصی را نیز به آن ها تسلیم کرد بود تا بتواند کاملاً خود را به روی آن ها باز کند. او همچنین می گوید که او مانند یک پدر با آن ها رفتار کرده است .

« چنانکه می دانید، رفتار ما با یک یک شما چون رفتار پدری با فرزندان بود. شما را تشویق کرده، دلداری می دادیم و سفارش می کردیم که شیوه رفتارتان شایسته خدایی باشد که شما را به پادشاهی و جلال خود فرا می خواند. » - آیات ۱۱ ، ۱۲ -

اما در فصل بعدی می بینیم که به تربیت شاگردان بالغ کاری دشواری است. آنقدر این کار دشوار است که کلیسا به آن در بسیاری از قسمت ها بی توجهی می کند. مردم آن قدر در هر چیز بازاری عمل می نمایند که هر چه که انجام می دهند می خواهند در تعداد بالا و پروژه های بالا و بر آورده کننده انتظارات بسیار بالا دیده شود. بدون در نظر گرفتن این حقیقت که

تربیت شاگردان بالغ فرایند طاقت فرسایی است که مشکلات بسیاری بر سر راه آن وجود دارد.

امروزه ما برنامه های عظیم بسیاری را مشاهده می کنیم که هدف آن ها بشارت به میلیون ها انسان و شاگرد سازی آن ها است. سرمایه گذاران پولدار تحت تأثیر این پروژه ها قرار می گیرند و به آن ها بودجه مالی خاصی اختصاص می دهند اما متأسفم که باید بگویم این نتیجه ای که آن ها حاصل می کنند شاگردانی نیستند که مسیح بتواند در آن ها جسم بیوشد. جایی که رهبران با فرزندان روحانی خود یکی شده و به همراه آن ها در مسیر رشد قدم بر دارند.

همانطور که از عنوان این فصل بر می آید. شاگردان ساخته می شوند! هیچکس شاگرد به دنیا نیامده است. این عنوان از یک کتاب کلاسیک شاگرد سازی برداشته شده است. کتاب کلاسیک دیگری که در این بار وجود دارد که ترجمه نامش چنین است " هنر گمشده شاگرد سازی! "

اخیراً با شبانی که در یکی مناطق بکر سریلانکا خدمت می کند صحبت می کردم. موضوع سخن ما این بود که چقدر تربیت ایمان داران خدا ترس از میان افرادی که اخیراً به مسیحیت رو آورده اند سخت است. در این باره سخن گفتیم که چقدر مهم است که ما سبک زندگی مسیحی را برای دیگران تشریح کنیم و با قسمت هایی از کلیسا که هنوز گناهی در آن قسمت وجود دارد برخورد کنیم. او گفت بسیاری از شبانان امروز این کار را انجام نمی دهند زیرا این کار باعث ایجاد سؤالات بسیاری می شود که برای شان روبرو شدن و مدیریت این سؤال دشوار است.

مردم به سوی مسیح می آیند اما نه به خاطر آن که می خواهند مقدس باشند بلکه صرفاً نیازهای شان را بر طرف کند. اگر ما در مورد موضوعات خاصی چون قدوسیت سخن بگوئیم آن ها رو بر گردانده و از کلیسا خواهند رفت. بنابراین از تعلیم درباره این موضوعات اجتناب می کنند. اگر این روال

در کلیسا پیش رود آنچه برای مان باقی می ماند تنها اسمی از یک کلیسا خواهد بود. دقت کنید که بلوغ کامل تنها برای چند نفر نیست هدف این است که همه در مسیح کامل شوند. ممکن است در عمل چنین نباشد که همه آن طور که باید باشد رشد کنند و بالغ شوند اما ما نباید بر این مسئله تمرکز کنیم. این مسئله توجیهی برای کار اشتباه ما نیست. تا زمانی که همه به سوی بلوغ شاگرد سازی نشوند ما نباید آرام بگیریم. این مشکل کلیساهای بزرگ است مگر آنکه بتوانند گروه های خاص کوچکی ایجاد کنند که هر کسی در کلیسا عضو یک گروه کوچک گردد در غیر این صورت بسیار آسان خواهد بود که مردم به عنوان مصرف کننده صرف به کلیسا بیایند. آن ها در جماعت به عنوان مصرف کنندگان گمنام برنامه های کلیسایی گم می شوند.

البته اعداد هم مهمند زیرا نشان دهنده آن هستند که چقدر افراد با مژده نجات جذب شده اند. به همین دلیل است که در کتاب اعمال دو باب درباره تعداد افرادی که به کلیسا محلق شده اند سخن گفته شده است. (۲ : ۴۱ ؛ ۴ : ۴) اما تمرکز ما نباید فقط بر اعداد باشد. ما باید مطمئن شویم که هر کسی این امکان را دارد که بتواند در کلیسا رشد کند. باید بدانیم که هر شخصی به طور خاص برای خداوند مهم است. بنابراین برای کلیسای محلی نیز باید مهم باشد.

خادمی به دیدن یکی از اعضای خود می رود و می بیند که این خانواده فرزندان بسیاری دارد. او از مادر خانه می پرسد شما چند فرزند دارید؟ او شروع به شمردن انگشتانش نموده و می گوید: جان، مری، لوسی، دیوید، ... خادم سخن او را قطع می کند و می گوید من نام آن ها را نمی خواهم فقط تعدادشان را خواستم. مادر جواب می دهد آن ها عدد ندارند. هر کسی در کلیسا باید از مراقب برخوردار باشد و ما نمی توانیم آرام بگیریم تا این کار انجام شود.

زمانی که کلیسا یا گروهی رشد می کنند باید ساختارهایی در آن کلیسا مقرر کنیم که مطمئن شویم هیچ کس مورد بی توجهی قرار نمی گیرد. اگر این کار انجام نشود حتی اگر کلیسا ادعا کند که رشد کرده است این رشد کتاب مقدسی نیست بلکه تنها آن کلیسا چاق شده است. پولس از یک اصطلاح خاصی در این جا استفاده می کند: «تا ما همه را کامل در مسیح حاضر سازیم.» (کولسان ۱: ۲۸)

متفکران برجسته بسیاری به این نکته اشاره کرده اند که پولس در این جا درباره بازگشت ثانویه مسیح سخن می گوید. ما در جهت محقق ساختن آن هدف کار می کنیم. نتیجه کار ما تنها در زمان آخر مشخص خواهد شد. شادی عظیم ما این خواهد بود که ثمر کار سخت خود را برای خداوند در روز داوری حاضر سازیم. در آن روز افرادی که ما در زندگی شان سرمایه گذاری کردیم برای ما آن چیزی خواهند بود که پولس در فیلیپیان آن را چنین می خواند: "شادی من و و تاج سر من ... " (فیلیپیان ۴: ۱)

زمانی که دخترم کوچک بود او را با موتور سیکلت به مهد کودک می بردم (آن زمان در سریلانکا موتور سیکلت ها به عنوان وسیله نقلیه شخصی برای حمل و نقل ارزان قیمت به حساب می آمدند). اغلب خانمی را می دیدم که ۴ کودک کوچک خود را با یک ون به آن جا می آورد. آن ها از ون خارج می شدند و هر کدام از آن کودکان یکی از انگشتان او را می گرفتند و او آن ها را به درون مدرسه می برد. با خود می اندیشیدم که من دوست دارم این چنین به آسمان بروم. افراد زیادی را به همراه خود به آسمان ببرم. افرادی که خودم شخصاً در زندگی شان سرمایه گذاری کردم.

دقت کنید که چقدر پولس در مورد آن پاداش آینده در رسالات خود سخن می گوید. در آیه قبل بود که پولس در مورد حضور مسیح در ما به عنوان امید پر جلال مان سخن گفت (کولسیان ۱: ۲۷) این تجربه عالی که ما در مسیح داریم، تنها نوبری از آن جلال الهی است. عیسی نیز سخنان

بسیاری در مورد بهشت و جهنم عنوان کرد. در حقیقت فراخوان او برای شاگرد سازی به ارجاعاتی اشاره می کند که در مورد روزهای آخر سخن می گوید. عیسی پس از صحبت درباره انکار نفس، برداشتن صلیب و پیروری از او (مرقس ۸ : ۳۴) درست در ۴ آیه بعد، به روز داوری اشاره می کند. در آنجا او می گوید آنانی که بخواهند زندگی خود را حفظ کنند آن را از دست خواهند داد که به معنی از دست دادن حیات ابدی در روز داوری است. همچنین زمانی که درباره بدست آوردن تمام دنیا و از دست دادن حیات جاودانی در آیات ۳۶، ۳۷ صحبت می کند، در آیه ۳۸ عیسی صریحاً درباره بازگشت خود و داوری اشاره می کند. یعنی درباره آنانی که از نام او خجالت می کشند و برای آنانی که این طور نیستند سخن می گوید. دور نمای بهشت و جهنم انگیزه های مهم پس پرده پذیرش نجات، رشد در فیض و خدمت مسیحی است.

داستانی از قرون وسطی وجود دارد. در یکی از این داستان ها مردی خواب زنی را می بیند و آن زن با خود یک مشعل و یک سطل آب حمل می کرد. مشعل را به این خاطر حمل می کرد تا لذت های بهشت را بسوزاند و سطل آب را به خاطر آنکه آتش جهنم را خاموش سازد. آن چه این داستان سعی در تعلیمش دارد این است که با از بین بردن این انگیزه های اشتباه یعنی اشتیاق برای رفتن به بهشت و ترس از جهنم مردم می توانند خدا را به خاطر وجود خودش دوست داشته باشند. بهشت و جهنم می توانند به ما انگیزه های لازم برای وقف و اطاعت از خداوند را بدهند.

مدتی پیش برای همسران عده ای از اعضای گروه جوانان برای مسیح موعظه می کردم. ما درباره بهای خدمت در بین جوانان و پاداش آسمانی آن ها سخن گفتیم. کارکنان ما حقوق معقولی بر طبق استاندارد های محلی دریافت می کنند. این میزان بیشتر از سازمان های مسیحی دیگر است اما اگر کارکنان ما در بازار بیرون کار می کردند و یا با بسیاری از سازمان های

بین‌المللی که در سریلانکا بعد از سونامی کار می‌کنند حتماً حقوق بیشتری دریافت می‌کردند. حتی در جماعت‌های مسیحی آنانی که در بین جوانان کار می‌کنند در کلیسا از جایگاه بالایی برخوردار نیستند. پس از سی سال خدمت در بین جوانان هنوز افرادی از من می‌پرسند که کی می‌خواهم به طور کامل وارد خدمت شوم؟

یکی از همسران کارکنان گفت که چطور سخن یکی از اقوامش باعث خجالت و احساس شکست در او شده است و این به خاطر آن است که خانواده آن‌ها چیزهای زیادی که نشان‌دهنده موفقیت و وجود فراوانی در زندگیشان باشد را ندارند. من به او یادآوری کردم که کتاب مقدس درباره خجالتی که ما به خاطر پیروی از مسیح با آن روبرو خواهیم شد سخن گفته است و به او توضیح دادم که این خجالت در آسمان به عنوان عزت و احترام در روز داوری به شمار خواهد رفت. در فصل قبل در باره این موضوع مثالی را عنوان کردیم که افرادی با ماشین راحت به جهنم می‌روند و برخی دیگر با ماشین ناراحت به بهشت می‌روند. و این دقیقاً به همان معنی است که شاگرد سازی کاری طاقت‌فرسا است که مستلزم پرداخت بهای بسیاری است اما خداوند ارزش بسیاری برای این خدمت قائل است حتی با وجود اینکه دنیا برای این کار ارزشی قائل نشود.

اگر ما ارزش کار خود را در دستاورد‌هایی می‌دیدم که افراد را آماده ورود به خانه ابدی‌شان می‌کنیم حتماً تصدیق می‌کردیم بهایی که در این کار پرداخت می‌شود ارزشش را دارد تا باری دیگر موضوع بهشت و جهنم از منبر کلیساها اعلام شود. و باشد که این موضوعات بسیاری را برانگیخته نماید تا راه اطاعت کامل از مسیح و خدمات فداکارانه را پیش بگیرند.

فصل بیست و هشتم

زحمت شاگرد سازی

کنت هاگز^{۸۱} در کتاب^{۸۲} بسیار مفید خود دربارهٔ وجود نظم و ترتیب در زندگی یک مرد خدا ترس چنین می گوید: " دنیا را مردم خسته می چرخانند و این حقیقت دارد. زیرا ما می بینیم که آمریکا را سیاست مداران خسته اداره می کنند. ژنرال های فرسوده در جنگ ها پیروز می شوند و امنیت و آرامش به وسیله دیپلمات های خسته برقرار می شود و قانون های بزرگ بوسیلهٔ قانون گذاران خسته و زحمت دیده تصویب می شود." او می گوید در دنیای مسیحیت نیز این چنین است. دنیای مسیحیت نیز از طریق مردم خسته هدایت می شود. به من کلیسای بزرگی را نشان دهید آن زمان من به شما چند فرد خسته نشان خواهم داد. پولس نیز موافق این سخن است. او فوراً پس از تشریح کار شاگرد ساری چنین می گوید:

« از این روست که من زحمت می کشم و با نیروی او که در من
نیرومندان عمل می کند، به مجاهده مشغولم. » - کولسیان ۱ : ۲۹ -

واژه « زحمت »^{۸۳} معنی های مختلفی به خود می گیرد که عبارتند از کار، کار سخت، کار بدنی، خسته شدن، فرسوده گشتن. پولس در جای دیگری چنین می گوید:

^{۸۱} Kent Hughes -

^{۸۲} The Disciplines of a Godly Man -

^{۸۳} Kapiao -

« شما ای برادران، به یقین محنت و مشقت ما را به یاد دارید،
 که شب و روز کار می کردیم تا وقتی انجیل خدا را به شما
 وعظ می کنیم، سربار کسی نباشیم. » - اول تسالونیکیان ۲ : ۹ -

کنت هاگز^{۸۴} از دوستان نزدیک مودی می گوید که یک روز دل مودی در
 زمان خواب چنین دعا کرد : " خداوندا ! من خسته ام. آمین! "هاگز
 می گوید او آنقدر سخت کار می کرد که معمولاً از فرط خستگی بر تختش
 می افتاد و حتی گاهی یک ساعت وقت هم نداشت که ملافه هایش را
 عوض کند. اما چرا شاگرد سازی مستلزم زحمت و محنت فراوان است؟ فکر
 می کنم زندگی طبیعی یک مسیحی متعادل حتی بدون شاگرد سازی هم
 مشغولیت های متفاوتی دارد که می تواند برای وقت گیر باشد. زندگی
 متعادل برای یک مسیحی به معنای میانه روی در هر امری نیست بلکه
 مطیع بودن است. بنابراین افرادی که می خواهند زندگی متعادل مسیحی
 داشته باشند باید:

- وقت دعا و پرستش روزانه خود را داشته باشند.
- با افراد دیگر پیوسته در مشارکت باشند چون این کار باعث می شود که
 محبت و انگیزه انجام کارهای نیکو در آن ها رشد کند. (عبرانیان ۱ :
 ۲۴ - ۲۵)
- وظایف شان را نسبت به خانواده به خوبی انجام دهند.
- در کار یا تحصیل خود فعال باشند. با جامعه اطراف خود مثلاً با
 همسایگان شان ارتباط خوبی داشته باشند.
- به روز باشند.

- زمانی را برای تفریح ترجیحاً با خانواده داشته باشند.
- روزانه وقتی را به ورزش اختصاص دهند.

به همه این کارها کار شاگرد سازی را هم اضافه کنید و می بینید که در زندگی چنین فردی خستگی امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. زمانی که ما به رشد و بلوغ فردی کمک می کنیم باید در زمینه های مختلفی متمرکز شویم. غالباً با افرادی کار می کنم که مسیحی زاده نیستند بنابراین در جهان بینی آن ها بسیاری از ارزش های مسیحی جایی ندارند و دارای نگرش متفاوتی نسبت به دنیا، خداوند و اخلاقیات هستند. آن ها با آسیب ها و سؤاستفاده های فراوانی به مسیح ایمان می آورند. بنابراین فرایند کمک کردن به آن ها برای رسیدن به شخصیت یک مسیحی مستلزم کار و تلاش فراوان است. ایمان دارم که این مطلب در غرب نیز صادق است زیرا بسیاری از افرادی که به مسیح ایمان می آورند در باره مسیحیت و زندگی مسیحی وار اطلاعات اندکی دارند. در دنیای امروز ما شاگرد سازی می تواند شامل فعالیت های مختلفی باشد که عبارتند از :

- ملاقاتهای مستمر و شخصی با آن فردی که در حال شاگرد سازی اش هستیم به ما کمک می کند که به او در نیازهای شخصیش کمک کنیم و به آن ها تعلیم دهیم که روش برخورد با مشکلات مختلف در زندگی باید چگونه باشد.
- باید مطمئن شویم که تعالیم اساسی مسیحیت صحیح به این افراد منتقل شده است و کتاب مقدس جایگاه اصلی خود را در زندگی آن ها پیدا کرده است. گاهی این اتفاقات در جلسات گروهی رخ می دهد.
- زمانی که این افراد احتیاجات خاصی دارند باید آن ها را ملاقات کنیم. احتیاجات خاصی مانند زمانی که آن ها دچار افسردگی، نا امیدی،

بیماری و یا لغزش می کردند. همچنین ما باید در موقعیت ها خاصی از زندگی آن ها در کنار آن ها باشیم. تعמיד، تولد و فارغ التحصیلی. برای مشارکت حقیقی با این افراد آن هم به طریقی که این حقیقت در زندگی روزمره آن ها کاربرد داشته باشد روشی بهتر از این سراغ ندارم که در کنار آن ها باشیم و با آن ها زندگی کنیم. پولس به مشایخ

افسسیان چنین می گوید :

« چون آمدند، بدیشان گفت: «آگاهید که از همان روز نخست که به آسیا پا نهادم، چگونه در همه اوقات با شما به سر برده‌ام. » - اعمال ۲۰: ۱۸ -

« می دانید که از هرآنچه ممکن بود به حال شما سودمند افتد، چیزی دریغ نداشته‌ام، بلکه پیام را به شما موعظه کرده، چه در جمع و چه در خانه‌ها تعلیمتان داده‌ام. » - اعمال ۲۰: ۲۰ -

« پس هوشیار باشید و به‌خاطر آورید که من سه سال تمام، شب و روز، دمی از هشدار دادن به هر یک از شما با اشکها، بازناپستادم. » - اعمال ۲۰: ۳۰ -

« با اشک ها هشدار دادن ...» چگونه امکان پذیر است؟ بله ! زیرا او نزدیک آن ها بود. زیرا زمانی که به افراد نزدیک هستیم می توانیم مشکلاتی که با آنها دست و پنجه نرم می کنند را بشناسیم و سپس ببینیم که چگونه می توانیم به آن ها کمک کنیم تا آن ها حقایق کتاب مقدسی را در زندگی شان به کار بگیرند. بسیار پیش آمده که من هم در خدمت خود احساس خستگی کرده ام اما هنوز هم همان طراوت سی سال پیش در زمان شروع خدماتم را دارم. ایمان دارم که یکی از دلایل این

طروات و تازگی این است که من باید هر روز کتاب مقدس را بخوانم تا بتوانم خوراکی تازه برای دادن به مردم داشته باشم و برای شرایط خاص هر کدام از آن‌ها از خداوند کلامی ارائه دهم.

به عنوان شخصی که این خدمت به عهده اش گذاشته شده تا کار تغذیه گوسفندان و گله را انجام دهد باید مطالعه زیادی انجام دهم تا بتوانم به آن‌ها تعلیم دهم. یافتن زمانی برای مطالعه در هیاهوی خدمات بسیار باعث شده که من بیشتر هم خسته شوم. اما همان موضوعی که خستگی مرا بیشتر می‌کند همان می‌تواند باعث طروات و تازگی من شود. زمانی که با کتاب مقدس را مطالعه می‌کنید شما خود تغذیه می‌شوید، متقاعد می‌شوید و برانگیخته می‌گردد و از کلام خدا الهام می‌گیرید. برای اعلام کلام خداوند درونتان آتشی مشتعل می‌گردد زیرا این کلام خداوند است. این کار مانند شارژ کردن باتری است.

جرج مولر^{۸۵} (۱۸۰۵ - ۱۸۹۸) از رهبری یتیم‌خانه‌هایی که او بنیاد نهاده بود بازنشسته شد و در سن ۷۰ سالگی به عنوان مبشری سیار خدمت خود را ادامه داد. او به تمام نقاط جهان سفر کرد تا اینکه در ۹۰ سالگی در خداوند خوابید. زمانی که از او راز زندگی طولانی‌اش را پرسیدند یکی از دلایلی که او ارائه داد این بود. عشقی که او نسبت به کلام خداوند داشت و قدرت احیا کنندگی کلام خداوند که همواره در تمام وجودش کار می‌کرد.

(امثال ۳: ۲، ۸؛ ۴: ۲۲). خسته، اما احیا شده!

شاگرد سازی شما را شرایطی قرار می دهد که کلام خداوند را بخوانید و در عوض کلام خداوند نیز شما را احیا و تازه می سازد. بلکه گاهی می بینم که خستگی به آن خاطر است که در حال انجام کاری غیر ضروری هستم. چون نمی توانم نه بگویم. این به خاطر آن است که در فرهنگ ما نه گفتن به عنوان یک توهین تلقی می شود. بنابراین باید بتوانم از کادر کلیسا، گروهی که نسبت به آن ها پاسخگو هستم و همچنین همسرم کمک بگیرم. تا حدودی را برای پذیرش دعوت هایی که از من می شود مشخص کنم و بدانم کدام را دعوت را بپذیرم و کدام را رد کنم. این کار به من کمک کرده تا بتوانم نه بگویم و همچنین از من در برابر اتهام رد کردن دعوت های غیر ضروری محافظت کند.

موضوع دیگری که باید به یاد داشته باشیم حذف کردن فعالیت هایی است که احتیاج نیست آن ها را انجام دهیم. ما باید به جماعت مان خدمت کنیم به آنانی که نسبت به آن ها مسئولیم و حدودی را مشخص کنیم که بر اساس آن حدود بدانیم که چه کاری را باید انجام دهیم و چه کاری را نباید انجام دهیم. همکاران من در تیم خدمتیم کمک کردند تا بتوانم به این تصمیم برسم که من به طور کلی نباید در هیچ کمیته ای خدمت کنم زیرا خدمت من بیرون از گروه جوانان برای مسیح و کلیسا معلمی است. فکر می کنم هر چه تجربه ما در خدمت بیشتر می شود باید کارهای غیر ضروری بیشتری را حذف کنیم.

سپس باید بیاموزیم که چگونه وظایفی را به دیگران محول کنیم. همان طور که موسی این کار را از پدر زنش آموخت. درست در زمانی که داشت زیر بار فشارِ مراقبت از قوم اسرائیل مدفون می شد. (خروج ۱۸) رهبران

خوب احتیاج نیست که شخصاً برای هر کدام از افراد گروه فکر کنند و به آن ها خدمت کنند اما آن ها باید مطمئن شوند که فردی از قلم نیافتاده باشد.

این رهبران باید افرادی را مأمور رسیدگی به بعضی از امور کنند. رهبرانی که برای انجام کارهایی که دیگران نیز می توانند انجام دهند بیش از اندازه پافشاری می کنند ممکن است کم کم منحرف شوند و آن احساس رضایت و شادی ی را که باید از خداوند دریافت کنند در خدمات شان جستجو کنند. البته رهبرانی که دائماً در حال شاگرد سازی هستند می توانند از میان شاگردان داوطلبانی را انتخاب کنند که می خواهند وارد خدمت روحانی شوند. افرادی که می توانند قسمتی از بار خدمت را بردارند.

سپس هر چقدر هم که سرمان شلوغ باشد باید یک روز را سبت اعلام کنیم. این کار البته در ابتدا یک عملی از روی اطاعت خواهد بود اما اگر خداوند می گوید که این موضوع برای ما مفید است باید مطمئن باشیم که برای ما مفید و نیکوست است. علاوه بر همه فوائد آن داشتن یک روز برای استراحت باعث احیای ما می شود و به ما کمک می کند که الویت ها را در جایی که باید باشند قرار دهیم و الویت اول بر خداوند مان باشد که برای ما کار می کند. وقتی دست از کار می کشیم می آموزیم که به خداوند اعتماد کنیم نه به توانایی مان.

اگر ما در جایی که باید بتوانیم نه بگوئیم درست عمل کنیم و دائماً کارهایی که نباید انجام دهیم را از خدمات مان حذف کنیم، حکیمانه وظایفی را به دیگران محول کنیم و وفادارانه سبتی را در زندگی خود نگاه داریم چرا باید هنوز همه احساس خستگی بکنیم ؟ فکر می کنم یکی از دلایل آن این است که احتیاجات افرادی که ما به آن ها رسیدگی می کنیم

اغلب در زمان هایی که انتظار نداریم به سراغ مان می آیند. افرادی که ما مسئول تغذیه روحانی آن ها هستیم ممکن است درست زمانی که ما در حال آماده کردن یک موعظه هستیم به ما نیازی فوری داشته باشند. ممکن است احتیاج باشد فوراً آن شخص را ملاقات کنیم. اگر نزد آن ها رویم موعظه ما نا تمام باقی خواهند ماند از طرفی ما باید بهترین تلاش مان را بکنیم که کلام خداوند را به عالی ترین نحو اعلام کنیم بنابراین نتیجه آن خستگی است. زیرا علاوه بر خدمت شاگرد سازی مان باید از وقت استراحت مان نیز بزنیم تا بتوانیم تعالیم و موعظه خود را آماده کنیم. من الویت های خانوادگی و شرایط اضطراری را به عنوان موضوعاتی می نگرم که حاضرم در هر زمان بهایی برای آن پرداخت کنم.

توجه و مراقبت از اعضای خانواده اولین مسئولیت ما در زندگی روحانی است. بنابراین حتی اگر ما خسته هستیم باید به آن ها رسیدگی کنیم. به فرزندانم این اطمینان را داده ام که هر چقدر هم خسته باشم اگر احتیاج است که آن ها را برای دور زدن به بیرون ببرم این کار را می کنم. فکر می کنم آن ها این کار مرا تحسین می کنند.

امروز یکشنبه است و من سرم بسیار شلوغ بوده است. علاوه بر اینکه ملاقات های مختلفی داشتم باید این قسمت از نوشته ام را هم به پایان برسانم. پسر من به همراه دو دوستش از شهر بازگشتند. او در آن جا به عنوان معلم مدرسه و همچنین خادم داوطلب جوانان برای مسیح کار و خدمت می کند. آن ها تصمیم گرفته اند که برای گروه جوانان برای مسیح یک جاز تهیه کنند. احتیاج دارد که کسی او را به آن مغازه برساند. من داوطلب شدم که او را ببرم و نتیجه این خواهد شد که امشب باید کمتر بخوابم. اما من

شاد هستم. فکر می‌کنم که چنین روی کردی از طرف من نسبت به فرزندانم در هر دوی آن‌ها باعث شده که مشتاق خدمت به مسیح باشند. خدمتی که بسیاری از زمان و انرژی مرا می‌گیرد. اجازه دهید یک نکته دیگر را نیز یادآوری کنم. شیطان غالباً در زمان خستگی آمادگی بیشتری برای زدن ضربه به ما را دارد. حتی پس از یک روز خسته کننده سطح آدرنالین ما ممکن است بالا باقی مانده باشد و ما نتوانیم بخوابیم. در چنین زمان‌هایی ما نسبت به وسوسه‌ها بسیار آسیب پذیر می‌گردیم.

دربارهٔ شبانانی خوانده‌ام که عصر‌های یکشنبه سراغ فاحشه‌ها می‌روند و شاید در اتاق هتل شان پس از یک روز کاری سخت و موعظه وسوسه دیدن برنامه‌های پورنو آن‌ها را رها نکند. راه حل این است که از قبل زمان‌های خود را برنامه‌ریزی کنیم و برای این زمان‌ها کارهای سبک‌تری را برنامه‌ریزی کنیم. در مسافرت‌ها معمولاً از میزبانانم می‌خواهم که پس از موعظه مرا به خانه‌شان ببرند. علاوه بر اینکه در وسوسه کمتری می‌افتم از طرفی هر چند بودن با آن‌ها زمانی را می‌طلبد اما باعث می‌شود که آن‌ها را بیشتر بشناسم. در زمان خستگی بیشتر کتاب‌های هنری می‌خوانم زیرا معمولاً در حالتی نیستم که بتوانم کتب الهیاتی مطالعه کنم. رادیوی به همراه خود می‌برم که بتوانم به موسیقی کلاسیک گوش دهم البته اگر شرایطش پیش بیاید و اوقاتی را که مجبورم در هتل بمانم از طریق پیامک با همسر و گروهی که به آن‌ها پاسخگو هستم اطلاع می‌دهم که کجا هستم و در حال انجام چه کاری هستم.

فصل بیست و نهم

اوست که قوت می بخشد.

تا کنون به ۴ جنبه از توضیحات پولس برای شاگردسازی در کولسیان ۲۸: ۱ - ۲۹ پرداختیم که عبارتند از: اعلام، هشدار، تعلیم و زحمت. دو خصوصیت دیگر نیز در آیه ۲۹ ذکر شده اند. ما در حال مجاهده هستیم اما خداوند است که به ما قوت می بخشد.

مجاهده

پولس می گوید :

« از این روست که من زحمت می کشم و با نیروی او که در من نیرومندانه عمل می کند، به مجاهده مشغولم. » - کولسیان ۱ : ۲۹ -

واژه ای که این جا مجاهده ترجمه شده واژه معروف agonizomai است که هشت بار در عهد جدید تکرار شده است. یوحنا از این واژه در یک فضایی نظامی استفاده می کند زمانی که او سخنان عیسی نسبت به پپلاطس را نقل قول می کند. (یوحنا ۱۸ : ۳۶) در رساله به تیموتائوس پولس هم از این واژه استفاده می کند. (اول تیموتائوس ۶ : ۱۲ ؛ دوم تیموتائوس ۴ : ۷) پولس از این واژه در متنی که درباره ورزش است استفاده می کند.

« هر که در مسابقات شرکت می جوید، در هر چیز، تن به انضباطی سخت می دهد. آنان چنین می کنند تا تاجی فانی

به دست آورند؛ ولی ما چنین می‌کنیم تا تاجی غیرفانی
به دست آوریم. « - اول قرن‌تین ۹ : ۲۵ -

در این آیه « مسابقه دادن » ترجمه واژه agonizomai است. شاگرد
سازی مجاهده ای سخت برای حفظ جان مردم است. همین عصر داوطلبی
که در گروه جوانان برای مسیح کار می‌کند به من گفت : " بسیار سخت
است که این جوانان را شاگرد سازی کنیم اگر آن‌ها مشغول کارهای
گروهی شوند به دروسی شان بی توجهی خواهند کرد و اگر آن‌ها کار
خداوند را انجام دهند به خانواده شان بی توجهی می‌کنند. آن‌ها روز‌ها را
بدون دعای صبحگاهی شروع می‌کنند و تلاش برای این که آن‌ها را در
مسیری نگاه داریم بسیار دشوار است. "

هم در زمان پولس و هم در زمان ما خدمت پرورش افراد نبردی برای
حفظ جان‌های آن‌ها است. معمولاً ناامیدی‌ها به سراغ ما می‌آیند.
پولس زمانی که ایمانداران غلاطیه جذب تعالیم اشتباهی شده بودند با این
ناامیدی روبرو شد. او درباره رنج خود این‌گون توضیح می‌دهد.

« فرزندان عزیزم، که برایتان باز رنج زایمان دارم تا مسیح در شما
شکل بگیرد، کاش هم‌اکنون نزدتان بودم تا لحن خود را تغییر می‌دادم،
زیرا از شما در شگفتم. « - غلاطیان ۴ : ۱۹ - ۲۰ -

اما این باعث نشد که او تسلیم شود. این موضوع باعث شد که حتی او
وارد نبرد اساسی تری شود. بنابراین او نامه ای به آن‌ها نوشت که امروزه
آن نامه به شاهکار مباحثات الهیاتی محسوب می‌شود. بعد از سلام و احوال
پرسی متداول او مستقیماً به سراغ اصل مطلب می‌رود و چنین می‌گوید :

« در شگفتم که شما بدین زودی از آن که شما را به واسطه

فیض مسیح فرا خوانده است رویگردان شده، به سوی

انجیلی دیگر می‌روید. » - غلاطیان ۱ : ۶ -

سبک بسیاری از جملات کتاب غلاطیان حالت فوریت و ضرورت شدید را دارد. پولس برای جان های قرتیان در حال نبرد بود همان طور که برای جان های غلاطیان این کار را می کرد. تشریح او از جنگ در این نامه جنگی سخت و غمگین است که ما معمولاً این حالت را در دعای خود نداریم. (دوم قرتیان ۲ : ۴)

افرادی که در مسیح جوان و کم تجربه هستند گاهی از کلام خداوند منحرف می شوند. افرادی که مسئول شاگرد سازی آن ها هستند و سرشار از محبت و مداومت و تعهد، ابزاری در دست خداوند هستند تا این افراد را برگرداند. دریافته ام زمانی که افراد جوان از خداوند دور می شوند اغلب اولین فردی که شروع به محکوم کردن آن ها می کند همان فردی است که سرمایه گذاری بسیاری برای پرورش و رشد آن ها کرده است.

این اتفاق دردناک است اما دلیل کافی برای صرف نظر کردن از آن ها نیست. گویی مسیحیانی در غلاطیه و قرتس وجود داشتند که نکات بدی در مورد پولس می گفتند. اما او نامه هایی به آن ها نوشت که باعث بازگشت آن ها به سوی کلام خداوند شد. شبان اسکاتلندی به نام رابرت چینی^{۸۶} در حال موعظه چنین گفت : " برادران گاهی احساس می کنم که حاضرم بر چمن های حیات کلیسا دراز بکشم و همه شما از روی جسد من عبور کنید اما فقط دوستان مسیح باقی بمانید. " در راستای بحثی که ما درباره مجاهده

انجام می دهیم یکی از واژه هایی که پولس در این باره استفاده می کند در کولسیان ۴ : ۱۲ آمده است. او در این قسمت درباره اینکه چگونه اپافراس برای کولسیان دعا می کند سخن می گوید. اپافراس خود اهل کولسی بود و شاید بنیان گذار این کلیسا بود اما اکنون همراه پولس بود. پولس می گوید :

« اپافراس که از خود شما و خادم مسیح عیسی است، برایتان سلام دارد. او همواره در دعا برای شما مجاهده می کند، تا با بلوغ کامل، استوار بایستید، و از هرآنچه مطابق با خواست خداست، آکنده باشید. » - کولسیان ۴ : ۱۲ -

او برای کولسیان در دعا مجاهده می کرد و برایش فرقی نمی کرد که در رم باشد یا در قیصیریه. فکر می کنم که این جا جایی است که از عبارت مجاهده کردن در دعا استفاده شده است. زمانی که ما برای شخصی شفاعت می کنیم در واقع از سوی آن شخص نبردی را انجام می دهیم. پولس به ما نبردی که یوشع علیه عمالیق انجام می داد را یادآوری می کند و می گوید زمانی که موسی دعا می کرد پیروزی کسب می شد و هارون و هور دستان موسی را بالا نگاه می داشتند. (خروج ۱۷ : ۱۰ - ۱۳) پولس در ادامه سخنان خود در باره اپافراس چنین می گوید :

« من شادم که او برای شما و آنان که در لائودیکیه و هیراپولیس هستند، چه بسیار محنت می کشد. » - کولسیان ۴ : ۱۳ -

اما او چگونه می توانست برای آن ها سخت کار کند اگر صد ها مایل از آن ها دور بود؟ از طریق دعا. زمانی که ما برای مردم دعا می کنیم داریم برای آنها کار می کنیم. من ایمان داریم این مهمترین کاری است که ما می توانیم برای افرادی که در حال شاگرد سازی آن ها هستیم انجام دهیم.

زمانی که ما دعا می کنیم در ارتباط مستقیم با خداوند قرار می گیریم و در ها برای جاری شدن محبت خداوند به سوی ما باز می شود. اما در همین زمان این محبت در وجود ما نسبت به دیگران می جوشد و خود جوش برای آن ها دعا می کنیم. نتیجه جاری شدن محبت خداوند به سوی ما این است که این محبت می تواند آزادانه از سوی ما به سوی دیگران هم جاری شود، و از آن جایی که محبت خداوند بزرگتر از محبت ماست می توانیم این انتظار را داشته باشیم که هر چی بیشتر محبت به سوی ما جاری شود از درون ما نیز بیشتر به سوی دیگران جاری می شود.

بنابراین محبت ما را لبریز می کند و سپس از ما جاری می شود و در این فرایند ما احیا شده تقویت می گردیم. در واقع دریافته ام که دعا کردن برای مردمی که مسئولیت خاصی برای آن ها دارم روش خوبی است تا برای موعظه آماده شوم. این را زمانی که در کنفرانس آمستردام برای مبشرین سیار خدمت می کردم متوجه شدم.

احساس کردم که برای سخن گفتن در مقابل این جماعت بزرگ نیاز به مسح خاصی از خداوند دارم. بنابراین صبحی که قرار بود برای آن ها سخن بگویم زود بیدار شدم تا دعا کنم. پس از مدت زمانی احساس کردم تمامی نکاتی را که می خواهم در سخنرانیم ذکر کنم در ذهنم نقش بسته است. بنابراین فکر کردم خوب است که لیست دعایم را بردارم و بقیه زمان برای همکارانم و افرادی که نسبت به آن ها مسئولم دعا کنم. بعداً متوجه شدم که دعای من نوعی آماده شدن برای سخنرانی بود. بنابراین در ارتباط با خداوند قرار گرفتم و توانستم موعظه خود را از طریق دعا با خواسته قلب او همراه سازم.

این آن چیزی بود که احتیاج داشتیم انجامش دهیم. یعنی باز کردن دری به سوی روح القدس برای اینکه از درون من به سوی دیگران جاری شود. بنابراین اگر چه دعا برای دیگران یک مجاهده محسوب می شود اما مجاهده ای است که مرا نیز تقویت می بخشد. دقت کنید برخی از دعاهایی که برای دیگران انجام می دهیم همانند دعا برای افرادی که به پای منبر می آیند یا برای اخراج روح دعا کنیم می توانند از ما نیروی بسیاری بگیرند.

« پس از آن که زنی که دچار خونریزی بود عیسی را لمس

کرد و شفا یافت اما عیسی گفت: کسی مرا لمس

کرد! زیرا دریافتن نیرویی از من صادر شد » - لوقا ۸: ۴۶ -

زمانی که عیسی آن زن را شفا داد از او نیروی صادر شد. به همین صورت دعاها ی خاصی ممکن است که قوت روح ما را بگیرند. اما به طور کلی دعاها ی شفاعتی باعث احیای ما می شوند زیرا ما در این دعاها با خداوند مرتبط شده و نیروی تازه ای می گیریم و این جاست که به موضوع بعدی ما می رسیم.

نیروبخشی

پولس می گوید :

« از این روست که من زحمت می کشم و با نیروی او که در من

نیرومندانه عمل می کند، به

مجاهده مشغولم. » - کولسیان ۱: ۲۹ -

پولس برای تاکید بر این نکته از سه واژه در ارتباط با نیرو گرفتن سخن می گوید. در ترجمه تحت الفظی این آیه چنین می گوید: « و برای این نیز

محنت می کشیم و مجاهده می نمائیم بحسب عمل او که در من به قوت عمل می کند.»

واژه «عمل» ترجمه اسم یونانی *energeia* است. و عمل نمودن از فعل همین اسم یعنی *energeo* مشتق شده است و قوت کلمه ای است که از واژه *dunamis* گرفته شده است. پولس در ما شکی باقی نمی گذارد که تمام نیرویی لازم برای کار شاگرد سازی از خداوند نشأت می گیرد. زمانی که ما در زمان زحمت کشیدن و مجاهده دچار مشکل می شویم خداوند به ما نیروی لازم برای کامل کردن این کار و وظیفه را می بخشد. البته ما باید قوانینی که در فصول قبلی درباره شان صحبت کردیم را پیروی کنیم. یعنی پیاموزیم که نه بگوئیم. کارهای اضافی را حذف کنیم. برخی اختیارات را به دیگران محول کنیم. سبت را نگاه داریم و وقت خود را با خداوند بگذرانیم.

اگر از ابزارهایی که خداوند در اختیار ما قرار داده تا بتوانیم احیا شویم درست استفاده کنیم در آن زمان است که می توانیم مطمئن شویم برای انجام کارهای مان نیرویی کافی خواهیم داشت. آنچه خداوند به پولس درباره خاری در جسمش می گوید درباره خدمات ما نیز صادق است.

«اما مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت

من در ضعف به کمال می رسد.» پس با شادی هر چه بیشتر

به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت

مسیح بر من ساکن شود.» - دوم قرنتیان ۱۲: ۹ -

خداوند به ما قوت روحانی می بخشد و این کار را از طریق تقویت ما برای انجام کارها انجام می دهد. ما با شاگردی از مسیح که از راه منحرف شده ملاقاتی انجام می دهیم. برای اینکه بتوانیم با او سخن بگوئیم دعا

می کنیم و فیض خداوند را می طلبیم و این خداوند است که به ما واژه های لازم برای سخن گفتن را عطا می کند.

گاهی از لحاظ فیزیکی ضعیف می شویم و نمی توانیم به خدمتمان ادامه دهیم. زیرا بسیار خسته هستیم. به طور اتفاقی ملاقاتی ملغی می شود و یا چیزی شبیه آن اتفاق می افتد. در آن زمان است که می توانیم به استراحت پردازیم. گاهی ما از لحاظ احساسی دچار ضعف می گردیم زیرا در حین خدمت به دیگران دچار آسیب شده ایم. در آن زمان می خواهیم از خدمت خود انصراف دهیم ولی خداوند با ما در چنین شرایطی از طریق کلامش سخن می گوید و دقت سخنان او چنان بالا است که ما تشویق می شویم و می دانیم که او با ماست و می توانیم ادامه دهیم. و یا شاید خداوند به طور واضح با ما از طریق پیغامی که در کلیسا گوش می دهیم صحبت می کند و ما تشویق می شویم که به خدمت خود ادامه دهیم. همانطور که پولس می گوید :

« او که شما را فرا می خواند، امین است و این را خواهد

کرد. " - اول تسالونیکیان ۵: ۲۴ -

در بخش بعدی ما وعده های مختلف خداوند را بررسی می کنیم. وعده هایی که او به ما داده تا ما را قوت ببخشد و برای کاری که باید انجام دهیم تجهیز کند.

بخش پنجم :

تأملات پایانی

فصل سی ام

تضادی در زندگی مسیحی

این کتاب در مقابل چشمان شما تضادهای متفاوتی از مسیحیت را به تصویر کشید. از یک سو در کتاب مقدس وعده داده شده که خداوند از آنانی که وفادارند نگاه داری کرده و همه نیازهای آن ها را عطا می کند. عیسی می گوید: «... بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.» (۶ : ۳۳) پولس می گوید: «و خدای من، همه نیازهای شما را بر حسب دولت پرجلال خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد.» (فیلیپیان ۴ : ۱۹) داود چنین می گوید: «من جوان بودم و اینک سالخورده‌ام، با این همه، هرگز پارسایی را ندیده‌ام که وانهاده شده باشد و نه فرزنداناش را که گدای نان شوند.» (مزامیر ۳۷ : ۲۵) و از سوی دیگر می دانیم که عیسی همچنین وعده داده که آنانی که او را متابعت می کنند رنج خواهند کشید.

آن واژه هایی که درباره تدارک خداوند برای همه نیازهای ما نوشته شده نویسنده اش از زندان این نامه های را نوشته است و همچنین در سه جمله ای که عیسی درباره رنجی که شاگردانش با آن ها روبرو خواهند بود می گوید تضادی دیده می شود.

- پس از دعوت مردم برای انکار نفس و برداشتن صلیب و تحمل زحمات او می گوید: « زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من و به خاطر انجیل جان خود را از

دست بدهد، آن را نجات خواهد داد. « (مرقس ۸ : ۳۵) اما این رنج باعث ایجاد زندگی واقعی و سرشار از نعمت می شود.

• او می گوید: « کلامی را که به شما گفتم، به یاد داشته باشید: “بنده از ارباب خود بزرگتر نیست.” اگر مرا آزار رسانیدند، با شما نیز چنین خواهند کرد؛ و اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را نیز نگاه خواهند داشت. « (یوحنا ۱۵ : ۲۰) طرد شدن و جفا به همراه پذیرفته شدن وجود خواهند داشت.

• او می گوید: « اینها را به شما گفتم تا در من آرامش داشته باشید. در دنیا برای شما زحمت خواهد بود؛ اما دل قوی دارید، زیرا من بر دنیا غالب آمده‌ام. « (یوحنا ۱۶ : ۳۳) ما با این اطمینان که مسیح بر جهان غالب آمده با رنج ها و سختی ها روبرو می شویم. بنابراین در میان تمامی آن سختی ها آرامش داریم.

به همین صورت زمانی که پولس از زندان برای ایمانداران فیلیپی نامه می نویسد چنین می گوید: « ای برادران، می‌خواهم بدانید که آنچه بر من گذشت، در عمل به پیشرفت انجیل انجامید، « (فیلیپیان ۱ : ۱۲) بنابراین او می تواند به ایمانداران فیلیپی بگوید:

« همیشه در خداوند شاد باشید؛ باز هم می‌گویم: شاد باشید « - فیلیپیان ۴ : ۴ -

و تأیید کند که پس از آن که آن ها خواسته های شان را به خداوند عنوان می کنند:

« بدین گونه، آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است، دلها و ذهنهایتان را در مسیح

عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت. « - فیلیپیان ۴ : ۷ -

همین نامه پولس نشان می دهد که شناخت مسیح گنجی است بسیار گران بها که می ارزد به خاطر آن هر چیزی را از دست بدهیم.

« بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح

عیسی، زیان می دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف

داده‌ام. آری، اینها همه را فضل‌ه می شمارم تا

مسیح را به دست آورم. » - فیلیپیان ۳ : ۸ -

بنابراین برای ما رنج کشیدن مشکل بزرگی نیست. یک شبان لوتری به نام دیتربش^{۸۷} که از بزرگترین متفکران کلیسا در قرن بیستم محسوب می شود به شدت با رژیم نازی مخالفت می کرد. زمانی که برای استراحت به آمریکا رفته بود با خود در کشمکش بود که آیا آن جا بماند و به تحقیقات الهیاتی خود ادامه دهد یا به آلمان باز گردد جایی که می تواند برایش خطرناک باشد. او به دوستش نامه ای نوشت. کسی که به او کمک کرد تا او بتواند به آمریکا برود و به او گفت : " آمادمن به آمریکا یک اشتباه بزرگ بود من باید در این دوران سخت در تاریخ مسیحیان آلمان و ملت من را ترک نمی کردم. اگر من در این دوران سخت جنگ و رنج با ملت خود نباشم پس از آن هیچ حقی ندارم که در بازسازی و احیای زندگی مسیحیان آلمانی نقشی داشته باشم.

او پس از سپری کردن دوسال در زندان در سال ۱۹۴۵ اعدام شد. او احساس می کرد که مردم رنجش را بسیار بزرگ می کنند. یک سال قبل از اعدامش زمانی که از زندان به دوستش نامه نوشت چنین گفت : " زمانی که در نامه ها به رنج های من اشاره می شود احساس بدی از دورنم بر می

خیزد. برای من این نکته مانند توهین به مقدسات است. این موضوع نباید به شکل نمایش در آید. سئوالی که مطرح است این است که آیا رنجی که من امروز می کشم بیشتر از رنج توست یا بیشتر از رنج افراد دیگر است؟ البته بسیاری از اموری که در زندان می گذرد غیر قابل تحمل است اما در کجای دنیاست که مسائل غیر قابل تحمل وجود نداشته باشد؟ "بعدها در نامه خود می نویسد که من باید اقرار کنم گاهی از این که چقدر درباره رنج های او صحبت می شود خجالت زده می گردد.

البته که همه مردم این را درک نمی کنند. برخی تعهد ما را تحسین خواهند کرد و برخی هم شاید فکر کنند ما حتماً کار اشتباهی انجام داده ایم و ما را محکوم کنند. دیتریش در کتاب خود به نام بهای شاگردی به این جمله از عیسی اشاره می کند که می گوید :

« زیرا هر که در میان این نسل زناکار و گناهکار از من و سخنانم

عار داشته باشد، پسر انسان نیز آنگاه که در جلال پدر خود

همراه با فرشتگان مقدس آید، از او عار

خواهد داشت. » - مرقس ۸ : ۳۱ -

دیتریش می گوید: "رنج کشیدن و طرد شدن دو موضوع مختلف هستند." و سپس او توضیح می دهد که چگونه افراد می توانند به رنج ها از زاویه ای مثبت نگاه کنند. او می گوید: "اما عیسی در حالی که طرد شده بود رنج کشید. طرد شدن در زمان رنج باعث می شود که هیچ جلال و احترامی به شخص رنج دیده نرسد، رنجی بدون عزت و احترام.

افراد نزدیک به ما سعی خواهند کرد که مانع از رنج کشیدن ما گردند. زمانی که دوستان ایمان دار ما سعی می کنند ما را از انتخاب مسیر صلیب

باز دارند مداومت و پایداری برای ما بسیار سخت می گردد اما ما باید به یاد داشته باشیم که عیسی پطرس را شیطان خواند درست پس از این که او جمله ای قدرتمندی را با ایمان به عیسی گفته بود. (متی ۱۶ : ۱۶ - ۱۷ : ۸ : ۲۹) و عیسی او را برای آن جمله تحسین کرده بود.

دیتریش در تفسیر این آیه چنین می گوید : " هر تلاشی برای خنثی کردن آنچه لازم است انجام شود شیطانی است. " برای باقی ماندن در راه صلیب باید دید گاهی کتاب مقدسی نسبت به رنج را در خود پرورش دهیم. بار دیگر دیتریش و گفته هایش در این جا مفید واقع می شوند. یک سال پیش از دستگیر شدنش او در نامه ای چنین می گوید: " بسیار خوب است که ما زود بتوانیم درک کنیم که رنج و خداوند دو مفهوم متضاد نیستند بلکه یک وحدت لازم هستند. "

برای من همان ایده که خداوند برای من رنج کشیده همواره یکی از قانع کننده ترین تعالیم مسیحیت است. من ایمان دارم که خداوند در رنج ها نزدیکتر است تا در شادی ها و یافتن خداوند در این راه باعث ایجاد آرامش و ایستادگی و قوت قلبی در فرد می شود. برخی از مسیحیان در چند قرن اول کلیسا به خاطر اشتیاق شان برای شهادت به افراط کشیده شده بودند. هیچ وقت به ما گفته نشده است که ما خود به دنبال رنج برویم و آن را تبدیل به هدفی برای خود بکنیم. افرادی که رنج نمی کشند نباید به خاطر آن احساس گناه بکنند و باید آن ها هم بدانند که در مسیح ساکن هستند و در او باقی بمانند و سپس اگر چه آن ها به دنبال رنج نمی روند نهایتاً نوعی رنج به سراغ شان خواهد آمد زیرا عیسی در مورد آن وعده داده است. اما زمانی که عیسی برای ما همه چیز است رنج برای ما یک مشکل بزرگ

نیست. اگر ما او را به همراه خود داشته باشیم دیگر چه چیزی بیشتر از او برای ما اهمیت دارد. محبت او نسبت به ما شادی بخش است و همان شادی برای ما تبدیل به قوت می شود.

در آن زمان است که ما می توانیم رنج را تحمل کرده و در زمان تجربه نمودن رنج، انسانی کامل و راضی باقی بمانیم. من ایمان دارم که رابطه محبت آمیز ما با خداوند از طریق مسیح است در زمان های رنج به ما کمک می کند که بیشتر به مسیح نزدیک گردیم و در خدمات مان موثرتر واقع شویم. در آن زمان ما با شادی رنج را می پذیریم همان طور که پولس آن را پذیرفت. البته در طول تمام رنج های مان می دانیم که خداوند آنچه ما احتیاج داریم را برای مان مهیا خواهد کرد و این جمله به آن معنا است که ما ایمان داریم خداوند نبودن رنج در زندگی ما را یکی از مهم ترین و اساسی ترین نیازهای ما می داند همان طور که برای دیتریش اتفاق افتاد.

او قبل از ۴۰ سالگی جان خود را از دست داد و نامزدش را در این دنیا تنها گذاشت. اشخاص بسیاری مرگ او را فقدان منبعی بزرگ برای کلیسا نامیدند. اما خودش به خداوند نزدیک باقی ماند و می دانست که مرگش تنها او را به خداوند نزدیک تر خواهد کرد. دیتریش بن هوفر قبل از مرگش شعری^{۸۸} نوشت. او در این شعر از سه ایستگاه صحبت می کند. اولین ایستگاه عمل است. جرات انجام دادن آن چه درست است.

دومین رنج است و سومین ایستگاه، مرگ است. او در باره این ایستگاه چنین می نویسد: "در این جاست که بزرگترین ضیافت سفر رخ می دهد در

این جاست که آزادی ابدی محقق می شود. " زمانی که می دانست او را برای اعدام می برند به دوست هم بندش که سربازی انگلیسی بود گفت که پیغامش را به دوستش یعنی اسقف جرج بل^{۸۹} برساند و به او بگوید: " که این پایان کار مان است اما همچنین آغازی دوباره برای من است با او. من ایمان دارم که پیروزی ما حتمی است. "

بن هوفر در اذهان مسیحیان باقی مانده و نوشتجات الهیاتی اش برای کلیسا در قرن بیستم بیشترین خوانندگان را در سراسر دنیا دارد. فکر می کنم شاید صحیح باشد که چنین بگوئیم. دلیل معروف بودن نوشته هایش و حد تاثیر گذاریش بر کلیسا به خاطر این حقیقت بوده که او در دوران جوانی زندگیش شهید شد. و به طور حتم رنج هایش به سود کلیسا تمام شد. با واژه هایی که پولس به فرزند روحانی خود تیموتائوس می نویسد این کتاب را به پایان می رسانم و آن جمله را خطاب به شما و خودم می گویم:

« همچون سرباز شایسته مسیح عیسی، در تحمل رنجهای سهیم

باش. » - دوم تیموتائوس ۲: ۳ -